

سپاون

شماره دوم، ماه شهریور ۱۳۵۷، مطابق شماره بی‌الاول
۱۴۰۹، مطابق شماره ۱۳۸۸، شماره سی و هشتم، سال دهم

Ketabton.com

به لب
به دل
دارم

حرف و نریاد

نخ و دارم

خاطرناشاد

تدای خوشمزه واقعی



دعوتک رسم شجری، محضر عمومی و شومر نور

شهریایخ پذیرفته میشود.

حیوانات

کافیته ناز در سالن زیبا
برای پذیرش و پذیرایی
در صورت تمایل

آدرس
شهرنو مقابر مسجد جامع شیرپور



فروشگاه فقیرزی

جدیداً لوازم آرایش، خوشبوئین
عطاریت، قسام بوتها، زمانه و
مردانه مدل جدید و تازه ترین
چمبراز مستقیم مردانه و غیره
رجانسر موه نیاز مشتریایخ
مخترم خود را به قیمت مناسب
عرضه میدارم.

پنجیخ فلبه داره نماز خوشی
شهریایخ پذیرفته میشود.

آدرس: شهرنو
مقابل سینما پارک

با هم مناسب بگر
روزهای
سودمند

فروشگاه فرید



فروشگاه فرید واقع زرغونه میدانش شهرنو ولد دکتده بهترین
رجانسر از مشهورترین کمپنی های جهان

خریداری نمایید

لباسها و بوتهای قشنگ
خوراکیه
های لذیذ -
قرباسیه

خانمها و آقایان اشیای مورد نیاز خانواده گی تانرا میتوانید
از مغازه های ذیل به قیمت مناسب بدست آورید و آن شود

فروشگاه انور
وسایل مورد نیاز خانواده ها را جدیداً وارد
میکناید.
وارد کننده
آدرس: تهران، خیابان تجاربانک

یما رامین ویدیو کست

بهترین فیلمها ویدیویی گلچین پستیو، کتی
هندی و ایرانی آماده فروش
فیلمبرداری از محافل خوش شما پذیرفته میشود
آدرس: منزل اول فرهنگ بزرگ وخت
۲۶۷۷۶ - ۳۵۷۰۴



رضای معاملات

روح الله فقیری

خرید و فروش خانه زمین و مـ و تر
ادرس: شهرنوجهاراهی حاجی یعقوب
تلفون منزل - ۳۵۲۸۲ تلفون دفتر ۳۱۰۲۱

فروشگاه مصطفی

جاده صالح تهران پارک شهر نو

رضای معاملات

مهرسم آیدگار

خرید و فروش خانه و پارتمان کراچی
ادرس: بین چهارراهی شهبان چهارراهی
انصاری، تلفون - ۴۱۴۶۸

قرباسیه فروشی ارزان

کارتنه نو تمسیر سینه های اقبال

شریفی ویدیو کست

ثبت مرکزونه کست و فیلمبرداری محافل خوش
آدرس: متصل رهنورانت آلی کایف

فروشگاه معلم و فروشگاه

حبیب نژاد
متخصص مقابل سینه صاحب یعقوب

قرباسیه فروشی عالی گلرکز

متخصص کلیه مرکز

رسولی ویدیو کست

ناب ترین کتھا لوستی را در فرمیدارد
آدرس: جاده نادر شوشم پل در تونج

نورا که فروشی عبدالغفار

متخصص رهنورانت کسرفایف

برای شهریان ادویه مورد نیاز شان را به قیمت معین
عرضه میدارد. آدرس: خوشحال مینه مقابل لیسه سین کلی

رضادرماتون



افغان پيچلارې

ملنگ نجرابي

شماره نهم ماه نوس ۱۳۶۲ مطابق جمادي الاول
۱۴۰۶ مطابق د سبتمبر ۱۹۸۸

در جستجوی

آيا بايد نشوند؟ مردان آيستن

صفحه ۲۸



را احدث با اخلاق
در قلمهای هندی

مدیر مسوول : دکتور ظاهر طنپین
 تیلیفون : ۶۱۹۰۲
 معاون : محمد اصف معروف
 تیلیفون : ۶۲۷۰۲ سوچورود ۶۱۸۷۸

نشریه اتحادیه ژورنالستان
جمهوری افغانستان

زیر نظر هیات تحریر

بارق شفیعی
 محمود حبیبی
 عین الله شادان
 لطیف ناظمی
 رهنورد زریںاب
 شفیق وجدان

تیراز : ۳۰۰۰۰ نسخه
 چاپ به وب انیت مطبعه دولتی قیمت
 یک شماره ۳۰ افغانی
 ادريس : * کورویون سم بلاك (۱۰۶)
 مقابل تعمیر مطبعه دولتی
 حساب بانکي : (۸-۴۰۲۳۲) د افغانستان
 بانک *

ارت و کرانیک : روح الله نقیلسدی
 شیخ سعید رحیمزاد
 سعید *
 خلائقی : کبیر ابروویسی نامی
 تاپی : محمد اسحاق خلیلی
 بیتم : واحد شاه نصیری
 عکاسی : محمد گل رحمتیاب
 : شیره شاه اوبی ، شریک
 لطیف و صابین

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست آزاد دارد . مضامینی که به اداره مجله موافقت
مینماید در صورت نشر یا عدم نشر واپس به نویسنده مسترد نمیکردند . نظریات ارایه شده
صرف نظر نویسنده میباشد .

دارالمستوفین یا دارالمجلس

وقت کرده کار میکند و در هر هفته دو روز در کشوران جهت معالجه مریضان می آیند .
بخیرد پیرزالیلیه هاشمیکیل میدهند . در اینجا روان حسرت خوردند . زنده گی ، حکومت میکند .
به اتاق نابینایان سر میزنم . اینجا خاموشیست . میشود تصور نمود که درد یا لوگهاچه آمال و آرزوهای متبازاست . شایسته در اینجا بزرگترین آرزویشانند ن باشد . برای دیدن زشتی ها و خوبی ها . در این اتاق مانند همه اتاقهای دیگر چپرکت های د و منزله و فرش گنیم و یکمقدار ظرف موجود است . در اینجا نیز آرزوی مواد حیوانه میزند . کتابهای که حروف برجسته مخصوص نابینایان دارد به گوشه بی حید شده . تلویزیونی نیز وجود دارد که نابینایان با شنیدن صدای تلویزیون برایشان مصروفیت ایجاد کرده اند .

به لیلیه انات سر میزنم اینجانباز زنده گی ادامه دارد . به چشمها که میبینی یاس ، نامرادی و رخ بی کسی رامیخوانی . دختر آن نوجوان و بالغ و کلان سن در گوشه های از حویلی شان حمام آفتاب می گیرند . عده بی مصروف جاروب اند . دخترن تقریباً ۱۷ ساله بی توجه ام راجلب میکند که آرام به گوشه آفتابی بنشیند و سیخ های بافت راته ویا لایزند .
اوستاره نام دارد .
- ستاره جان میخواهی برای خود چیزی بیا می؟
- بی کسی بهم در بدل بافت ای خاکت د و صد افغانی میدد .
ستاره از وضع معیشت آرامی اش در مرستون خود را راضی نشان میدهد . اما چه آرامی؟ آرامی داشتن لباس روان در انباری از بقیه در صفحه (۸۴)

هرگاه معضله تعمیر اصلی مرستون که فعلاً به تصرف پرورشگاه وطن است حل میشد نیز امید ی به این اقدامات بود . همینکه فعلاً مانیتوانیم زیاد ترگداها را جمع نموده و به مرستون انتقال دهیم ، نیز ناشی از معضله جای است .
- باشند ن سخنان محترم رئیس مرستون راه قلعه ها را که بخشهای مختلف در آن است پیش میگیریم . درین تعمیر که متصل در روزه رود ی است . شعبات اداری جا دارند . با چند تن از مسئولین که سر میخوریم ، درمی یابیم که سوکار داشتن مستقیم با فقیرترین فقرا آنها را از عواطف عالی انسانی برخوردار ساخته . عده بی از - کارمندان مرستون زنان اند و اینها زوارها و مریبان مهران دوستان شامل در مرستون اند . کلینیک ابتدای مرستون آماده خدمت است و در آن مرد کهن - سالی که سالهای متدای عمری را به تدای مریبان مرستون

- پسر راه حل ؟
- راه حل اینست که با امکانات وسیعی که وزارت محترم صحت عامه دارند (دارالمجانین) تاسیس نموده و مرکز معالجه روانی را فعال سازند .
- بود چه شما از کجا و به چه طریق تمویل میگردد ؟
- با تأسف باید گفت که از مدتی به اینسو از بودجه خبری نیست - فعلاً خلاف برنسیب - های صلیب سرخ ، مارا ریاست عمومی جمعیت افغانی سره میاشت یاری مینمایند . در نزد لککسیون از اوراق پذیرش مقامات د بریوط موجود است که منحیث رئیس موسسه برای تخصیص بودجه مراجعه نموده ام .

هرگاه شما
های کار تولیدات کوچک را فعل میساختید ، آیا این معضله مالی و پولی شما مرفوع نمیکردید ؟
- شما میدانید که در شمار افراد یک در مرستون زنده گی دارند افراد سالم بسیار کم اند و گذشته از آن وسایل کار و آموزش آن بعد از مصارف ، وقت لازم را ایجاد میکند که دست ما از هرد و تنهی است .



گزارشی از مرستون

چواستاده ای دست افتاگیر ده

نوشته صباح رهش

«خوش آمدید» . آهین داخل شدن به سرن کوچکی که به دامنه های کوه افشار منتهی میشود .
این «خوش آمدید» توجه ام را جلب کرد .
درختان استوار و بلند قامت که در د و خط موازی جاده راد - نیال میکنند به سر جاده تا آخر چترزد و اند شاخه ها از د و کنار سرک هند یگر را به آغوش کشیده اند .
وقتی داخل محوطه مرستون میشوم و با باشندگان آن آرزو - دیت دیدار می نمایم . درمی یابم که همه انسانهای بی سرنا و و چیزندارانند که در این اجتماع دور هم گرد آمده یا گرد آورده شده اند .
اکنون در مرستون ۸۶ نفر اعم از اطفال ، جوانان و بوسیدان اعاشه و باطه میشوند . ۲۲۰ نامیل در مرستون زیست داشته و ۴۵ نفر به شکل نهاری زنده گی مینمایند . ۴۱ زن دیوانه و ۴۹ مرد دیوانه نیز در شمار ما بریا شده گان اند . یکی از مسئولین در مورد اینگونه ابراز نظر نمود :
- اگر غلط نکرده باشم اینجا مرستون است صرف برای گداها و فقرا ، نه برای دیوانه ها .
پس چه باید کرد ؟
مقامات مسوول دیوانه ها را نیز نزد ما میفرستند .
- فرمودید مقامات مسوول مگر این مقامات مسوول غیر از شماست ؟
- در طرز العمل کار ما مطابق برنسیب های مطرحه در اسما - ستاره مرستون ها ، جمع نمودن گداها بخیر کار خازنده وی محل است . البته به اشتراک نمایند ما مگر گاهگاهی دیده میشود که دیوانه ها را آورده و تسلیم نموده اند . فعلاً این گروه دیوانه ها را هرگاه به شهر رمانماییم در آن صورت چه واقع خواهد شد ؟

از جاربوب کردنی بدم می آید

خالد متین شاکرد صنف ۱۱
لیسه عالی امامی :

شما در فامیل چند نفری زنده گس، میکنید و چقدر در کارهای خانه سهم میکنید؟

— مادر فامیل ۹ نفر زنده گس میکنیم چون خواهانیم در کارهای خانه با مادر کم میکنم من کمتر در کارهای خانه سهم میگیرم. اگر چه عقیده من چنین است که نباید مرد ها بگویند که مرد را به کارخانه چی به هر صورت اگر از من بخواهند کاری را برای فامیل انجام بدم بادل و جان خواهم بذیرت.

— از کدام کارخانه خوشتر است و از کدام کارخانه بدتان می آید؟

— در کارهای خانه از اتوکاری بدم می آید، زیرا هر بار وقت اتو کردن لباس ها دستم را می سوزانم و هیچ بان بدم می آید.

— برای چند نفر در فامیل اشپزی میکنید؟

— اعضای فامیل ما چهار نفر اند و من هم صرف برای اعضای خانواده اشپزی می کنم.

— والد چه بگویم از سود آوردن خوشم می آید که يك هواخوری هم می شود ولی از جاربوب کردن بسیار بدم می آید.

— معلم میشود که زیاد جاربوب کاری کردین؟

— نه به هیچ صورت این کار را نکرده ام ولی بدم می آید.

آشپزی خوشم می آید

ارزوشاکرد صنف ۱۲ لیسه آمنه فدوی :

شما با وجود سهم فعال تان در در سر مکتب چقدر در کارهای خانه سهم میکنید؟

من با وجود ۳ درجه صنفی، خوب دام علاوه بر مطالعه کتب مکتب به اشپزی علاقه زیاد دارم.

— از کدام کارخانه بدتان می آید؟

— در کارهای خانه از اتوکاری بدم می آید، زیرا هر بار وقت اتو کردن لباس ها دستم را می سوزانم و هیچ بان بدم می آید.

— برای چند نفر در فامیل اشپزی میکنید؟

— اعضای فامیل ما چهار نفر اند و من هم صرف برای اعضای خانواده اشپزی می کنم.

دختران و

آیا در کارخانه

مرد نباید کلاشویی کند

کاظم محصل سال اول بوهنخی زبان وادبیات بوهنتون کابل :

شما در فامیل چند نفری زنده گس میکنید و در کارهای خانه تا چه حد رسیده گس میکنید؟

شخصی که در فامیل مسئولیت تان باشد، نه انقدر که کلاشویی هم میکند.

اول نفره ضد جاربوب

هائشه رناشاکرد صنف ۱۱ دال لیسه آمنه فدوی :

با وجود یک اول نمیره صنف خود است می گوید :

اگر راست بگویم در کارهای خانه کمتر از دیگران حصه میکنم. مادر فامیل هشت نفری زنده گس میکنم در اشپزی و پختن غذای خوب همیشه حصه گرفته ام ولی در قسمت جاربوب کردن خانه خیلی تنبل استم و از این کار بسیار بدم می آید.

سپران چه میکنید؟

سهم میکنید؟

چی امن و کارخانه

مسعود کریم محصل سال سوم انستیتوت طب دندان :

شما تا چه حد در کارهای خانه رسیده گس میکنید؟

— چی ! من در کارخانه هیچ سهم نمیگیرم اصلاً چرا سهم بگیرم مادر فامیل سه نفر زنده گس میکنم تمام کارخانه را مادر من و خواهرم اجرا میکنند.

— اگر آنها روزی بخانه نیاشند باز چی؟

— هیچ اگر نان خوردم ظروف را به جایش میگذارم جای خواب تیت سیاشد تا مادر من بیاید.

خوب حالا که اینطور است بعد از عروس شما چی خواهید کرد؟

وقتی عروس میکنم که به کدام کسی نیاز داشته باشم یعنی کارهایم را اجرا کند و نه چرا عروس کنم. بعقیده من کاملاً غلط است که زن و مرد هر دو مساوی در کارخانه سهم بگیرند.

کارهای مردانه

نجیب الله دکاند ارسینما بامیر :

— مصروفیت روزانه شما چیست؟

— دکان ما، دکان برزخه فروشی است و از ۸ بجه صبح تا به عصر مصروف کار استیم.

— آیا گاهی در کارهای خانه با وجود خستگی زیاد سهم میگیرید یا نه؟

— مادر فامیل نام خدا ۲۰ نفر زنده گس میکنم. معدر کارهای خانه مثل اشپزی، چوب شکستادن در زمستان برف پاکسی و آوردن سود ای بازار کم میکنم.

پختن هوسانه خوب است

دیانا محصل سال دوم بوهنخی زبان وادبیات بوهنتون کابل :

شما چقدر در کارهای خانه سهم فعال گرفته و از کدام کارها خوشتر است و هم از کدام کارها بدتان می آید؟

با وجود اینکه تعداد اعضای خانواده ما به هفت نفر میرسد ولی من نسبت به همه آنها در کارهای خانه زیاد سهم میگیرم.

ولی از اتوکاری زیاد بدم می آید.

متخصص پختن شیر برنج

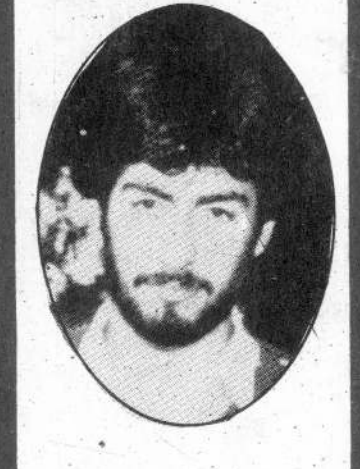
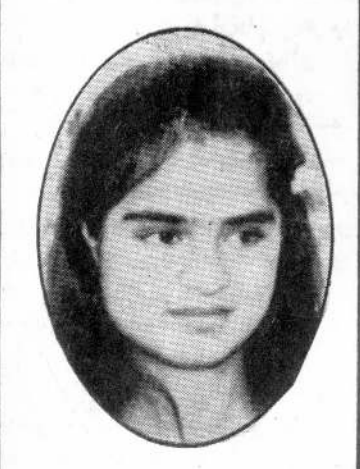
محمد عارف تنها سرایزلسوای راکت :

شما در فامیل چند نفر زنده گس میکنید و در کارهای خانه چقدر وارد استید؟

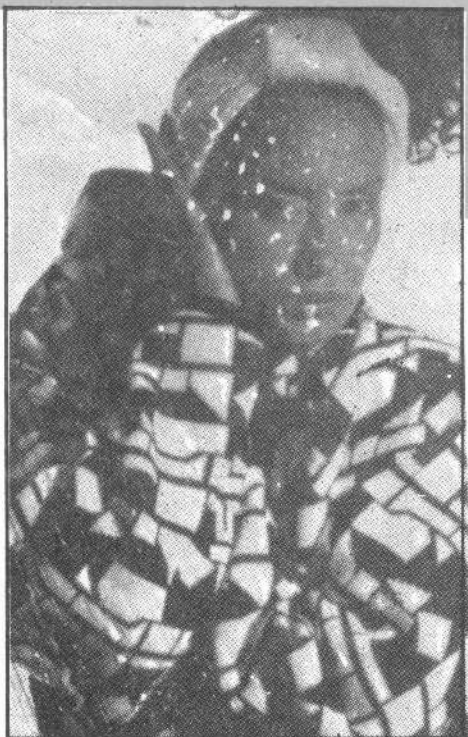
— مادر فامیل دو اوزده نفر زنده گس میکنم و در قسمت اشپزی و پختن شیر برنج تخصص دارم انهم در صورتیکه مادر و خواهرانم در خانه نیاشند.

— پس از کدام کارخانه زیاد بدتان می آید؟

— چون اولاد خورد خانه استم برای من همیشه میگویند که دست بشویم و خمیر را به نانوا سی بییم که از این هر دو کار خیلی بدم می آید. در حالیکه من فارغ التحصیل شده و خدمت مقدس سربازی را در همین نزدیکی ها به خیریه انجام می رسانم و از روز مندم در اینده های نزدیک شامل بوهنخی طب کابل شوم و یک دکتر خوب و مهربان برای مردم باشم. ولی در فامیل مرا همیشه کوچک فکر می کنند.



معموداوی په جاورد معوداوی



هرکله چی انسان دیو خبرپه رښتیا والی شک او تردید ولری، خبرپه آوازی بدلیزی

د توریالی ژباړه

تامتو فرانسوي ټولنپيژندونکی ژان - نوئل بدي وروستيو وختونو کې يو کتاب د ((اوازو)) په نامه خپور کړې دې چې د اکاډمې د لوستونکو له تاوده هرکلی سره مخامخ شوې دې .

دادي د اوازو په باب او دا چې له علمي پلوه اواز څه شی . د فرانسوي ټولنپيژندونکی نظريو ته فوز نيمسو . هغه د دغې موضوع په هکله خپل نظريات د ((نيوتايجن)) د مجلې له خپريال سره په يوه مرکه څرگند کړې دي .

- اوازي تل او په هرځای کې موجودې وي . اواز د ټولنيزو اطلاعاتو يوه پخوانی شيوه ده او د ليک تر پيدا ايښت پوري د تماس يوازي شيوه گڼل کېږي . د مطبوعاتو ، راډيو ، سمعی او بصري د اطلاعاتو د وسایلو پيدا ايښت ونشو کولای چې د اوازي مخه ونیسي .

امريکايان يعنی هغه کسان چې د دويمې نړيوالې جگړې په کلونو کې موجود و اوازو د هغوې دارد و او ملکی کسانو په اخلاقي روحیه باندې منفي اغيزه کړې وه . لومړنی کسان و چې د اوازي په باب په زده کړه کې یې پيل وکړ .

اوليت او پوستن د دغه علم بنسټ ايښودونکی اواز داسې تعريفوي :

((هغه گومان چې له ستروپينو سره اړيکه ولري او د دې لپاره ټاکل شوې وي چې په هغې باندې باور وکړي اوله د قهقرو ارقامو پرته چې د هغې د رښتینتوب څخه نه منکوي . له يوې ژبې نه بلې ته ليزه کول کېږي)) بدي توگه . اواز تر ټولو لومړی هغه اطلاع ده چې پر باور او د پام ټينگه وي او هدف یې قانع کول دي .

۳۰ . شپوټانی امریکایی عالم لیکي : اواز له اقتراحې (بديعه یې) اطلاع څخه عبارت دي او له پېژندنې او خبرواترو د بهير نتیجه ده . پایله بل بهان اواز يوازي اطلاع نه ده . اواز د پېښو مشخص تعبیر او تفسیر او د هغې په باب له خبرو اترو او بحث څخه عبارت دي .

بله نظر هم شته دي او هغه دا چې : اوازي د يو ډول رواني ناروغي په مانا او هم هغوی ناروغي چې اوازي تصدیق کېدای نشي . نو پر هغې باندې باوري مانادې او بدي کارکړی د ليوټوب نښې پرسي دي . نو لدې امله هغه کسان چې په اوازو باور وکړي

شاید اوازی
يو عفونی
ناروغی وی

سباوون

هنرمندان

سال را

انتخاب

میںماید

کارگردان فلم

هنرمند سینما

ممثل، آواز خوان

و کمپوزیټور

مورد علاقه تان

کیست؟

نظر تان را برای

ما بنگارید!

کورس مجله سباوون

پارسی ۶۷۱ مطبوعه

شول چی ترزو زیات کسان . د ارقام له کوم معایه
غځه اخیستل شوې دي بداسی حال کی چی رسمی
ارقامود ۲۱ کسانو پرته نیولې ده .

مخواب ساده دي : په رسمی ارقامو باندې پا وړ
نه کوي . د هغه څه په باب گومانونو چی په جزئیو
کی پیژن شوي له پینې نه وروسته په لومړي اوونۍ
کی شکل ونیو . یعنی په هغه وخت کی چی لا هین
رسمی ارقام نه وو وړاندې شوي . خو فرانسوي -
ورمپانیو د هغه پار په باره کی هغه سپه لاندې
ایستلی او د وړل شوو ستر ارقام هم خپروول . هغو
ارقامو چی وروسته وړاندې شول د جا پاملرنه
وړوانه وړله . خلکو په فرانسوي ورمپانیو نه لدې امله
چی هغوي د شوروي اتحاد په نسبت منفی چلند
لري . بلکی لدې امله باور وکړ چی هغوي د اتومی
استیشن غځه په پار کی وو اوله شلوکلونو راهیسې
هغوي د ناوړه پینې په انتظار کی وو . یو چاودنی
په پوځل سره ټولی اوازي او پار تاید کړي .

موز به اوازي باور کوو ځکه چی د اکارد شاورخوا -
نري د بی پیژندنې لپاره غوره امکان دي . . . د -
انسان مخزتل د انو ولیزو طرحو په لټه کی دي . چی
د بی نظم اولکو ورو پینوډ یو والی امکان برابروي
موز هم گډوډي اوهم تصادفات نه خوینوو . د هغه
مقیاس په پرتله چی اوازه څرنگه خپریږي . په هماغه
اندازه اوازه زیاتره د قناعت وړ گرمسی .

کله چی خلک بریول باندې د اغیزې په نشتوالی
کی . د یوې موضوع په باب خبرې کوي . د اکارد ه -
هغوي له نظریاتو سره د یوځای کید و لپاره د انسان
سینه والی راباروي . روانشناسان د انسان له دغه
روانی خاصیت څخه په ښه توگه خبر دي .

اوازه یوازي هغه وخت مینځ ته راځی چی -
وکولای شی د کوم ټولنیز ضرورت رفع کوونکی . د کوم
کس هیلی او پتی اند پینې وي . محدودې اوازي
چې له حقیقت هم خپریږي . حتی داسی اوازي
د هغه چاله خواچی په هغو هین باور نلري . -
خپریږي او تکراریږي .

څوکاله اوازه وه چی د ((مک - د ونالد)) د -
شرکت په رستورانونو کی د فونې کوفته د ځمکی له
چینجیو څخه جوړ وي . دا اوازه چی په هین ډول -
نش کیدای چی رښتیاوي (د هغه سختی ځا رنی
له امله چی د څوړاکی مواد وڅخه کپړي) بیا هم
د یو شمیر لگونکو د اند پینې سبب شوه او هغوي
فکر کوي چی د مطلق کثافاتو په وسیله تغذیه
کپړي .

فرانسوي ټولنپوه د دې یونښتی په جواب کس
چی اوازه د ټولنی په سیاسی ژوندانه کی څه نقش
لوبوي . داسی څرگنده کړه : سیاست له اوازي -
پرته وجود نه لري . اوازه د هغه خبرد لیز د لسو
لپاره یوه وسیله ده چی له ټولنی څخه پټ ساتل
کپړي او خلکو ته امکان ورکوي چی په هغه څه چی له
هغوي څخه پټ ساتل کپړي بحث وکړي . مثلاً د
جمهور رئیس پر رښتیا او سلامتیا باندې په رسمی
ډول بحث نه کپړي . خودا د اوازي لپاره یوه
موضوع ده . د دولت د مشر د عمر اړوند والی پوري
اړوند ه ساه له او د هیواد وچاود دارام اړوند لانه

باتی په (۷۷) مخ

له مطلق نه پردې دي . دا راز نظر د هغو کسانو د -
تکثیرولو امکان برابروي چی د پینو په رسمی تعبیر
باور نلري .

خود اوازي خپروول - د ډله پیژوم (او هاسو)
نتیجه ده . اوازي موز ته نه د پرد یو له لاري بلکی
د نزدې کسانو له لاري چی زموز تیرایستل هغوي
ته بی مانا دي . رارسنزي . خود دي واقعت چی
باید هیڅی نکر چی د اطلاع رښتینوالی هغه
کتوري ده چی په سختی سره بی په ثبوت رسولاي
شو . د مثال په ډول . د ((یونایت)) ورمپانیس
د لوستونکو لپاره ټول هغه څه چی د ((فگارو))
په ورمپانه کی خپریږي حقیقت نه . بلکی د هغه
معکوس دي .

هرکله چی انسان د یوڅیر په رښتیاوالی شک او
تردید ولري . په هغه صورت کی خبر پر اوازي -
بد لیزې .

د اوازي منل او پر هنی باور - د هر انسان د
فردی شک او تردید نتیجه ده . خلک به اواز باور
کوي ځکه چی اوازي زیاتره وخت رښتیا کپړي اولسه
بله بلوه اوازي هغه اطلاع له معانه سره لري چی په
سختی سره هغه څیرلی شو . اوازه بل واقعت
یعنی په زړه پوري واقعت تولید وي . زه په ټولنه
کی د هنی اطلاع پیدا ایست او خپریدل اوازه بولم
چی په ښکاره توگه د رسمی منابعو له خوا تصدیق
نش او یا هم د رواغ وگڼل شی . اوازي له رسمی
تعبیر و نوڅخه مخکی کپړي . سر پیره پردې د پټو
مسایلو رسوا کول او یا هم د فرضیاتو څرگند ول . واکمن
ارگانونه دي ته ارباسی چی د هغوي په باره کس
خوله برانیزی . کیدای شی چی اوازي ډیري کتوري
هم دي . د مثال په توگه . کله چی د یوې موسسی
کارکوونکی مخکی تر مخکی پوهیږي چی د بر طرفس
ساه له بی تر لاس لاندې ده .

ولی اوازي په چټکی سره خپریږي .

- د دې لپاره چی هغه خلکو ته زیات ارزښت
لري . اوازه خلکو ته هغه اطلاع رسوي چی هغوي
باید پرې خبرنشی . له همدې امله خلک هغه کوي
چی هغه ډیر ژر د خپلو نزدې کسانو تر مینځ خپره
کړي .

موز پر هغه اوازي باور کوو چی هغه له هغو
کسانو چی پدې یا هغه علت له موز څخه زیات بو -
هیزې . واورو . په اوازه باندې باور هغه وخت
زیاتنيزی چی موز هغه . د هغه چاله خولی واورو
چی د هغه خبرو ته پاملرنه لرو . د مثال په ډول :

((جمهور رئیس سخت ناروغ دي . زه یوملگري لمر م
چی پخپلو سترگوئی ((دعا جل طبی کد)) موټر چی
له سیمی څخه تیریده . لیدلی دي)) . پدې
صورت له شاهد پسته بل چا باندې باور کولای شو
زه همد اوس د خپرنوییل په باره کی یو کتاب لولم .
زه له هغه څه سره چی هلته پینې شونه . بلکی له
هغو اوازو سره چی د جزئیو په باب مینځ ته -
رافلی . علاقه لرم . د اصل اوازي د ډله پیژو اطلاعات
د وسایلو له لاري خپری شوي . موز د دې په باب
چی په جزئیو کی څوخته له مینځه تللی . د عامه
افتکارو نظر فونښته وکړه اوبه جواب کی واوریدل -

اسرار خوردنیها

تأمی توانید ماست بخورید]
 ماست موثرترین عامل طول عمر است تا می توانید ماست بخورید ، زیرا بهترین منبع کلسیم و پروتئین است .
 ماست موجود می آید در انواع بسیار است : اولاً اغلب میکروها در برابری از این میروند ، بطوریکه هیچ میکروبی بجز از سویه تیر-کلوزوسیا زخم در مقابل آن نمی تواند مقاومت کند .
 - از بین سیلین قویتر : ماستاز بین سیلین هم قویتر است . قبول نمی کنید ، بشما ثابت میکنم . بین سیلین روی - میکروب حصه یعنی (باسیل تیفیک) هیچگونه اثری ندارد . ولی ماست ترش همین میکروب را بواسطه اسید لاکتیک خود در یک ساعت از بین میبرد . میکروبی با راتیفوسید و دیزانتی (اسهال نیز در کمتر از یک ساعت بواسطه ماست ترش از بین میروند .
 میکروبیهای مولد ملاریا در و ساعت و میکروب مولد بنومونسی (سینه و غل) در پنج ساعت و میکروب دیفتی در ۲۴ ساعت بواسطه اسید لاکتیک ماست از بین میروند . در حالیکه بیسیلین ابتدا روی میکروب دیفتی اثری ندارد .
 - حافظ بدن : ماست بدن را از ابتلا به امراض جهاز هاضمه ، مانند سره هم و اسهال التهاب روده و - تبصیت و التهاب کولون و بسیاری از بیماریهای پوستی مانند کورک - آگزما - ویت درامان - نهمفر ، کلسیم ، آهن و بیشتر ویتامین های مفید برای بدن مانند ویتامین (آ) ویتامین (د) ویتامین (ب) و چند نسوع ویتامین کم اهمیت تر .
 - ماست بین سیلین غریبا : اگر ماست چند ساعت بماند لاکتوزان تبدیل به اسید لاکتیک



مای شیرما

گزارشگر: صباح



قد کوتاه



وقتی کنار راهروهای پر جمع و جور شعرما اندک زمانی ایستاد میسوی از کنار جاده آدمهای گوناگون با حالات ویژه خودشان را میبینی ، آدمهای پاره پاره ، آدمهای خویبر لباس ، آدمهای بیاد ، آدمهای ناشاد ، آدمهای عصبانی ، آدمهای متحسر ، آدمهای زیبا ، آدمهای زشت ، آدمهای سفید پوست ، آدمهای گند مگون ، آدمهای سیاه پوست ، آدمهای گریان ، آدمهای خندان ، آدمهای قد بلند ، آدمهای قد متوسط ، آدمهای قد کوتاه ، آدمهای موکب ، آدمهای بی حیا ، آدمهای زین ، آدمهای بیخ ، آدمهای عاجز ، آدمهای چرت ، آدمهای بانظافت ، آدمهای بیخ ، آدمهای لاجر اندام ، آدمهای توجه را جلب میکند ، هر کدام حالتی دارد و هر کدام به اشکال مختلف زنده می کند ، برای ما بخصوص زنده می آید ، آدمهای قد کوتاه مورد توجه قرار گرفته اند ، اینها آدمهای صمیمی همیشه صمیمی اند و این مطلب را بخصوص آنانی خویبر میداند که نزدیکی با قد کوتاه ها دارند . یکی از همکاران حاجی غلام حیدر مدتی در مریخی آرشیف ارگانهای محلی که قدش در حدود یکمتر و پنج سانتی است میگوید : ((او نهایتاً متحمل خوب - بر بخورد و انسان شریفی است .)) حاجی غلام حیدر که ۳۴ سال دارد میگوید : ((زنده می من مثل سایر همشهریانم عادی و کاملاً عادی است . سالهای قبل کاکای پدرم نیز مانند من قد کوتاه بود . آنچه در رابطه به مشکلات است یکی از ارادان - اهالی است حتی وقتی میخواهم به سرویسهای بنج افغانستانی بالا شوم نگران میگردم ((برای اطفال اجازه نیست)) شاید او واقعا نداند که من من ۳۴ است . در ته و بالا شدن موثره های کلان کمی معضله دارم ، نشستن بالای چوکی و کار عقب این میزهای شعبات برایم مشکل است . تا حال چندین بار از مسوولین محترم مطالبه نموده ام که برایم چوکی و میز ویژه ای ترتیب بدهند و منسند اما نسبت قیمت تمام شدن آن تا حال اینکار نشده .))
 غلام حیدر مورد بیست واقعا خوب بخورد و بی تعارف ، صدای - نغایت ناز دارد . از ازیسه انصاری فارغ گردیده و یکبار سفر حج معظم نموده و از ولایات خلال آباد و بلخ را دیده است میگوید : ((وقتی که برایم بخوام در ریشی سرتا با بسارم یکم متر که بگلی کامس است)) او ۲۳ کیلوگرم وزن داشته نمبر پختن (۱۲) است . در مورد از و اجس میگوید ((تا زمانی که کسی متناسب با قد خود پیدا نکند عروس نمیکنم)) به امید آنروز که جنین دوشیزه آید ، آل حاجی صاحب پیداشود و در تغییر آن زود تریده نیاید ، سراغ دیگرفسند کوتاه ها را میگیریم .
 یکی از شناخته شده کوتاه های شعرما هم آقای غلام سخی افشار اند . ایشان مدتی در کوهن ریاست تأمین احتیاجات استند . نهایت خوش برخورد ، صمیمی و شوخ مشرب . غلام سخی میگوید : ((من حقیقی ام متجاوز ۴۷ سال است)) و چگونه شوخی ادامه میدهند : ((تازه حال یکبار از و اج نموده ام ، شکر الحمد لله نمره از و اجم شمر - فرزند بلند قد مانند مادرشان است)) . همکاران همه به او احترام قایل اند . زیاد دوست دارند . قد غلام سخی را که اندازه گرفتیم در قدم اندازه قدش از یکمتر و سه سانتی تجاوز نمیکند . نمبر سیاهی آقای غلام سخی سه نمره میباشند ، دستا من نیز کوچک اند ، میگوید برادر مرحومی اس از اندام کاملاً نورمال برخوردار بوده ، منیسر و بی از همکاران او میگوید : ((در مورد غلام سخی خان نظر همسه همکاران مایکی است ، تمام خوبی های دارد ، کثر عصبانی میشود ، همیشه مزاق میکند زیاد تر از دیگران کار میکند))
 بی همکار دیگر میگوید : ((غلام سخی خان را اشتها زیاد است معادل به دو تاسه چند مانان میخورد)) .
 از غلام سخی میپرسم چه مشکل دارد :
 - ((من در همین جامعه مانند سایر هموطنانم زنده می دارم ، با ارادان اطفال و جوانان و دختران عادی شده ام مشکلات فقط مشکلات نیست که دستگیر همه همکاران ما است)) بقیه در ص (۶۳)

به دنبال افتخادها

به لب حرف و به دل فریاد دارم

رخ تو خاطر نامشاد دارم

دروازه‌های رادیو تلویزیون بروی فرهاد دریا بسته نخواهد بود

نغمه کنده: بیلابیل

ممکن است بتوان احساس استعداد را به نگین انگشتر زنده گسی مبدل کرد. علاتمند آن آوازه‌ها در ریاضی نامه‌های متعددی به اداره مجله، درباره او پرسش‌های مختلفی دارند، یکی از آنها خیر کنسرت هاپس می‌رسد، دیگری از سانسور فلان آهنگس، آن دیگری از مساحت و کار و بار و به همین گونه... این پرسش‌ها و شکیه بقیه در صفحه ۶۶

فرهاد دریا یک استعداد برجسته را می‌بیند که باید بتواند از کوره‌های دشارشش بگذرد و راه خود را به سوی آینده هرچه درخشان‌تر نماید. استعداد هاشورث ملی ما هستند، از این ثروت نمی‌توان به آسانی چشم پوشید. اما جامعه باید همانطوریکه استعداد های خود را حفظ می‌کند، همان سان باید آنرا می‌قل دهد. هرچه قدر که ممکن است، این استعداد ها را درجا پشان قرار دهد. و در آن صورت

کسانی که نه تنها آینده، برای او فایده نیستند، بلکه حتی از استعداد او نیز انکار می‌کنند. موافقین و مخالفین فرهاد دریا متعدد اند و هر یک چیزی برای گفتن دارند. در میان مخالفین او کسانی نیز هستند که او را به خود خواهی محکم می‌نمایند و بدین علت به استعداد هنری او نیز اربابانه می‌گذارند. بهر حال خیر اید برسید تا فرمان رباره فرهاد دریا چیست؟ مجله سپا وون در چه

فرهاد دریا! این نام برای نس جوان ما آشناست. بسیاری هادرسیماي متواضع و صمیمی او یک استعداد فون - العاده را می‌بینند که نباید بتواند بیشتر از همقطاران - دست افتاده ی موسیقی امروز ما را بگیرد. شاید هم ستاره باشد از تبار قافله سالاران هنر موسیقی که در آسمان موسیقی معاصر را روشنایی تازه ای بخشد. اما بعضی ها مخالف این نظریات اند، هستند



روزگار است ایستادگی

تهه كنده ح نر

ك

گدایان نیویارک خشن تر میشوند

مرد جوانی با بیراهن و بتلون چرکین و کهنه در یک راهرو زیرزمین نیویارک با سگفون ایستاده و با آواز بلند و رعد مانند برهابرین فریاد میکشد (میدانم کسکفون را خوب ندارید! اما اگر میخواهید ساکت و آرام باشم برام پول بد هید) و متصل این سخنان شروع به نواختن این آله موسیقی میکند که حوصله هر رگد را سر میهد. او به نواختن ادامه میدهد و بعد از چندین دقیقه متوجه میشود که هیچکس به او توجه نکرده و پول نداده است بعد از آن را هر روز زیرزمینی دیگر میروند. در نیویارک اکنون زیاد از پنج هزار گدا وجود دارد که فرار میکنند.



معمورترین مردان و زنان



میتواند بدون عینک بخواند و خیاطی کند. در ارمنستان شوروی چندین هزار اشخاص مسن و معمور زندگی می کنند که مطابق به آخرین آمار راقلم دوسم آنان رازنان تشکیل میدهد.

وقتی وردوی واسیلیان یکهدو د همین سالگرد خود رادر شهر صنعتی لینناکال جشن گرفت، ثابت ساخت که در مناطق روستایی و شهری ارمنستان شوروی تعداد زیادی از مسن ترین اشخاص جهان وجود دارند. این خانم بیشترین وقت زندگی خود را به کار در یک فابریکه آن شهر گذراند و اکنون زیاد از صد پسر و دختر، نواسه و کواسه دارد. با وجود سن پیشرفته، او از صحت خوب برخوردار است در کارهای خانه سعم میگیرد و از کواسه هایش مواظبت مینماید. حافظه اش بسیار خوب است و قدرت بینایی اش زیان ندیده تا اندازه ای که

معبد زیرزمینی

یک معبد قدیمی زیرزمینی بود ای هادرتز یکی قریه سیرام (قزاقستان شوروی) از زیر خاک آشکار شده است. بلند و زریکته در اطراف این قریه مشغول کار بود به رهرو این ساختمان زیرزمینی که گنبد ها و روان های آن هنوز با برجاست برخورد. از نظر دانشمندان، این معبد هزار سال قبل مورد استفاده بوده است. از قریه سیرام در سده هفتم در مدارک و اسناد چینی هابحیث شهریکه (در کناره رود سیسیسند) قرار داشته نام برده شده است. قلعه ای با برج و بارو در همین شهر موقعیت داشته که در راه ابریشم که هند را با چین از طریق آسیای میانه در اوایل نرون وسطی اتصال میداده از شهرت خاص برخوردار بوده است. در سیرام امروزی هشتاد و نسر تاریخی ثبت شده است.

اقامه دعوی خانم علیه شوهر

روبین گیفتز هنرمند سینما و خانم مایک تیون که میخواهد ازین نهرمان سنگین وزن یکس جهان طلاق بگیرد علیه او اقامه دعوا کرده است. به عقیده این خانم مایک تیون در نشر مقاله ای دست داشته که در آن روبین گیفتز

علیه موجودیت سگ در شهر



ساکنان ریکیاویک اجازه ندانند که در شهرشان، جاییکه سه سال پیش برای نخستین بار سگ را آوردند، این حیوان وجود داشته باشد. همه پرسی که آیا موجودیت سگ در آن شهر اجازه داده شود یا نه یک هفته دوام یافت و نتایج نشان داد که دو سگ اهالی شهر مذکور مخالف نگهداشت سگ هستند. پنجاه سال پیش در ایسلند سگ را از آن جزیره بیرون راندند که این وضع تا سه سال پیش ادامه داشت.

ریکیاویک ۱۱۰۰۰ جمعیت دارد و آنها بخود می بالند که در جهان از نظر آلودگی محیط کمترین مشک را دارند.

سال زود ترمیبرند. آنانیکه همراه سگرت کشان زندگی می کنند به خطر ابتلا به سرطانی شش روبرو هستند و این خطر در بین آنان ۵۰ درصد زیاد تر از اشخاصی است که در محیط عاری از دود سگرت بسر میبرند. یکی از راههای مبارزه از نظر کارشناسان مذکور این است که سگرت کشان پیشنهاده و سفارش شود جاییکه اشخاص غیر معتاد به سگرت باشند از دود کردن سگرت دوری جویند. به معنای دین سگرت کشک شود از اینها دست کشند. توجه بیشتر به نوجوانان عطف شود تا به سگرت عادت نکنند بلند بردن بهای تنباکو سگرت از سوی حکومت مربوط اقدام دیگری است که کارشناسان مذکور کاربرد آنرا توصیه کرده اند.

مرد عظیم الجثه که نخستین بار قدم زد



۱۲۰ کارشناس و پزشک از سی کشور جهان سترا تری تازه راد ر مبارزه علیه سگرت طرح و تاکید کردند. سگرت کشیدن زیان آور تر و خطرناک تر از مصرف ایدس است. آنها در کنفرانس در فاد رسید یاد آور شدند تعداد رارویا سالانه دست کم نیم میلیون نفر از امرای ناشی از سگرت کشیدن میبرند و بعضی متخصصین این رقم را دو چندان نشان دادند. گرچه شرکت های مولد سگرت نتوانسته اند از سال ۱۹۲۰ به بعد فروش سگرت را میان مردان اروپایی افزایش دهند اما خانمها و اطفال بطور روز افزون به آن رو میاورند. در اروپا بیشترین سگرت کشان در یونان اند و پولند، مجارستان ترکیه و یوگوسلاویا و در مرتبت های بعدی میآیند. دکتر مارتین راوز شفاخانه کنگ کراس لندن میگوید رسید سگرت کشان به مقایسه اشخاصیکه به سگرت معتاد نیستند ۱۰ تا ۱۵

ک

ک

به دزدی پول بکسر معروف جهان شهیم شده است. در صورت دعوی که در محکمه فدرال نیویارک ارایه شده مضمون منتشره در نیویارک است بتاریخ ۷ نومبر احقانه، ریاکارانه و بی بایه و بی اساس خوانده شده است. این صورت دعوا آخرین دعوا بر خورد های حقوقی میان این زن و شوهر است که در حال جدایی قرار دارند. وکیل دعوای مایک تیون - ادعای روبین گیفتز را دروغ و اشتباه برای این اکترس خوانده است.

مینه دانشان په ژوندانه کی

بشپړې د خپل فرور شاه پټوي له شوره پکې او متقابله نینه د اول احساس له منځه وړي . . .
 ((د یوالونه نړوي او د وجود ونډو له یومسای کېدو وڅخه یو واحد وجود منځ ته راغی .
 طبیعت انسان یوازې ژوند کولو ته نه دی جوړ کړي لکه چې انسان لکه و کونښونو او هڅوته اړتیا لري مټدن خلک نشي کولی د عشق پرته خپله جنسی فریزه لکه څنگه چې باید ارضای کړي او ترهښی پوري چې نارینه او نینه د وار په ټوله مانا په دې ارتباط وارد نشي د اغیزه نه اړخاګزي .
 راسل عقیده لري چې هغه کسانو چې د عشق خوږ اولور صمیمیت نه وي احساس کړي په حقیقت کې د ژوند له ډیرو خوږو وښایونو محروم دي او په دې شک نشته که د عشق نشتوالی اګاهانه احساس نه کړي نو په ناخبره توګه یې احساسوي او د دې -
 جریان ترڅو ملامت انسان کینی ، ظلم او فحشپ ته رابولي پخني عشق ته مناسب چاپیریال د ټولنو -
 هانوله نظره لري نه دې اړکه له بامه لري پاتې شي نراوښمه په ونه کړای شي خپلې طبیعتي ودې ته ورسېزي زیاتره نارینه او نینه چې په ژوند کې له مناسبو شرایطو وڅخه برخمن وي په ژوند کې له ماطنی سره لږ عشق احساسوي خو په تجربه کله کسانو ته د جنسی جاذبې له مخې مشکل کار دي -
 مثلاً دغه پېښه په نجونو کې لږ ښه سختو -
 شرایطو کې روتل شوې وي صدق کوي که وفادار ويوې نجلی ته ترهغه پوري چې مېر ه کوي پاکره پاتې شي نو هڅوته لږ څه مشکله خبره ده او علت هم د دې چې ناخبرې پکې اغیزه لري او دغه ډول وادونه هم ښه نتیجه نه لري .

برتراند راسل زیاتوي چې عشق چټکه انی پروا نوره ده که ازاده پاتې شي د معرف او قانون په چوکاټ کې محدود نه پاتې کېږي د کوچنیانو په باب د ویره محمه نه ده خو کله چې ماشوم لري شي نو پېساد ژوند ډگر تی پورې له دې امله ده چې عشق کوم مستقل شتمن نه دي او د نسل د پرمختګ د هدف په برخه کې مرسته کوي په هر حال هغه اخلاق چې د تعقل په چاره ولاړ وي نود ښی او نارینه ترمنځ نا اادلې کوي او هغه په دې اساس نه چې عشق کوم مطلوب شي دې بلکې په دې اساس چې پلار او میر باید له کوچنی سره مینه ولري د جنسی اخلاقو پوهنده هدف د دې چې په تعقلی میزان ښوولای وي او هغه د دې چې د کوچنیانو د کورساتو په خاطر باید له مینو تېرو ډډه وشي .

برتراند راسل زیاتوي چې عشق چټکه انی پروا نوره ده که ازاده پاتې شي د معرف او قانون په چوکاټ کې محدود نه پاتې کېږي د کوچنیانو په باب د ویره محمه نه ده خو کله چې ماشوم لري شي نو پېساد ژوند ډگر تی پورې له دې امله ده چې عشق کوم مستقل شتمن نه دي او د نسل د پرمختګ د هدف په برخه کې مرسته کوي په هر حال هغه اخلاق چې د تعقل په چاره ولاړ وي نود ښی او نارینه ترمنځ نا اادلې کوي او هغه په دې اساس نه چې عشق کوم مطلوب شي دې بلکې په دې اساس چې پلار او میر باید له کوچنی سره مینه ولري د جنسی اخلاقو پوهنده هدف د دې چې په تعقلی میزان ښوولای وي او هغه د دې چې د کوچنیانو د کورساتو په خاطر باید له مینو تېرو ډډه وشي .



د ژوندانه د راسل په نظر

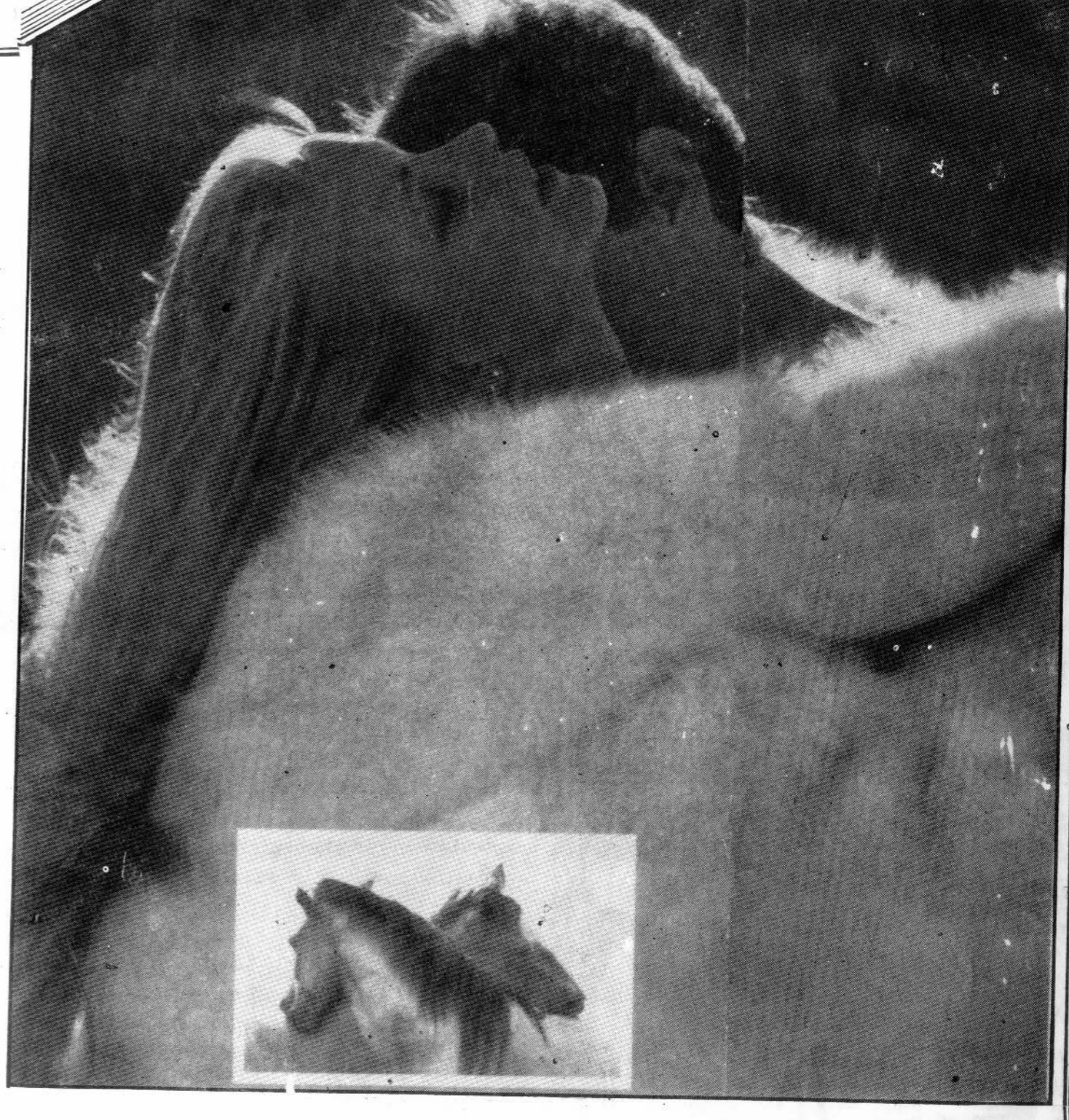


راسل عقیده لري چې عشق په خپله اصلي مانا د دوه جنسونه ډول اړیکه لرلو د لاله نه کوي بلکې هغه ډول روحی اوجسسی اړیکې دي چې د پام وړ شور او احساس سره ملګري دي . داسې احساس چې لکه د واکور د موسیقۍ په یوه پارچه کې بیان شوي او ((ترسیتان وایزونه)) نومېږي . د زیاتو ښه وارانینه له تجربه سره مطابقت لري .
 راسل عقیده لري چې داسې څه په ډیر لږ امکان ولري چې د پام وړ هنري تمبیولوي خو په اروپا کې د عشق دغه ډول احساس لږ نه دي البته په سمبولیکو زیات او په سمبولیکو لږ دي او زما په نظر دغه کار د اړوند وکسانو د طبیعت پوري اړه نه لري بلکې د دودونو او عینې پوري اړه لري .
 د مثال په توګه په چین کې د اېښه لږه ده .
 لکه هغه امپراتور او نوجې معشوقې د رلودې او -
 هغوي یې له کاره وپستی وه ناوړه پېښه کېدل کيږي راسل یادونه کوي چې د لرغونې چین په فرهنگ کې هر ډول له هیڅانه پک احساس مندل کېده او په امتدالی او تعقل باندې ټینګار کېده .

په دې ډول راسل د فرانسې انقلاب رومانټیک فورمېنگ اړخ یووالی جګړې ته ګوته ښی وایې چې د دې پېښوله مخې د عقل رول د ویره اغیزمن ندی لیکه چې ((عقل)) په روانی لحاظ ناوړه نتیجه هم لري . هغه وایي :
 مذهب جنګ او عشق د انسانی ژوندانه د دې -
 غیر عقلی فعالیتونه دي . د ادري وار د عقل له د ایزې بهر دي . په دې تېرو سره چې عشق د عقل ضد نه دي . یو محقول او منطقی سرې کولای شي په محقول ډول له هغه ګټه واخلي .

په نوي نړي کې عشق له مذهب څخه بل ستر د ښمن لري او هغه د کار اصل او اقتصادي -
 پریالیټوبونه دي . په امریکا کې خلک په دې عقیده دي چې باید اجازه ورته کړل شي چې په ژوندانه کې عشق د پرمختګ شي ، او که داسې وشي نو هغه سرې په سانده او ښه شعوره وي . خو البته بعدې برخه کې هم تعادل ته اړه ده .

راسل یادونه کوي چې عشق د جنسی نژد یوالي څخه ډیر برتر او اوچت عمل دي . د یوازینۍ ستوب څخه د تېښتې یوه وسیله ده . چې د ښه وارانینه پوري په ژوند یې سپوري اچولې دي . زیاتره خلک د -
 چاپیریال د سر ښت اړیکو والی څخه تېښتې اوله دې امله تشویش کوي . خلک د مینې وړي دي او هم د اتنده ده . چې نارینه یې د قهر ارضاب او



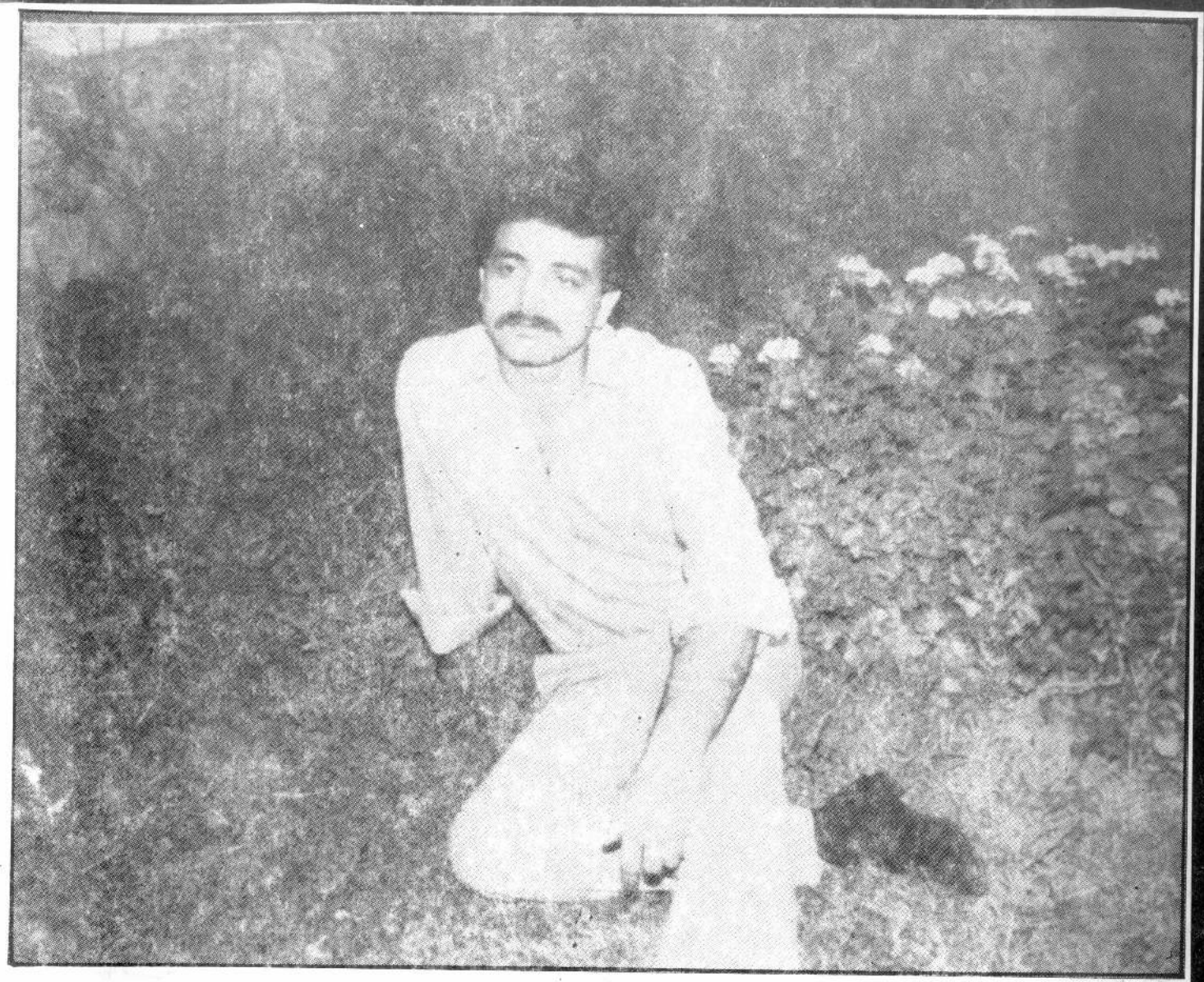


حضورند ارد تا اخبار را بخوانند
مدیر صاحب هر قدر ته و بالانظر
اند از می کند کسی را نمی یابند
از سر مجبوری عبد الله نعم را که
هنوز نطق شناخته شده پی
نیست در حالی موهظف به خوانش
اخبار آن ساعت می کند که درست
مدت ۳۰ ثانیه به نشر آن باقی
است. عبد الله اخبار را شایسته
باد لهره و احساس گنگی که
نمیداند خوشی است یا غم
میخواند. وقتی نفس راحت می کشد
همه برایش تبریک میگویند.
تصادف دوم اینطور واقع
می شود که تصمیم گرفته اند یک عده
نطاقان اخبار خوان تلویزیون
رانقطه برای رادیو بنگارزند
و چهره های جدیدی را از طریق
تلویزیون معرفی دارند. و همین
بقیه در صفحه (۱۴)

روزیکنبه یکی از روزهای ماه
جوز است. ساعت ۸ صبح است که
ایشته میکرونون نشر مستقیم قرار
میگیرد. چراغ استند بیروشن
می شود و او در حالیکه تمام
حواش را بالای متن اخبار معطوف
داشته آغاز می کند. معمول است
تا در ابتدا تاریخ روز را معرفی
دارند. او بدون کوچکترین مکسی
می خواند: امروز جمعه تاریخ ۰۰۰
ماه حمل سال ۰۰۰ مصادف ۰۰۰
و همینطور ادامه میدهد. هنوز
اخبار ختم نشده که یادداشتی
برایش میرسد که در آن ذکر شده
بود امروز جمعه نه بلکه یکشنبه
است. گوینده تازه نفس به
اصطلاح تصحیح ضروری را اجرا
کرده و در ختم میگوید: با عرض
معذرت امروز یکشنبه تاریخ ۰۰۰
ماه حمل سال ۰۰۰ است.
وقتی از استند بیرون می شود
متوجه این میسازند که برای بار
دوم هم اشتباه کرده است.
این روزی که از خالره ترین
روزهای دوران نطقی عبد الله
نعم بود.
دو تصادف جالب برای عبد الله
نعم اتفاق می افتد که سیرکار
او را در بخش نطقی تعیین می دارد.
یکروز مصرد در حالیکه دقایق کوتاهی
برای نشر اخبار را تعیین نطقی

سخنانی با عبد الله رادیو تلویزیون

مباحثه از تلهویندیو



عبد الله نعم یکی از روزها یکشنبه را جمعه و ماه جوزا را حمل گفت

صدای مردم و بیان خود

درد ملیزهای سیاست



مجله سپهرین با نشر این مقاله
بسی آنکه وارد سیاست
شود، مطالب دلچسپ
و جهان سیاست را برای خواننده
گمان آرد که دارد. امید و آرزوی
در مفسران علاقه مند در زمینه
سیاست را پدید آرد.

برنامه ریزی عمومی

وس خواهد و وسایل تولید به جای
ملک فرد، ملک جامعه شود.
اگر این خواسته جنبه مطلق پیدا
کند، به جای آنکه مالکیت فردی
تعداد مورد وسایل تولید کارخانه
های بزرگ از میان برداشته شود
الغای مالکیت فردی در مورد
همه اموال و همه وسایل زندگی
اشخاص که محیط زندگی آنان
را تشکیل می دهد، و در مورد

کارل مایهوس (۱۸۸۲ - ۱۹۶۹) فیلسوف شهیر
آلمانیست. سیاست آلمانی این مطالب را
در حدود ۱۹۶۶ میلادی، یعنی در زمانی
نوشته است که از سوسیالیسم بیش از
یک نمونه و آنهم دچار اشتباهات استالین
وجود نداشت. اما اکنون برخی از این مسایل
از دیدگاه های تازه ای مورد بحث قرار میگیرند.
مطالعه این مطلب برای خواننده گان دلچسپ خواهد
بود.

مسکن و آثار روحی و معنوی که برای
انفراد و خانواده هابه منزله قرارگاه
هستی و زندگی است، و فرد
نیروی جنبش زننده گی خود را
از آنها کسب می کند، چهره نا
و ماهیت خود را در آنها منعکس
می سازد و لغو می گردد؛ و این
بدین معنی است که در نهایت شخصی
هر فردی باید ایستادگی و شریط
ادامه تحول تاریخی هستیش
ناجود می گردد.

سوسیالیسمی که بصورت کمونیزم
قابل تا' مین است و تاجه حد
از راه اختلاف وظیفه ها و اختلاف
نحوه زندگی ناشی از آنهاست
رسیدن به عدالت تنها از راه
کمی و محاسبه ممکن نیست. از این
گذشته، در حوزه اختلاف های
کیفی، عدالت وظیفه است.
کراه رسیدن به آن بایمانند دارد.
سوسیالیسم در برابر فردگرایی
قد برافراخته است و از جامعه
در مقابل سودجویی فردی و خود
خواهی فرد و هواد هوس فردی
حمایت می کند. اگر این تقابل
جامعه و فرد، مطلق انگاشته
شود، حق فرد بکلی انکار می شود.
در حالیکه سوسیالیسم می خواهد
به همه افراد آدمی امکان بدهد
که به شخصیت خود تحقق
بخشند.

سوسیالیسم بالیبرالیسم
مخالف است و می خواهد امور
انسانی - به جای آنکه در میدان
رقابت آزاد و بازار آزاد تابع
بازی و عمل و عمل نیروه ها
باشد، و در برابر فریب بختی
بی احتیاجی نشان دهد. از راه
برنامه ریزی نظم بیاید مطلق
انگاشتی این خواسته بدین
معنی است که به جای برنامه
بقیه در صفحه (۷۳)

سوسیالیسمی که بصورت کمونیزم
قابل تا' مین است و تاجه حد
از راه اختلاف وظیفه ها و اختلاف
نحوه زندگی ناشی از آنهاست
رسیدن به عدالت تنها از راه
کمی و محاسبه ممکن نیست. از این
گذشته، در حوزه اختلاف های
کیفی، عدالت وظیفه است.
کراه رسیدن به آن بایمانند دارد.
سوسیالیسم در برابر فردگرایی
قد برافراخته است و از جامعه
در مقابل سودجویی فردی و خود
خواهی فرد و هواد هوس فردی
حمایت می کند. اگر این تقابل
جامعه و فرد، مطلق انگاشته
شود، حق فرد بکلی انکار می شود.
در حالیکه سوسیالیسم می خواهد
به همه افراد آدمی امکان بدهد
که به شخصیت خود تحقق
بخشند.
سوسیالیسم با سرمایه داری
(کاپیتالیسم) مخالف است



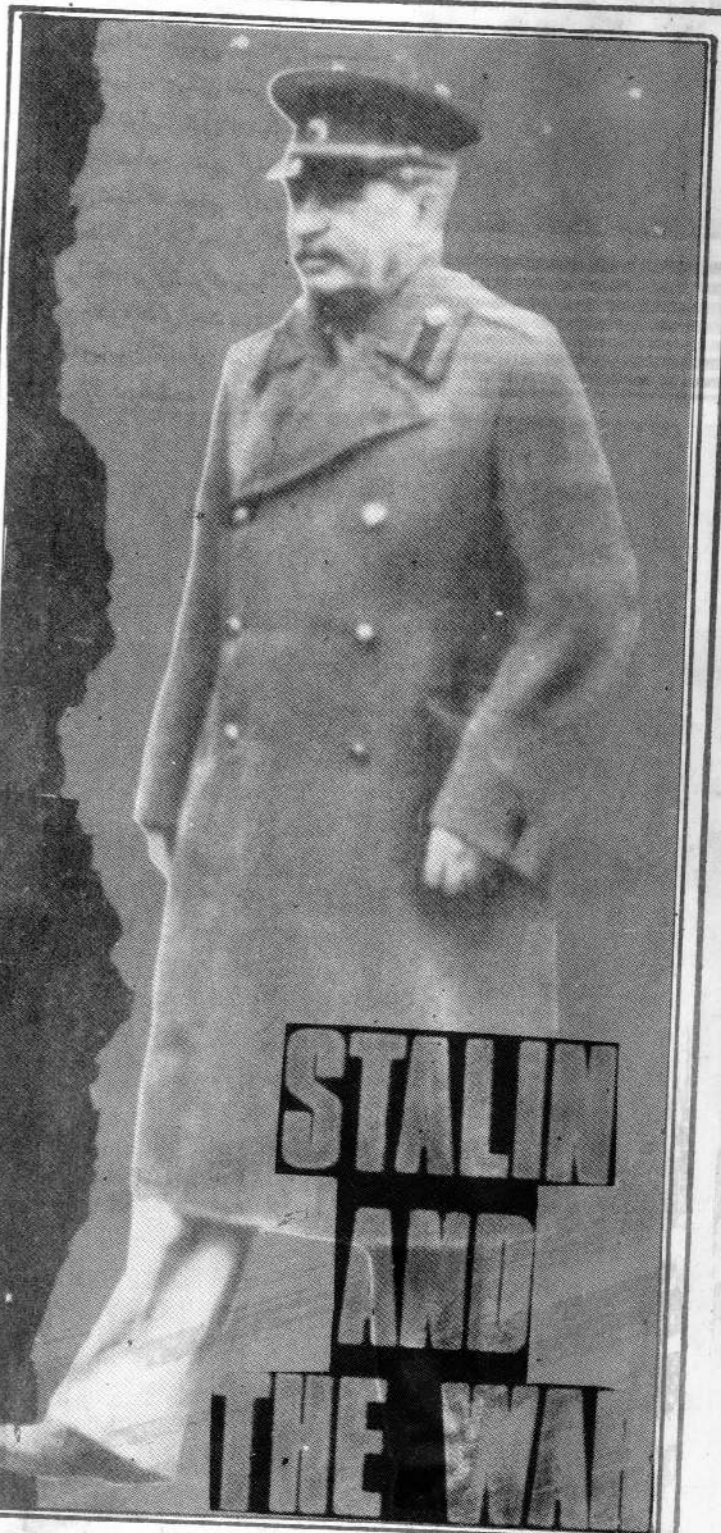
قلند اد کرد. قدرت شوروی، اداره
حزبی و اقتصادی روی اصول
و موازین وفاداری به رهبر
به پیش میرفت و رشد میکرد.
با ارائه شرح مختصر در ساره
این ساله به شرح چنین بنظر
خواهد آمد که ستایش شخصیت
ستالین بدون اندک مقاومت
بمیان آمد و راهش را به اساسی
باز کرد. این از واقعیت به دور
است. گارد سابق حزب که از
آزمون مبارزات دشوار و نهالتهای
مخفی موفقانه بدرآمده و همیشه
سلطنت استبدادی تزارها گانه
مبارزه کرده بود، با تمام قدرت
علیه این پدیده ضد حزبی و ضد
نابود می سازد. آیا این مساله
بقیه در صفحه (۸۸)

سوتالین و دوران حزبی

ترجمه از مجله سپهرین

ولی واقعتاً امرچنان بود که
ستالین هیچ چگونه اختلاف عقیده
را تحمل نمیکرد. ستالین
اختلافات و تناقضات کاملاً
طبیعی را که از شاخصه های نظری
مشترک سرچشمه میگرفت،
نمیتوانست بپذیرد و این افراد
را بوسیله مناقشه و منطق نه بلکه
از طریق فشار قدرت فردی از سر
راه خود دور ساخت.
ستالین بعد از احراز قدرت -
بزودی روش رهبری جمعی نشین
را کنار گذاشت و در مورد مسایل
مهم و مهم سیاسی، اقتصاد و
و نظامی صرف شخص خود تصمیم
میگرفت. او خود شرا از حزب
و کمیته مرکزی آن بالاتر قرار داد،
از کنترل و نظارت آنها کارروفت
و خود شرا رهبری از هرگونه انتقاد

همینکه درباره پرستش
شخصیت ستالین حرف میزنیم
نه تنها ستایش بی حد و حصر
و بمنزله معبود رساندن رهبری
را با قدرت مطلقه بیاد می آوریم
بلکه یاد می آید از رفتار ماسیون روابط
اجتماعی، اقتصادی در یک کشور
سوسیالیستی و استقرار رژیم
با قدرت فردی که روی قدرت
مطلقه و عدم مراعات قانون استوار
بوده در ذهن ما زنده میشود.
ستالین با احراز است منشی
عمومی کمیته مرکزی حزب کمونیست
اتحاد شوروی تمام قدرت را در
دست خود گرفت. در واقعیت امر،
پست و انتخابی بود و طبق اصول
حزبی و موازین اخلاقی نظریات
او بعنوان منشی عمومی نمیتوانست
مورد اعتراض و مناقشه واقع شود





وزارتگر ظاهر ایچ

نزد آفانی که عادت به نصور دارند تاکنون ۶ واقعه سرطان در افغانستان در تجربه یک دوکتور دیده شده است

چندی پیش آگاهی یافتیم که شخصی در اثر استفاده زیاد نصور، به مرض سرطان مبتلا شده است و در سوزیس ستوما تولوژی شفای آن میوند تحت معالجه قرار دارند.

جهت آگاهی خواننده گان گرامی دوکتور عبدالغفور قادری امر د بیمارستان ستوما تولوژی آن - شفاخانه، در این زمینه به پرسش های گزارشگر بخش علمی مجله پاسخ رایج نموده اند که با هم میخوانیم:

بومیانی چه اصلی، شما تشخیص گذارده اید که بیمارستان معاب سرطان است؟

تشخیص اینگونه واقعات

د شوارنیست، امراض و علائم مرض ونتیجه معاینات بتالوژی، تشخیص را وضع می کند.

چگونه میتوانید ثابت بمانزید که علت بیماری سرطان نزد مرض شما، نصور بوده است؟

نخست باید عرض کنم که این اولین واقعه نیست که ما مشاهده میکنیم، در حدود ۲۶ واقعه وخیم و ۲۸ واقعه خفیف سرطان زبان، لب و بیړه را خودم دیده و حتی عملیات کرده ام.

ثانیاً باید خاطر نشان ساخت که در مرینان که سال مثلاً بالاتر از سن ۴۵ ساله که مدت دوام داروبه مقدار زیاد نصور کشیده باشند این مرض به وجود

می آید، مثلاً همین مرین علی (عبدالله ولد منصور) که ۵۵ - ساله است، از مدت ۳۰ سال بدینسو عادت به نصور داشته روزانه بیش ۲-۳ قطسی را استفاده میکرد است.

لذا توضیح بفرمایید که نصور به چه ترتیب زمینه را برای تولید سرطان آماده می سازد؟

در ترکیب نصور علاوه بر مواد دیگر، دو جزء مهم یعنی چوبنفته و تیبیاکو شامل می باشد. این دو ماده نیکسوتیزابیت لعاب دهن را که در حدود (۱۶۷) است تغییر میدهد و زمینه را برای تکثیر میکروب ها مساعد میسازد و از جانی باعث تخریب و شایه ریده گی غشای مخاطی دهن می شود، همین شایه گی به مرور زمان زیاد شده سوزش و آلاخره مرگ حشرات مربوط را بار می آورد که در اثر استعمال مداوم و زیاد نصور، این وسیله مرضی بیترتیب کرده، شایه گی و زخم حاصل شده به خیانت تحول میکند و سرطان را به وجود می آورد.

نتیجه تدابیر این مرینان چگونه است؟

خودتان بهتر میدانید که سرطان - این مرض کشنده - تدابیر ندارد.

معالجه ما شاید چند ماهی بتواند حیات مرین را تمدید کند و پس

بهر نصور دهنی است برای حیات انسانها؟

کاملاً همینطور است.

راه های جلوگیری و پزایه از این مرض خطرناک کدام است؟

بهرترین راه جلوگیری از

معاب شدن به مرض همانا ترک نصور است. ثانیاً که عادت به نصور دارند نمی توانند آنرا ترک کنند، باید به خاطر نجات از سرطان طوری عمل نمایند که فاصله بین دو بار نصور انداختن را زیاد بسازند و هم حفظ الصحه دهن و دندان را مراعات کنند، یعنی هر بار که نصور شایه سف کردند، باید دهن و دندان را خوب بشویند و تا ۵ الی ۶ ساعت بعد نصور نگیرند.

یعنی روزانه از ۲ تا ۳ بار باید زیاد تر نصور نیندازند و هم آنرا مدت زیاد زیر زبان نگذارد نکند.

علاوه بر سرطان زبان و لب، چه امراض دیگران نصور به وجود آمده میتواند؟

بلی، طوری که بیشتر گفتم در اثر استفاده این ماده مخرب که در ترکیب آن جونه شامل است تیزابیت لعاب دهن تغییر کرده میکروب ها در آنجا تکثیر میکند. بناً امراض گوناگون مثل التهاب بیړه، لث شدن دندان، افتییدن دندان، امراض عمومی از قبیل اذات فلیسی (میوکار دیت، اندو-کار دیت)، التهاب مفاصل التهاب معده، امراض گرده و اذات سیستم عصبی مرکزی و دماغ به وجود آمده میتواند.

آخرین سخن تان؟

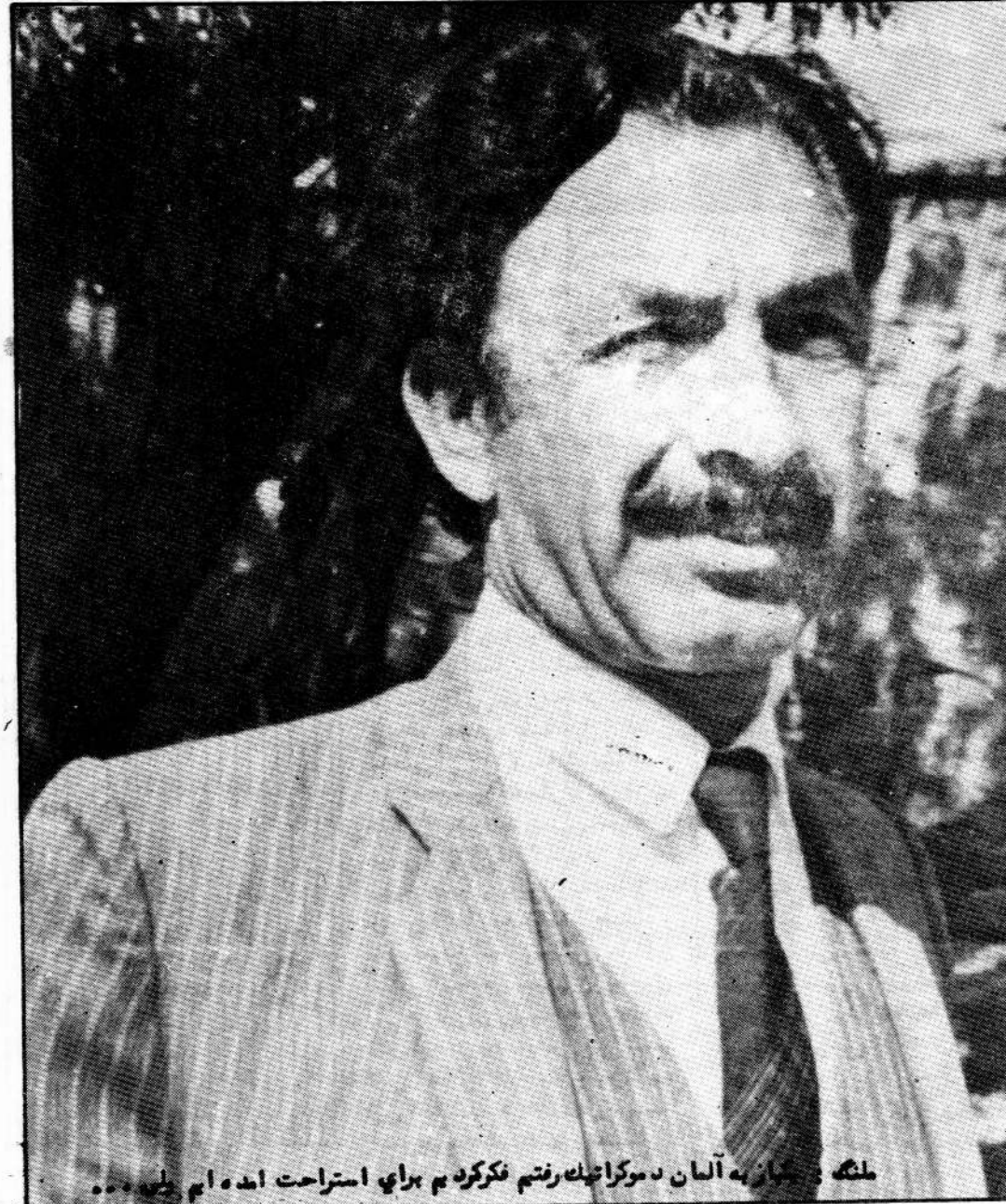
آخرین سخن اینست که انسانها باید به خاطر دوری از مرگ از نصور دوری کنند، زیرا زنده گی شیرین است و نباید به دست خود، این شیرینی را با تلخی نصور برای همیشه از بین برد و عزیزانی را در سوگ نشانند.



نصور سبب سرطان زبان گردید

سجده طرایی

افغانان



واين بزرگترین دستاورد هنري لم
محسوب میشود ؟
- : ضمن کارهاي هنري
تان سفرهاي هم بخارج از کشور
نموده ايد يا خير ؟
- : بل من سفرهاي زيادي
در خارج از کشور براي اجرائي
کنسرت ها داشته ام. از جمله
به کشورهای بنگله ديش، هند،
اتحاد شوروي، چکوسلواکيا،
المان، سوئد، انگلستان،
پاکستان، ايران، چين رانم گرفته
میتوانم .
- جالب ترین ویر خاطره
ترین سفرتان در کدام کشور جهان
بوده ؟
- جالب ترین سفر هنري لم
در سال ۱۳۵۹ به المان در سوئد
بوده که مادرين گروه ۴ نفري
بدون دانستن اينکه در کدام
فستیوال موسيقي شرکت می کنیم
بنام تفریح ويک دیدن از المان
هانم انگلستان در آنجا بود که
دانستم هنرمندان افغانی را
براي شرکت در فستیوال خوانسته
اند وما بدون کدام آماده گی قبلی
خوب درخشيديم و زياد هم تشويق
شديم که جالب ترین سفر
از جمله همین سفر بوده است .
اگرچه در هر کشور که کنسرت
اجرا نمودم ام تا حدود معين تشويق
وتحسين شده ام ولی در پايان
همین فستیوال لقب (پنجه طلايي)
بقیه در صفحه (۹۴)

ملنگ در تهران به آلمان در سوئد رفتیم فکر کردیم برای استراحت آمده ام ولی...

صاحبه کننده : یلدا

ملنگ نجرا بی زیر بغلی نواز بی رقیب از کارهای هنری و خاطراتش قصه میکند

هنري لم به جز کاکام، رهنماي
دیگری نداست ولی نواختن زیر
بغلی را صرف در محافل فامیلی
و شخصی خود مآونتی که کاکام
می نواخت و من هنوز طفل خورده
سال بودم با حیرت به
انگستان اود تفریح شده و سرانجام
توانستم روزی زیر بغلی بنوازم .
- بزرگترین دست آورد
هنري تان چه بوده است ؟
- بهترین دستاورد
هنري لم عبارت از: آموختن
هلر، هنرمورد نظم برای شاگردانم
میشد .
یعنی خوشبختانه توانستم
در مدت کارهاي هنري ام شا -
گردانی داشته باشم . از جمله
غلام محمد بسم رانم گرفته
میتوانم .
جای خوشبختی است اینکه
مدت سه سال به این طرف
من در لیسه موزیک تدریس میکنم

هزاران هزار گل دست رنگین
وزیبا که سرایش را صیانه
در بر داشت برهاند . . .
در پايان همان فستیوال
بود که زیر بغلی نواز با استعداد
وی مثال افغانی با انتخاب
لقب " پنجه طلايي " را که مردم
نثارش نمودند کسب نمود .
واما ملنگ کیست ؟ چه رمزي در -
انگستان هنر آفرینش نهفته
است که این همه شور و آفرینند و -
دلها را گرم کند ؟ با پس
برش ها به محل کارش رفتیم
**
از آنجایی که من آگاهی دارم
شما نواختن زیر بغلی را از کاکام
تان محمد اکرام خان در فامیل
اموخته اید ، ایامه غیر از آنها
رهنمائی کسی دیگری شعل راه
هنر تان بوده یا خير ؟
- خیر من در زمینه کارهاي

سکوت فضاي تالار را که
در آن ۵۰۰۰ بیننده ام از بیرون
وجوان و کودک منتظر آغاز
کنسرت بودند ، صیانه در سر
گرفته بود .
بعد از اعلام آغاز کنسرت
بوسیله اناسر زها فی المانی
ملنگ با سر انگستان سحرآمیزش
(زیر بغلی) را به نوازش در
آورد . چنانکه دیوارهاي سنگی
تالار به لرزه افتاد و هیچان
وصف ناید بوی بیننده ها را گرفت .
صدای زیر بغلی که با پنجه هاي
ملنگ چون ارکستري روان هزاران
تن را تسخیر کرده بود ، در فضاي
تالار می پیچید و باک زدنها
همراهی میشد . ۵۰۰۰ نفر
به باخاسته بودند و تک می زدند
و شور بوی آوردند و هنرمند
عزیز افغانی را برای ادامه کنسرت
دعوت می نمودند . اما ملنگ دیگر
قادر نبود که خودش را از میان

هنرمندی که ۱۳
طفل دارد، دوبار
عدوسی ننموده و صد
ها شاگرد در داخل و

پوي نېغی ترلاسه کول او د شهوتواضا نه وه . داسی تصور کولای نه شی چی په لاتینه امریکای چی د خلکو خیال مونتمار تراوند لاس دی په یوه اروپایی هنرمند ه کی خه جاد و اشاعرانه احساسات پراته وي . د هغو په نظر یوه فرانسوي بنهه یخنی پخپله پارسی اسپانوي بنهه یخنی لویل یا فرناطه د لمرهولو د بنسټکی د ملخو ا پتگاري د اول ټول توضیحات زویز د خلکو له پاره د پیر تب جن روانی محرکات دی چی یونگی بدن یی په خپلومان بود لونه کوي .

سه نیمه شپه وه چی د ۲۱۲ نمبرکت ور ونکی چی د شبی کالیسی یی ا فوستی وو . او د تکنونود خولی شاته یی یی له شگه فرهرای مستی وه اعلان کسه .

ور ونکی ته د تولومتری خکی شوي . هینو چی چی کړی چی ورو . نکی مخکی له دی چی د پردی شاته د چیه لیتوسره ولاړ شی باید د مستی پرخ وکړی چی تول یی ووی .

چا عوایب ورته کړ اوله انتظاره پک سکوت پری حا کړ وو .

یوه تماشاگر چی گپه یی ور ونکی ته د یوه نژدی وه په خنکلی یی خپیل گاروندي چی په ۲۱۲ چوکی ناست وو . ووا هه او پزوریسی له هماغه پورته کړ .

ولاړ شوي سر یی د پیر قوی او په رنگه تور پوستی ور لکه د ((ایتوس . د لری توت)) داسی و . د جنوی امریکا لومړی یو فاتحانود د ده په شمیر کسان ((توره گناه)) بلله او نن یی زری نېغی هم په دی ناهه یا دی . تور پوستی په ارامی له هماغه پورته شو . او په پیر مانت او ملنق وسره یی چی د تور پوستو هانگر نه ده د فرورنه پکه خندا اسی په شونډو وه او د جمعیت د ملنق وړوگر خپروته یی عوایب ور کسا وه قهدا . په سر ه سینه یی په بکس کی خپلی تکت ولتلو او بیای پیدا کړ شمیري اوتوی توی یی کړ او د هغه توی یی هوا ته د جمعیت پر سر ویند لسی .

د اکار د بخت او طالعود کارد نه منلو بنکاره او خرگنده نینه ده . خلکو باورنه کاوه چی هغه به د اسپانیاد پیرو بنکو گلونو په سینسه یخنی چیه لیتویاندي لاس وهلی وي .

خو هغه به خپلو مترگواوسر سره خپل عزم بیا تاکید کړ خو خرگنده وه چی له خپلی کرکی او خنگان خخه یی خوند اخستو .

د تولو بند یی نژاد ونوکرکی او د هغه د پلرونو ټولو رنجونو او محرو . میشتونو چی د گمپو په پیڅرکی سر یی له دنیا تللی وو . د هغه په تن او وجود کی لمبی وهلی .

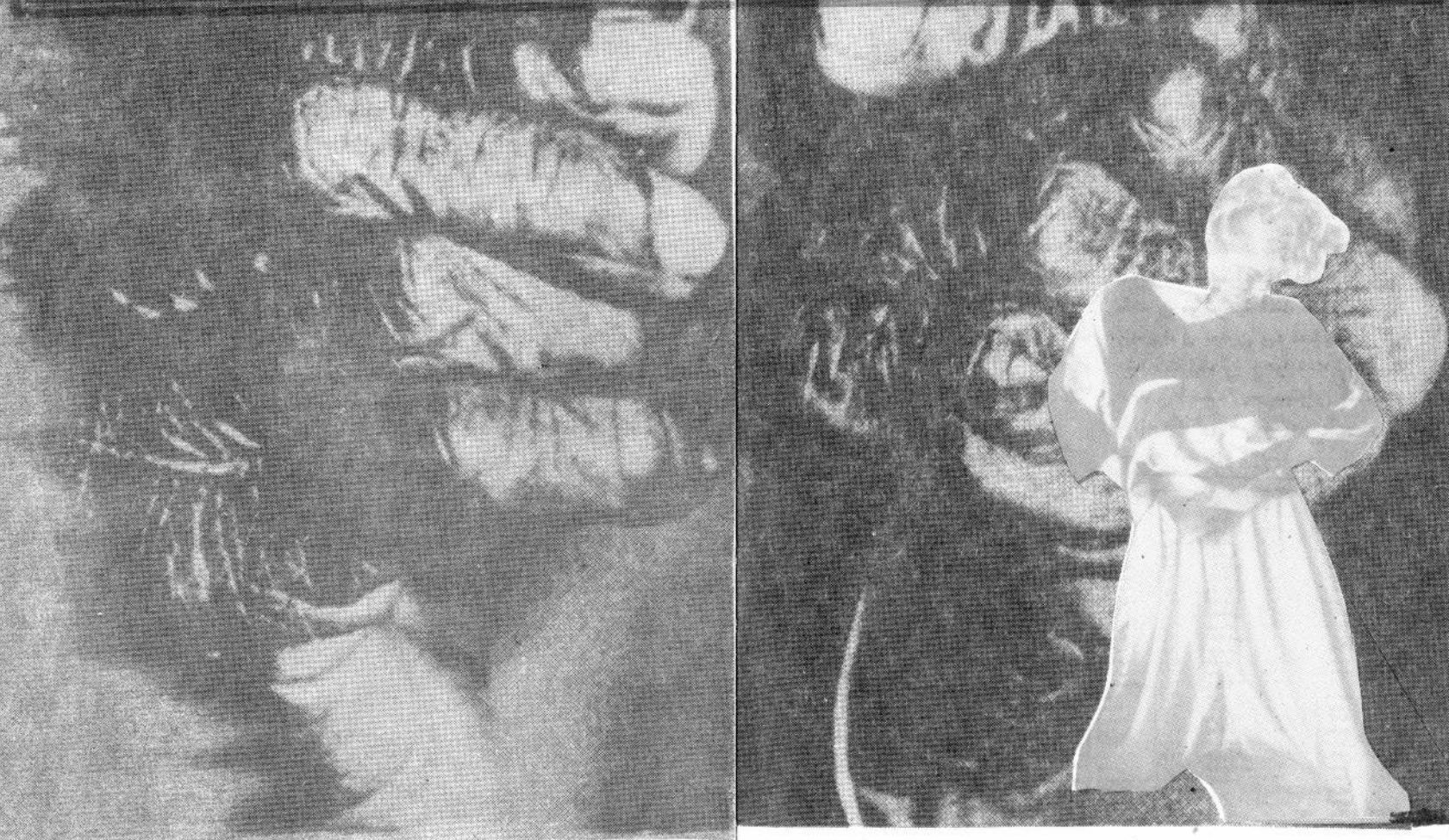
په داسی حال کی چی ټول سپین پوستی سر ونه چی په خیال شوق یی لیدل نفره یی تری کاوه د پوراوند له اور د هغه په توره اوسکو وپه ورته خبره کی لمبی کولی . وروسته په هماغه ټول چی چیه لیتولای . په ملا ایښی و یوه اسپانیایی په ټول قهرا و غضب شوم او کرکی سر ه د هغه په لور ت وکړ . خو تور پوستی خپلی اوزی پورته وهورمولسی او په باور او هانته په ارزنسه قاپلید وسره یی پرکړه وکړه چی لسه هغه نند ارحای نه ووی .

خو د چیه لیتوا شاری ته اړه نه وه . ټولو تماشا چیانو د تور پوستی په لور پرتل راوړ . او هغه یی د سختو لغتو اوسوگانولانه ی ونه . چی هغه گویاد اسپانیایی نه غواړی دانه لاس له فرایزوخ اړ وي او . هغه کوچنی کوي .

یی محکمې اهدام . چا باورنه کاوه ان په متحد ه ایالاتو کی نابله و . کسانو هلته هم هینکله تور پوستی په دی جنم چی په یوه سپین پوستی مېرمن له تیری کولو پد ه کوي سزا و وکوي .

خونم مات وروسته د هینکند ن په حال کی سر یی یی روغتره کسه وو . چیه لیتوله پاره قرهه کشی یی و غنډوله او د نوموړی نند اړی نبود لو د هماغی د نیانی په بنود لوسره تاسوته نور حسته نه درکړم .

د بخت ازمويلو پوکت



ایا د اکیسه مود مخه هم ازیږدی ده . معمه نه ده . بیایه یی هم وواچم بکه یواخلاتی تکی ته یا بنه ده . وواچم یوه روانی حالت ته گوته نېول دی .

یوه نخا گره چی چیه لیتوی بلله پنعلس کاله د مخه د یوه بنگلی نخا گره وه . خود ماد رید د نیاره د ود چی د بنحو په باب د ترکانسو په خبره ذوق لری یعنی جافه او جمنه بنهه خوښه وي . چیه لیتو د مد پچی د اترنوس ته ورته وه نه د میلو د اثر ته . یعنی د ملاند ازیم ی د ری منده او پولس انچه وه .

په یاد به موی چی چیه لیتو او مبارا خرنگه ونخیده .

مخ به یی آسان ته و او د پینو د گوتو په خرکو په نخیده او خلک به له معایه راپورته کیدل . شوره یی کاوه چی هغه یواریا وینی او . هغی به هم د برنستی په خیر چی له گناهونو په پک نیار باندی را نازله شو یی وی یوازی د یوی شمیی له پاره به یی خان بوده که د رومیای چیه لیتو نخا مونه وی لیدلی . نود وچو سیمو په مینه نه بو هیڅی چی خه رنگه وی د هغی د رومیای نخا یو ول غریزی لویه وه چی د لیدونکو شعوت به یی لمسول اویایه یی هغوی د شهوتوسه پنجوکی همداسی بر بنودل . د ایرانی بتگانو په خیر به چور لیده چی د اور سره لوی کوي . خو هیڅکله نه سوزی .

چیه لیتو په لوید مخ هند کی یعنی هغه معای کی چی د اکیسه په پینه شوه نخا زده کړه . د ((خیتی)) نخا د بوروازانو یو ټول خپل منغی ننداری ته ورته وه . چیه لیتوله دغه حرکت سره خپل خان . تاوه وله او د تیونو غورمخول زیاتول . تیونه یی د پرنسکی بر بنیدل . تا په ویل چی له هغو بنگلی جام جوړ شی پایوه جوړه کورتوته ورته وی چی د لاس را کنبلو او نوازش وړ وي . په دغه نخا کی د هغی شوخ اوی خوند ه شال . د تیونو نخا خو هغه نه تعقیبوله اویا به په یوه لنده خونه هیرید ونکی شیبه کی پری خواته فورجیده .

کله چی سر یی د چیه لیتو په باب خبری کوي له معانه یی خانه . شی او د دی تعجب نه کوي . بکه چی په ټوله نری کی داسی بنغی نه پیدا کړی چی نارینه له هغه ښه وپزی .

یوخت چی کویاکی له یو هماغه بل ته تلله په یوه ننداره دی یی سر ونه په داسی ټول یی خوده کړه چی د هغی سره د ناستی له پاره یی پیچه واچوله د اکار د پیر عجیب بر بنیده . نه په لاتینه امریکا کی چی هر خه بخت او طالعوته سپارو . ان د یوی زړه ور ونکی بنغی نېول .

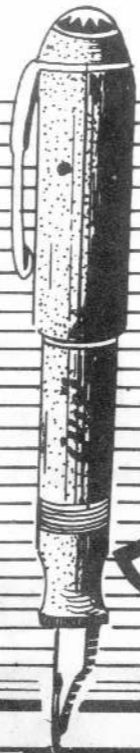
یو وار د شاتوا وگینو په دغه لیری جزیره کی یوه شپه نندارجیا نو د دی له پاره چی له ننداری وروسته چیه لیتوله معانه سره پوستی د ننداری د تکت په رسیده یی د بخت ازمویلو پوکت هم ترلاسه کړ . خو البته د نندارجیا نو خه یوازی پوتن ور ونکی گنل کیده . ټول نندار چیان چی د تکت پلورلو کرکی ته ولاړ او هر یوی د ون ژوان ته ورته وه چی خپل احتمالی رقیب ته چی ورسره په خنک کی ولاړ وواړسو تکت د پرنیکمره کسانو حق وواخیسته په کرکه یی کتل .

ان چیه لیتو هم کله چی شپه شوه لږ خه حیوانه او اوتره وهیجان وهلو کسانو د هغی له ننداری پرته بل هیڅ شی ته نه کتل خود هغی په سترگوکی یوازی باکی او معصومیت لیدل کیده . تولود ننداری په

وخت کی د خپل شورا احساس او بیلابیلو اوازونو په ترخ کی چیه لیتو غوښتله کله چی د هغی نخاه پای ته ورسیده . بیا چا د هغی د پروگرام د زیاتولو یا نخاه کولو غوښتنه ونه کړه . ټول په چټکی سره د بخت ازمویلو کار وپه حقیقت کی هملته د سنیج بر سر د بخت ازمویلو عادی کار هم پای ته ورسیده .

د بخت ازمویلو تکتونه یی په یوه خولی کی واچول . او د نندارتون د مد پرد قرهه کشی ناظرو . چی په الوتی رنگ او خرابو اعضا یو ولاړ و بکه که د یوه لږه بد گمانی پری شوي وی چی گویا چل کوي . نو سزای لیده او هینج جاد اټکل نه کاوه چی اخره د دی کارعا قبت خه وی په داسی حال کی چی له شهوتولیبونی اوی بیژوانه کسانو یوازی په یوی بنغی سترگی بنغی کړی دی . باوروکی چی هدف د

مرزاقلم چیست؟



مرزاقلم



مصاحبه با

امان اشکریز

بانام امان اشکریز همه ما آشناستیم و اگر کسی میگوید - اورا نمیشناسد، وقتی از (مرزاقلم) یاد میکنم حتماً بالبخند میگوید: «میشناسمش!»

مرزاقلم هنرمندی که محبوب همه خانواده ها در کابل و در ولایات است، زیاد تر کارهای هنری این وقف اهدا و اجتماعی شده است. در اثر تقاضای علاتمندانش صاحبی را با او ترتیب داده ام که اینک برای خواننده گان آرایه می شود. از پیشینه هنری اش میسریم:

- ۲۵ سال قبل از امروز باراد یسو افغانستان همکاری را آغاز نمود تا بحیث معاون پرود یوسر برنامه اطفال وظیفه اجرا نمودم. وقصه هلی را که مرحوم مهدی ظفر و مهدی پناگویی

و مرحوم عبد الرحمن بینامی نوشتند به اطفال باز میگویم. البته در آن زمان قصه گویی اطفال در کرکتر (کاکا - منجانی) فعالیت میکرد، سپس مدت ده سال بامیمونه غزال، - محبوبه جباری، زینت و فریده شایان در کرکترهای ((نجیب)) و ((نسرین)) دیالوگهای صبحانه برنامه کورنی ژوند را که شنوندگان زیادی داشت و از ویژه گی های رهنمودی و قابل قبول برای خانواده ها و فامیل هابر خوردن بودند اجراء کردم. بعد از در کرکتر ((مرزاقلم)) که اوج کار هنری ام بود، بر ضد کاغذ پرانی های اداری به فعالیت پرداختم و در سال ۱۳۵۶ بحیث متصدی برنامه ((راد یوسد ای سردم)) مدت دو سال کار کردم در نشرات (وطن غیر) در کرکتر (میرزا کاکا).

به تشیل پارچه های دیالوگ پرداخته، از سال ۱۳۶۰ ابد یوسو بحیث رئیس برنامه های نشرات نظامی راد یوتلوویزیون و سینما تو گرانی، مامور رسمی وزارت اطلاعات و کلتور میباشم. تلاحال مجموعه ۲۱ سفر به خارج کشور نموده ام. طی این مدتیکه گفتم تا همین دو سه سال قبل همیشه بعد از امور



دیگر نیز باراد یوهمکاری داشته ام.

بعد از فراغت از دارالمعلمین عالی کابل، از سال ۱۳۴۹ تا سال ۱۳۵۸ معلم ادبیات بودم. بعد از آن امر شهرک جوانان و مسوول شعبه فرهنگ کمیته مرکزی سن ۱۰.

- محترم اشکریز! مامعتقدیم که شما بعد از آمدن در قالب کرکتریک بوروکرات اداری (وقتیکه مرزاقلم شدید) خوب درخشیدید و زیاد استقبال شدید.

آسیا تأیید میکنید که این دوره دوره بود که شما از طرف خانواده هان بنم ((امان اشکریز)) بلکه بنم ((مرزاقلم)) زیاد تشویق شدید و آیا در این جریان سمت اصلی هنری خود را یافتید، که در بیان و تشیل شما اثر گذارده بوده باشند؟

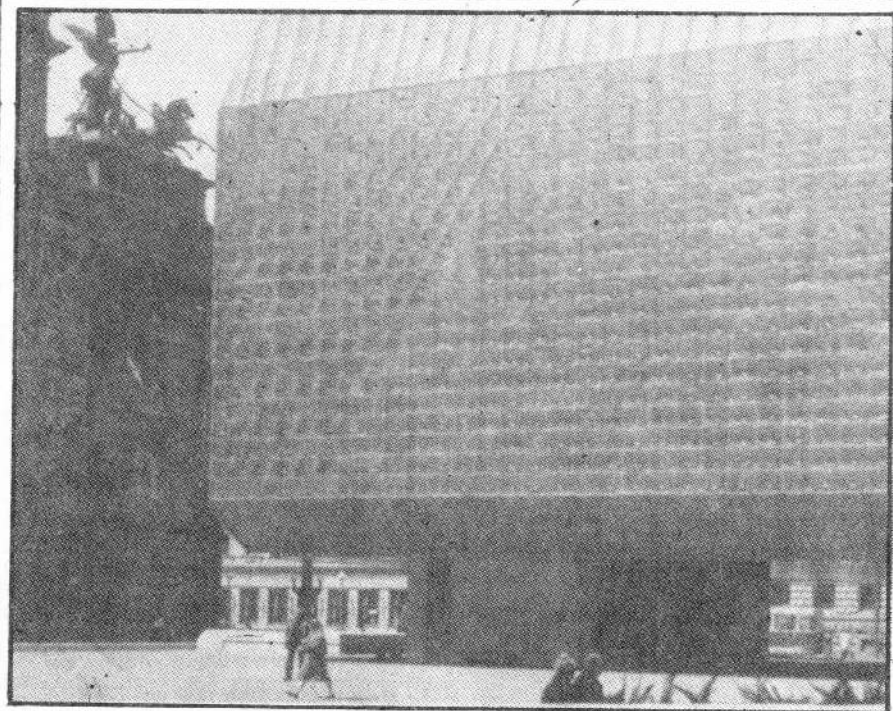
- بلی من این دوره را دوره اوج هنری ام میدانم. تا سال ۱۳۵۵ یکمدهاد پارچه های ((مرزاقلم)) را ثبت نوار های راد یو کردم.

خانواده ها پنجشنبه ها بعد از جمعه ها برنامه رامسی شنیدند.

وقتیکه در روزهای پنجشنبه بعد از ظهر پارچه های مرزاقلم بقیه در صفحه (۱۶۶)

۲۵ سال قبل همکاری را باراد یو آغاز نمود. اولاد کرکتر «کاکا منجانی»، بعد از چهره «مرزاقلم»، و بالاخره «مرزا کاکا»، و اما بعد از آن...

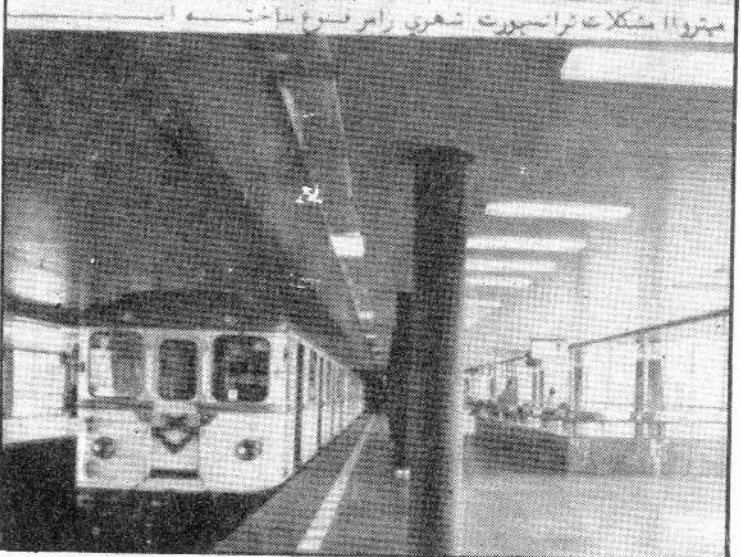
یادداشت‌هایی از سفر چکوسلواکیا



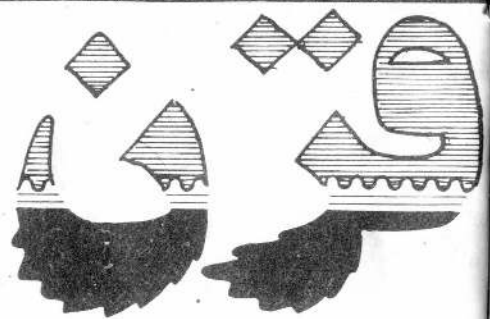
براه طلایی، (غزل آفرینش دست انسان است). شهر از نفس‌های سحر جان می‌گیرد و وقتی که شب فرامیرسد می‌بنداری که ستاره‌ها را مهمانی دارند.
چقدر، چقدر ستاره‌ها که شبانگه پیرا که را طلایی تری سازند.



هرخانه باقی است که از نظر گله‌ها و درختان مشبوع است. هر جاده شهری است در دل شهر که بازیاترین گل طبیعت؟ انسان، رنگین است. تماشای انسان‌های شاد در کنار هم وقتی که عاشقانه اند، وقتی که مهربانی را تا نهایت در قلب گرم خود دارند و وقتی که اهنگ صدایشان نیز مهربان است، وقتی که برای کار عجله دارند، وقتی که برای خدمت همدیگر صمیمیت دارند، وقتی که کسی می‌گردد اند، انسان را آفسون می‌سازد و در دل صمیمیت بزرگی نقش می‌بندد، چنانکه از روی کتی همیشه این دیدار شهر طلایی را چون خاطره‌ی باخود داشته باشی، و همیشه در آن باشی.



شب است، فقط چند ساعت پیش از میدان هوایی به هتل "انترنشنل" آمده‌ام. خواب نمی‌آید، شهر هیچکس را بخواب نمی‌خواند، شهر بی‌سدار است. من نیز جاده‌های سنگ فرش راهبوری کشم تا ستیشن (میترو) میرم، میترو مثل باد تند پسااز-تونل فرامیرسد و در دل زمین تانفس شهر نفس می‌کشد.
در ایستگاه موزیم که قلب شهر است، پیاده می‌گردم، موزیم شهر در شب نور باران است، اینجا افتخارات تاریخی مردم جاودان شده. در برابر عمارت بسیار بلند و بزرگ موزیم قامت سنگین مرد اسپ سوار زانوزده است. این نماد سمبولیک استواری، آزاده‌گی و سرفرازی است که هر نماسل چک و سلواک در باره آن میدانند و می‌بالند.
بقیه در صفحه (۲۲)



روز در جستجوی چنگا

آصف معروف

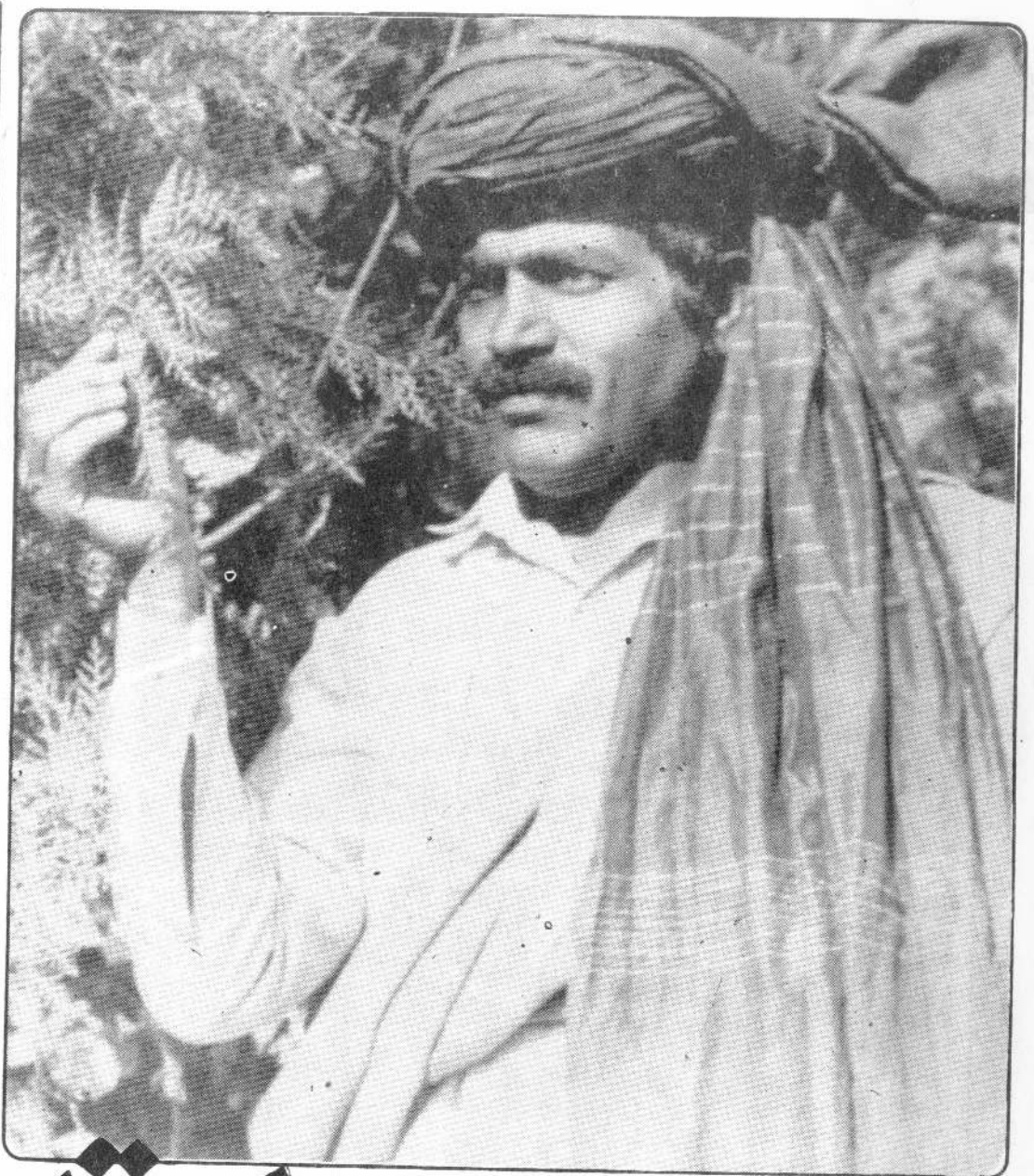


ایستگاه راه‌آهن از شهر پراگ در رنگ پست کراکوف

مرکه کونکې: د لاسم

عبداللہ مقری د کلیوالی موسیقی په باب اندیښمن دی

په طالبی کی می له سندرو ویلو سره مینه پیدا شوه



د شپې اته بجې کیدونکی د یو د واده محفل مخ په ختمیدو دی. میلانه کورته د تکه بند ویست کوي. د بلازایسه هویل کی د سند زغاري په خور غز کی مسته سندره ((هسی همز لوته ژپړي د واده شپه یی ده)) انگازي کوي. د یو سندري سره محفل پای ته رسيزي. خو کله چی سندره مخ په ختمید وشوه. زوم ستیو ته راخی او د میکروفون تر شا د ژپړي او وایی ((که د سندره دوه واري ونه وایی په الله می د یو قسم وي که ترسهاره د هویل خخه د با ندی وویم))

اود اوارغوار و د همدی سندري سند زغاري سره چی د پښتنی تنگ تکور تکر او پیژندل شوي خیره ده او تاسی به هم حتما پیژندلی وي. مرکه وکر و د هغه دفتر ته ورخو. د تل په شان یی

هسی همز ولوته ژپړی

د واده شپه کی د

اده جاسی افسوس او په خندا. شی بنی د خونتو سره به پیر - صمیمیت خبري کوي. داهر یو د واده په هکله غز پيزي او د عبداللہ مقری خخه غوار ی چی د دوی د واده محفلونه پخپل خور غز اوستو سند روتاو ده کړي. کله چی هغوي خی ده ته د مرگي بلنه وکر چی به خونسی سره یی منی او په مرکه پیل کوو:

- تاسی له هر یو تن سره واده ته د ورنگه ورغ مشخصه کره ولسی د حق الزحمی په هکله تاسی هیخ هم ونه ویل. په خندا سره وایی: - کله چی پیوستد زغاري د خیل غز مینه وان پیدا کړی او زپړ ونوکی بخای ونیسی او د هغه هنر خلك ومنی او بیاخون هیله ولری چی د یو د هغوي په خوښی کی گلون وکر ی نویدی وخت کی هنرمند ته ضرور ده چی برته د پیسود مقدار په نظر کی نیولو سره د خلکو هیله ترسره کړی او پښی وخت باید پرتسه د پیسویا هم په پیوی عادی تحفی قناعت وکر ی. ما د دوه سوو کرشو خخه زیات برته د حق الزحمی له اخیستلو خخه د خلکو په خوښی کی گلون کړی چی پښی وخت صرف د ((تشکر)) کلس سره او پښی وخت د پیوی عادی تحفی سره بیرته کورته ستون شوي م. د د یو جملی خخه به زه تاسی ته د یوه واده قصه وکرم یوخه موده د مخه یونفرخوخو واری راغی چی باید د هغه د واده د محفل سندره غاري اوسم. واده یی په کورکی و. سره له د یو چی مایوخه نسور مصروفیت په هماغه وخت کی درلو د خوښیام ورسره می ومنله. د سهار د نهمیوخه موتر دوه بجو پوري کسرت وکر. واده ختم شو. - میلنولغاري او زوم سره خدای -

زه یی کلک په غمز کی ونیولم. - د موسیقی نری ته موخه د ول گام کښینود؟ - زما پلار پولوي و او فونستلیسی چی زه باید د یی تعلیم وکر م. کوچنی والی خخه یی زه مسجد (جومات) ته بیارولم اود پښی کتابونه به یی راپاندی لوستل. - د کلیو په جوما غونکی طالبان - اوسیز ی. او هر وخت چی د طا - لباتو زپړه و غوار ی میله جوړ و ی او د منگی او کاسوسره سندری وایی چی مابه هم د سندرونه ویلوکی فعاله ونډه اخیسته اود هماغه وخت خخه می د سندرونه ویلو سره مینه پیدا شوه. خود پنخو کالو رابد پخواه می سندرونه ویلو ته.

پامانی کوله. پدی وخت کی اښینز راغی او زوم ته یی وویل زما بیسی چی (۱۳۰۰) افغانی کښی راکسره هغه ورته وروشاننی وویل ((اوس ما سره بیسی نشته. سباته به یی هر کر م)) خواشیزونه منله او بیسی بیسی و غوښتی. کله چی د اصحنه ما ولیده اښیزته می وروغز کړ او - (۱۳۰۰) روسی می وکر ی. بیا زه ناروی اوزوم ته ورنز دی شوم اود - واده مبارکی می وکره او ورته سی وویل ((ما و پښی چی ستاسی واده ته می گلان ندی راوړ ی و زما دا سندری د خیل واده تحفه وگی او تاسی ته د خوښی نه پک شریک ژوند غوار م)) چی پدی وخت کی د زوم سترگی د اوتکو پکی شوي او



داسی وجه کلکه ملا تر لی ده او د راد یوتلویزون سره می همکاري پیل کړیده. چی تراوسه به تقریباً (۷۰) سندری په رادیو او (۴۰) سندری په تلویزون کی لسم. - تاسی خپلوسندرونه د کومشله مرانو شمرونه او کوم ډول شعرو خوښوي؟ - هغه شعر چی په ساده ژبه او د خلکو د ژوند واقعیتونه او دردونه پکی منعکس شوي وي زما خوښیز ی. مابه خپلو سندرونکی د لایق صاحب، باجری، گل باچا الفت، افترا صاحب او د عینو نورو شاعرانو شمرونه ویلی دي. پخپله هم کله کله د عینو احساس اود درد تر اغیز لاندی شعر جوړوم. لکه یوه ورغ هد یو یی ته تللی م هلته دري بنعی اود ری غلور سر بیری ماشومان یوقبرته رافلل. بنهوه په ژر الاس پوري کړ او پوی بنعی چی د ژوند ناخوالو ورته بڼه ژپړه او - سترگی مر اوی کړ یو یی په سر خاوری یاد ولن او همدایی ویل چی تاخوبه د جمعی په ورغ ما - شویمان سیل اوساعتیری ته بیول. او همیشه د یو هغوي تازول. زه اوس پچوته خه حوای ووايم. او پدی کی ماشومانو هم د ((بابا بابا)) ویلو سره په نارو اوترو اپیل وکر. د د یو غمجنی صحنی لیدلو زما په احساساتو پره اغیزه وکره. پداسی حال کی چی زما د سترگو اونکی بهیدلی قلم او کاغذ می را واخیست اود اشعر ((بابا بابا)) ناری وهی تارانه غوار ی. د شعید ماشومان ژار ی)) می ولیکه. کله چی مقری صاحب خبره دی بخای ته راوړسوله په سترگوکی یی اونکی تاروی راتاوی شوي. ما ژر - د شب د لکر اویله پوښتنه می د ل پاتی په (۶۲) مخ

آیا

مردان

باید

آزمایش



آپارهای هادی رشدن او به حقیقت خواهد پیوست. متاسفانه با روی مضمونی همچگونه تضمینی بعد نیال نند آرد.

با روی مصنوعی تخم ماده در داخل تیوب آزمایشی

نشوند؟

این دوگانگی هاد را فوش پروفسور لیونوف زنده گی شانوار داخل تیوب آزمایشی آغاز کردند.

مترجم: ستانه

**اگر موضوع تبدیل جنسیت مورد علاقه
تان است این گزارش را بخوانید!**

آورده شود که در عمل بعضی تبدیل
گردد.
در واقعیت امر، این یگانگی
راه حل برایم است. از نقطه
نظر آمیند و کرا نیولوجی، ارگانیزم
مرد نسبت به ارگانیزم زن خیلی ها
مقاوت است که بدین ترتیب
جنین قادر به رشد و نمو عادی
در یک محیط غیر طبیعی از نقطه
نظر کیمیای حیاتی نخواهد بود.
خون زن و مرد مخلوط هرمونهای
جنسی ((مخالف)) عمدتاً تیمتو
سترون و استرواد یول می باشد.
توازن این هرمون ها مسلماً در
مردان بطرف هرمون جنسی
مردانه و در زنان بسوی
هرمون جنسی زنانه کشانند.
میشود. علت اینکه چرا مرد را برای

اند زیرا این پیشنهاد نه تنها
مشکلات طبی را دور برداشته
بلکه برایم های اخلاقی و روانی
را نیز بدنیال دارد.
بعقیده من، زن و مرد باید
کاملاً خود را متکی به قوانین
طبیعت بیندازند. گرچه بعنوان
یک دانشمند، میتوان اظهار
نظر کرد که جراحی، کیمیای حیاتی
طب داشته جنین شناسی نه
در آینده های خیلی دور قادر
خواهند شد جنین انسانی را
در خارج از محیط طبیعی آن رشد
دهند که ممکنست این محیط
حتی جوف بطنی مرد باشد ولی کاملاً
مخالف عقاید عمومی، این کار
مستلزم است تا مرد به طریقه ای در

بطنی مرد و تلقیح تخم ماده را
شده درین رحم را مورد بحث
قرار داده است.
متخصصین طبی در مورد
این پیشنهاد هیچ احساساتی
ارزیابی های گوناگونی بعمل آورده

مجله شترن المان غرب مقاله
ای را تحت عنوان ((آیا مردان باید
کودکانی بدنیال بیاورند؟)) به
نشر برده. درین مقاله امکان
تعویض رحم در داخل جوف

سه لحظه در سه تصویر



جنین (پلاستنا) بازی میکند و این عضو خاصیت که بعضاً به میانجی روابطه میان ارگانیزم مادر و سیستم های کاملاً معلق بیولوژیکی جنین در حال رشد عمل میکند. در طول نه ماه آستانه این روابط بصورت دینامیک یا بالقوه تغییر می یابد. در چند سال آینده هم امکان آن میسر نخواهد بود تا چنین يك ساختمان معلق و پیچیده ای را بوجود آورد که دارای ارتباطات مستقیم و رجعت پذیر باشد.

هرگاه شوهر عقم باشد طب امروزی تا يك حد و دمعی می تواند زن و شوهری را که امکان کند. بعضاً در چنین وقایعی می توان با مداخله جراحی یا - تدوین هورمونی به آنان یاری رساند. در حالت عقامت مطلق یگانه پاسخ القاح اهدا شده مصنوعی است. در نتیجه، کودکی که در چنین يك خانواده بدنیا می آید از نگاه ((ارتباط خونی)) صرف با مادر وجه مشترک دارد که در جریان رشد ونموي کودک - موجب ایجاد يك سلسله برابلی های روانی، اجتماعی و قانونی خواهد گردید. ولی تجربه نشان می دهد که در چنین موارد (کمک های طبی) اکثریت همچو همسران با برابلی های غیر قابل حل روانی و اخلاقی مواجه نمی شوند. طب امروزی به زنان و شوهران بی کودک بیشتر از این کمک کرده نمیتواند.

- در واقعیت امر، بیولوژیست ها نظریه ((تکوین خودی)) را به بازی میگیرند. هرگاه تخمه ماده تحت تاثیرات مشخص فیزیکی - کیمیاوی قرار گیرد، در مطابقت خودش - با محیط عمل میکند و با گذشت زمان به يك ارگانیزم جدید تبدیل میشود. همچو ((آبستن)) بدون یارواری آزادی تجربه درد و جنسه ها، خزندگان و برندگان حاصل شده است ولی تا امروز در باره همچو وقایع در دست اندازان هیچ بقیه در صفحه (۹۵)

ناشی از التهاب لوله های رحمی ممکنست موجب بسته شدن آنها گردد. بعد در حالت آستن خارج رحمی زن معمولاً لوله های رحمی را زدنست میدهند و علت اینکه چرا در واقع حمل خارج رحمی را به نازائی غیر قابل معالجه کشاند، همین بود. اکنون دیگر طب قادر است در چنین وقایعی کمک کند.

باور شدن تخمه ماده را در خارج جسم به خاطر دام که از خود بیدار گرفته شده بود هنگامی که تخمه ماده القاح شده یا باور شده به برگنده شدن آفاز می کند، به رحم منتقل میگردد. در صورت، مرحله بعدی حاملگی بطور نورال مطابق خواست طبیعت به پیش میرود. در سن روش اغلباً ۲۵ فیصد پیشرفت حاصل شده است. این تحقیق و افکار عالی بایست ادامه داده شود زیرا در سطح جهانی در حدود ۱۵ فیصد همسران نسبت نازائی از داشتن کودک محروم اند و در اکثر موارد علت نداشتن کودک را بیماری های زنان تشکیل می دهد. ممکنست در بعضی حالات، آستن برای يك زن ممنوع قرار داده شود، طور مثال بعلمت بیماری قلبی، در اینجا نقش ((مادر موقت)) توسط يك زن سالم میتواند مطرح بحث قرار گیرد. همیشه جنین وقایعی قبل وجود داشته است. خواننده شاید تعجب کند که ساده تر نخواهد بود جنین را برای تمام دوره ماهه در میان شیشه آزمایشی در لابراتوار رشد داد. متأسفانه این مسئله هنوز هم خواب و خیالی بیش نیست. ما بخوبی میدانیم که کامل میدانیم که کدام مواد و چه مقدار و ترکیب برای رشد ونموي عادی جنین لازم است ولی با آنهم طبیعت نسبت به آنچه دانشمندان دریافته اند بعراقت معلق تراست. در مرحله رشد ونموي داخل رحمی، نقش عمده را برده بیرونی

انجام وظایف مادری باید اما نه ساخت، اینست که این کار مستلزم اصلاح وضع هورمونی یا بعضاً رت دیگر کشیدن بیضه ها بشکل طبی یا مستقیم است که در نتیجه ان خواص ثانوی جنسی و طرز تلقی فکری و نیز دستخوش تغییر خواهد شد. در واقعیت امر، تولد کودک بوسیله يك زن انجام خواهد پذیرفت.

گرچه ساده تراست تا تخمه باور شده را در جوف بطنی زنیکه نمیتواند بطور طبیعی کودک بدنی بدنیا بیارد، برورس داد، ولی در صورت ضرورت ارگانیزم زن را اصلاح کرد. کافی است جای مناسبی را برای گذاشتن جنین آینده انتخاب کرد. حتی درین مورد نیز برابلی کاملاً بشکل معلق باقی می ماند، زیرا در يك جا زمینه برای رشد ونموي جنین مساعد نخواهد بود و در جای دیگر چنان رشد خواهد کرد که انقسام حجروی غیر قابل کنترل مانند تومور خبیثه اعضای حیاتی مجاور طور مثال، مجاری خون را - متضرر و مختل خواهد ساخت اینک این برابلی بالاخره راه حلی پیدا خواهد کرد یا نه، البته تنها علم طب در آینده قادر خواهد بود به آن پاسخ ارائه کند.

برای آنکه مردانی که قلب شان به خاطر مادر شدن می تپد تمام آنچه را که بایست برای آنها توصیه کنم اینست که نیازی به تدوین اندک دارند. معالجه بیماری های نامعنی امروزی در زمینه کمک زیادی می تواند انجام دهد. در غیر آن بایست راه حل ((تغییر جنسیت)) مجله ششتر را در پیش گیرند.

از جمله انکشاف تازه ونویسده بخش طب می توان روش جدید معالجه انواع مشخص نازائی زنان را نام گرفت. ما این برابلی را در لابراتوار خود تحت مطالعه قرار داده ایم. غالباً، بعد از يك تعداد بیماری های معین زن نازا میشود. طور مثال، تغییرات



ترجمه از: نیا ضی

استادان تاریخ پاکستان



چگونه میتوان در چینه‌ها نماند و مقلد مد نیت بشری را بازگشتود
 جریبشینه مد نیت بشری هنر ز
 هم اسرار امیز باقیمانده است
 آیا انسان ایجاد کردار بر سه
 امارت مدن بسیار عالی گردید مبرد
 که بعد ها آرام آرام در نتیجه
 حوادث و تصادمات طبیعی و یا
 فیر طبیعی شیرازه آن از هم
 پاشیده باشد
 امروز هر چه درباره گذشته
 بسیار دور انسانها بدست آمده
 است اگر کاوش های باستان
 شناسان را به یکسو بگردانیم زیرا
 از همه بسیار قدیم را احتوائی
 نمایند بنا یا تخلیفات و فرضی است
 و یا انسانی که جز متجلی از
 اسطوره های پیشینان انسان
 نیست

بی حرکت می بنداشتهد بحیث کتله
 که در میان در حرکت است و آنرا
 ((کره شناورد راعاق اسمان
 خدا)) می نامیدند
 در کتاب عهد عتیق گفته میشود
 که تمام زمین در حال چرخش
 است. عده از باشندگان آن در
 پائین و دیگری در بالا قراردا
 رند. همزمان در یک ناحیه شب
 و در دیگر روز است. زمانیکه در
 یک بخش مردم سپیده دم را به
 نظاره میگیرند در قسمت دیگر آن
 آفتاب افول میکند ((
 آیا این خود منبع فکری افلا
 طون نبود که بگوید ((زمین جسم
 کرویست که از چرخش آن روز و
 شب پدید می آید)) و در یهوه
 آمده است که زمین جسمیست
 معلق در خلا که بالای هیچ
 چیز قرار ندارد

مردمان امریکای لاتین نیز پد
 میشود در انسانه های مکسیکی
 ها آمده است که ((انهاییکه
 پس از طوفان عظیم جان بسه
 سلامت بودند. برودد خویش
 افزودند و برج های بلند بنسنا
 نهادند. ۰۰۰ ولی زبان واحد
 انها از هم فرورخت و دیگر نتوا
 نستند با هم بیک زبان حرف بزنند
 بنا به اطراف پراگنده شدند ((
 در عصر ما دانشمندان این نظر
 را تایید مینمایند که سه فامیل زبانی
 اروپا، آسیای - هند و اروپایی
 اورالی والتایی دارای یک ریشه
 مافوق زبانی بوده اند و مردمان
 واحد بان تکلم مینمودند که اجداد
 انسانهای معاصر محسوب میشوند.
 ولی توسیع این مساله نیازمند
 پژوهش بیشتر است.

انترکتیکا موجود است که در سال
 ۱۵۲۲ تهیه و تدوین شده در -
 حالیکه این خشکه پخندان در
 سال ۱۸۲۰ مکتوف گردید. و یا
 نقشه ترکی سالهای ۱۵۵۹ (کاپی
 از نقشه های باستان).
 بسیار دقت تمام طرح و تدوین
 شده و جالب اینکه امریکای -
 شمالی و الاسکا با تمام خشکسنگی ها و
 عوارض طبیعی آن برجسته گردیده
 است و بل خشکه که الاسکارا پاسا
 سایبریا متصل می ساخت دیده
 میشود و چنین استنباط میگردد که
 آسیای ها از همین قسمت خشکه
 به امریکا هجرت نموده اند و لسی
 باید اظهار نمود که این قسمت
 خشکه ۳۰ هزار سال قبل از بین
 رفته است. یکی از دانشمندان -
 مشهور امریکای پرونیسور ها بگوید
 پس از جمع آوری نقشه های در -
 یانوردی عهد باستان اظهار
 نموده است که بشریت دارای -
 تمدن خیلی عالی و پیشرفته بوده
 که بدلیل گوناگون شیرازه آن از
 هم پاشیده است در غیر آن -
 تدوین تهیه نقشه های مکمل
 جهان از عهد انسان فاقده
 آگاهی از علوم امکان پذیر نیست.
 انسان باستان و فلزات
 قسمیکه معلوم است برونز
 از مرکب مس و سرب است با قلمی بسه
 دست می آید و هزار سال است
 که انسان دستکاری های زیبا و
 پر نقش از مس پدید آورده است
 ولی در ارتباط برونز باید اظهار
 نمود که استفاده و ترکیب این فلز
 نیز در نزد انسان باستان روشن
 بوده است باشندگان مکسیکو
 هزاران سال قبل فرآورده هلی
 برونزی را بدستان توانای خویش
 ایجاد نموده بودند.
 تمدن مصر باستان که نشانه
 از نخستین مد نیت انسانیت
 برای تولید برونز، قلعی لازم را
 از کوه های برینه و قفقاز وارد می
 نمودند و فنیتی ها برای این منظور
 راهی دیار انگلستان گردیدند.
 زمانی اسلها فلزکاری را نوعی
 معجزه و کیمیاگری میدانستند.
 در سالهای هشتاد و بیست و
 پلاتین تصفیه شده کشف گردید
 دارای قدمت چند هزار ساله -
 قابل یاد آور است که پلاتین میتواند
 در حرارت ۱۷۳۰ درجه و با
 تکنالژی پیشرفته ذوب گردد.
 همچنان کاشفین در امریکای
 بقیه در صفحه (۷۷)

در امریکای شمالی قطعات فولادی دریافت شد که ۷۰۰۰ سال قبل تولید گردیدند تاریخ باستان از موجودیت سلاحهای مخرب حربی مانند امروز حکایه میکند

الحق تاریخ بشری چنان
 قدمت طولیل است که به سادگی
 نمیتوان از کاران گذشته بلکه
 باید با تیزبینی و اندیشه فرمای
 بالای آن مکت نمود.
 انسان متفکر از دیر باز -
 بدین سوگوشهایی رادرباره -
 محیط ما حول خویش ام از جهان
 و طبیعت افاز نهاده است. دل
 کوه ها را شکافته، در اعماق -
 اجبار غوطه ور گردیده و به نظاره
 کجهان نشسته و تحقیقات خویش
 را در این راستا پایه گذاری -
 نموده است که ۳۰-۳۵ هزار
 سال دور در بر می گیرد.
 پنداره های پیشینان ما از زمین

چگونه نلفه جهان باستان
 پدید گردید؟
 دانشمندان معتقد اند که دقت
 در ایجاد نقشه های در یانوردی -
 در قرون وسطی و شباهت های آنها
 تنها از طریق کاپی نمودن نقشه
 های بسیار قدیم مصر باستان میسر
 بوده است. که اصل آنها در -
 دسترس ما قرار ندارند. هر چند
 بعضی از خشکه ها در این اواخر
 کشف گردیده اند ولی در بعضی از
 نقشه های وضاحت تر رسم و منشا -
 عده میروند.
 به طور مثال راه امریکا رانه
 تنها از طریق بحر اتلانتیک شنا
 ختند بل چینایی ها هزاران سال
 قبل از کریستف کولمب در راه
 ان آگاهی داشتند. حتی نسخه
 هائیتسی ماقبل تاریخ حکایت های
 در این راستا دارد و با نقشه

آیا زبانهای جهان دارای -
 یک ریشه میباشند؟
 در انجیل آمده است که تمام
 مردم زمین دارای یک زبان و یک
 لهجه بوده اند ((و آنها گفتند
 که شهری بسازیم دارای برج و
 باروی بلند سربه افلاک کشیده.
 و خدا گفت: این است بنده گان
 من دارای زبان واحد و این است
 عملی که افاز نموده اند تا انرا
 بدین وقفه به انجام رسانند ((
 هر طرف بگردی زبان آنها واحد
 لغت و شعر آنها بجهل و خدا -
 نام شعر آنها را بابل گذاشت
 تا هم بیک زبان حرف بزنند و این
 همان شهر است که خدا بنده -
 گانرا از انجا بروی زمین
 پراگنده ساخت ((
 شباهت نظر درباره زبان
 نزد سوری ها و اسطوره های

امروز اگر برسید و شود که آیا
 زمین کرویست ا حتی کودکی که
 جد پدایا به جهان علم گذاشته
 باشد با تعجب خواهد خندید -
 اما در سال ۱۶۳۳ کلیسای انگیز -
 اسون روم بزرگ با نشند سالند
 گالیله را که گفته بود زمین کرویست
 و در آفتاب میچرخد پای میز محکم
 کشانید.
 آیا نظریه گالیله واقعا ابداع
 در استرانومی بود امدت ها و
 هزاره ها قبل در کتب و نسخ مقدس
 هند، مصر، شرق نزدیک و امریکا
 از کرویست زمین سخن رانده شده
 است.
 مصریان می گفتند که
 زمین مثل سایر سیارات: زهره،
 زحل، مریخ، عطارد و غیره از زمین
 قوانین متابعت مینماید و آفتاب را
 که اروپائیان تا دیر زمانی جسم



کارکوي . هغه له سينما څخه د -
 خپل تقا حد د خبرد تايد او يا رد
 د پوښتنې په جواب کې داسې
 وايي : ((زه لا تراوسه دويمزه
 زور شوي نه يم چې تفاعد وکړم
 هرچا چې دا خبره کړيده يوازي
 څرولغ يې ويل)) هغه د
 مخکې خبرې په دوام داسې
 زياتوي :

((زه فوارم يوازي اوسم او د
 روحانيت په لټه کې اوسم . يوازي
 په سينما کې کار پوځاقته دي . زه
 زيات د ((يوگا)) په باب فکر کوم
 هرما بيا مېمان د خوب په خونښه
 کې بند يم . د خوښې د کونې څلورو
 لورونه مې هنداري اېښودل شوي
 دي او زه خپل مېمان په هغوکې وينم
 د خوښې فضا خوشبويه کوم او ننم بوتل
 وېسکې په سر راوړم . گډ پيژم او

((زه بايد تاسې ته ووايم چې د
 کليوالي بنسټونو نقش له لوبولو څخه
 مې حوصله تلگه شويده . تاسې
 پوهينې څوک چې له بڼه څخه
 مويي فلا کوي . گټې خوري او د -
 ستگر محمکه وال په وړاندې مفا -
 رست کوي څه حال او روزگار -
 ولري))

خبرې اتري دوام موي او هغه
 تينگارکوي چې يوازي د فېنټلواوډ
 د رنوکسانونو نقش اجرا کوي او وايي :
 ((زه نه فوارم چې د د پکړو پيوه
 برخه اوسم))
 هغه په ناخوښې سره زياتوي :
 ((سره لدې چې د پيسو -
 اندازو مې نه پوهينم خوښې
 کېدای چې مينه په پيسو واخيستل
 شي))
 ((سري د يوې)) خپلو خبرو ته

څرولغ کوي

د کوانگ فو تيرين کم . څرنگه چې
 زيات خوښم نوهيميشه مست يم او د ا
 مې عادت شويدې . لکه څرنگه چې
 مې ورته وويل فوارم له مېمان سره
 اوسم))
 د بهالگ په هوټل کې د ورځني
 مهال وېش له عملې کولونه وروسته
 د دلېپ کار . د پوانند او راج کېدو
 په شپوه کارونو ته ورسيد . پس د
 بهيرکې د ايرکټر ((انيل شرما))
 د ((حکومت)) فلم په بري سره -
 داسې په خپل روښل وکړ :
 ((د ايريزم چې سينما ونکولای
 شي . د روښانفکرانو لپاره د هنس
 مواد برابرکړي . يوازي په سلوکې -
 لس ليدونکي شته چې فلمونه په
 کورونو کې له ويد پوځه په استفادي
 سره گوري . زه داسې فلمونه هم
 جوړم چې د هغوي خوښ شي))

اسې دوام ورکوي : ((بنايي د
 نورو بنسټونو لپاره کاروکړم -
 وروسته بيا واده کوم او د ماشومانو
 په روزنه بوختيم)) هغه -
 فيلسوف ډوله دوام ورکوي : نه
 ((هره بنسټه بايد د خپل ژوند ا
 يوې برخې ته سرو سامان ورکړي))
 ((سري د يوې)) چې له خپل کار
 او وظيفې سره خاصه مينه لري د -
 هغې په باب داسې څرگند وي :
 ((تاسې هم کولای شې تشييل
 وکړي . تشييل د الفبا په څېر
 نه زده کړي . زه به هېڅ تيوري او
 ميتود باور نلرم . زه باور لرم چې
 تشييل کول د ماته اخيستلو په
 څېر اسان دي))
 اوس ((سري د يوې)) په خپل
 حال پوځي د وړانډه ((رجسټر گډ
 نته)) هغه چاپسي همو چې
 په فلم کې له هغې سره يوځای

زيات ارزښتناکه ښکاري . د خلکو په
 گټه گونه او تيل ماتيل کې د پوما -
 شوم د سيند لوري ته زغري د -
 زغورنې مېله هغه نژدې رښتور
 ته ليز دوي . خو بدې حال کې
 هم د ماشوم کورنۍ له ((سري د يوې))
 څخه فوارې چې له هغوي سره -
 يادگاري عکس واخلي . راسې پيوه
 شپه له ليونتوب څخه ليري شو .
 کشمير - د هغې ښکلې شنيلې . د
 هغه جهيل . د کاج هسکې ونې مې
 او د سرو انگيلرونکي خلک مې - د
 سينما په پرده تصوير کړو .
 د (Farishtay) د قلم
 کارکونکو د خلکو د خوښې لپاره په
 موقتي توگه له شوخې او جگړې -
 څخه لاس واخيست او د هغه پسر
 معاي د نجونو او هلکانو فېرگې سنډرې
 او نڅاپيل کړي . گټه گونه زياتيز ي

په تير اوړي کې کله چې د -
 کشمير د فونو د هسکو څوکو اوړي
 او په کېدې . او په درو تير کښته
 کېدې او د ميلې معاي ته بهيدي
 شپونځيلې رښ پوولي اوسونه د
 ماشومانو په څيرله پوي خوايلسې
 خواته د انگورته وهل او اوازونه
 مې په روکې انگازي کولې . د
 د فلم جوړولو په پوه واحد کې
 شپز تنه فېنټلې کسان ترسترگو
 کېدل چې معانونه مې ((گوريل))
 بللې . د هغو په مينځ کې خوا سونه
 اونوري بيلگې چې د توبک د پزاويا
 د لاسې مې د جاودنې په وخت
 کې کولاي شول پروت وکړي . هم
 پام معانته وړاړ وه . د هغولسه
 ليدلو څخه انسان داسې گومان
 کاوه چې گواکې تول مې بيسره -
 لري .

د کشمير په

د ذبح الله زياره

او ورپه د آسمان نيلې فضا پوښې
 د تودونې درجه لوړېږي ((سري
 د يوې)) د ساپه بان لاندې اوسېده
 کښينې او د د وروښو د پستې ل
 مينځه د اراز ملخري را باسي :
 ((ايا پوهينې ما چې تراوسه په
 دوه سوه فلمونو کې کار کړيدې دي
 نتيجې ته رسيدلې يم چې خلک
 يوازي فوارې چې څه جگړه او نڅا وکړي
 هغوي هنرنه فوارې سره لکې -
 چې زما خوښيزې چې د يوې بنسې
 نقش د هغې په واقعي مانا ولوبوم
 خود اکار امکان نلري . که چيرې
 زه فوارم د پوه بڼه نقش لپاره -
 خپل چپ مټ ((ستيا جيت راي))
 ته ورکړم . خو ستونزه پدې کې ده
 چې هغه هېڅکله نه فوارې چې
 داسې يو نقش ماته راکړي . محکمه
 د هغه فلمونه نڅا او سنډرې نلري
)) ((سري د يوې)) ادامه ورکوي :

خود هماليا پراخه آسمان مې له
 ستورو څخه مفهوم لري . سره لدې -
 چې د (Farishtay) د قلم
 په آسمان کې لکه د درمند راو -
 ويند کښه په څير ستوري ترسترگو
 کيزي . خو زمونږ د بحث موضوع
 ((سري د يوې)) د دغه آسمان
 ښکلې او طناز ستوري دي . ((سري
 د يوې)) جگړه کوي . ناخسې
 او خپله رښه لرونکې لمن څرخوي
 او د ساحل ترڅنگه کښينې . که
 لدې موضواتو تير شو . هر څوک
 چې په هغه سيمه کې ژوند کوي .
 څه دوکاندار او څه د ادارې امر
 څه سوداگر څه کسبگر . څه کار -
 دار څه بيکار د ټولو سترگې په
 ((سري د يوې)) پورې گټه شوي
 دي . دا وړې په تاو د موسم کې
 د مويي د سر و او پورهاي د خلکو
 په کتابچو کې د سري د يوې لاسليک



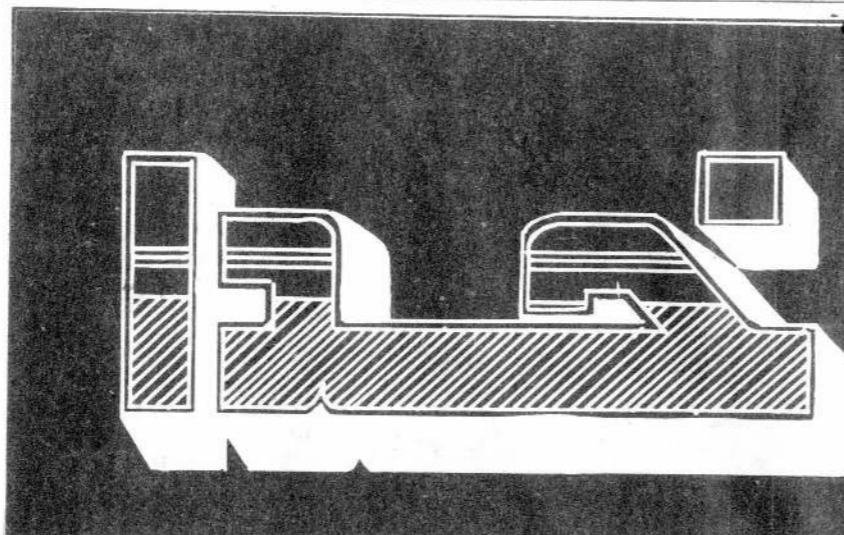
نشیب نهاد . پشتش خمیده بود .
(خدا یا ! بار تو بردن چه سنگین است !)

*

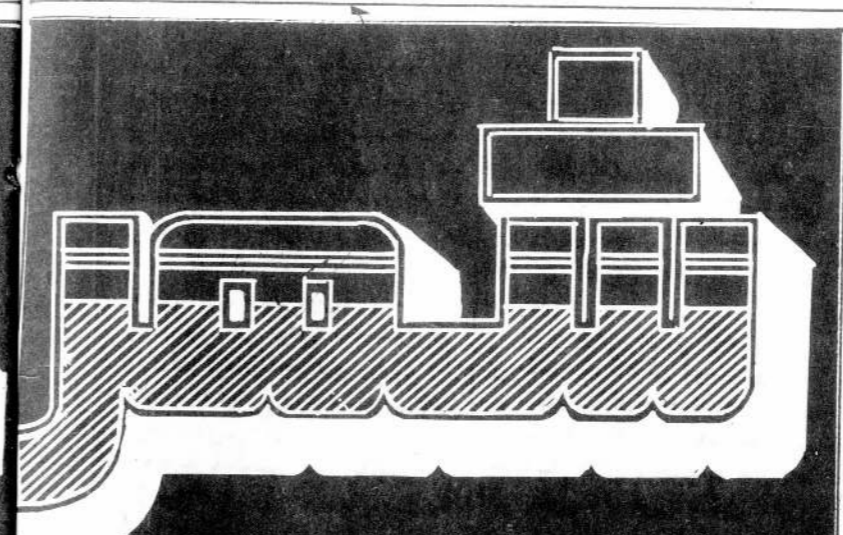
زمین زن بود - دست ورز میخواست و تخم و جزاین یاد او همه فراموشی بود . از نوزاد میشد - در فرداهائی بی دیروز . . .
و در نواوی این هر روز زایشی دیگر بود . زمین دوشیزه مادر بود پیشانیش پاک از هر گناه که برداشتنش نشست . و اینک بودنی ها در جهان بود ، هر زمان انبوه تر و رنگین تر و بلند تر ، و مرگ با زندگی آشناتر ، دمسازتر . زمین باور بود و شکیبا ، فروتن . و نوح را فرزند زادگان رسیده بودند - دختر و پسر و خدایش گله ها باخشیده بود و خرمن های گندم و دانه سوار زن و هرگونه سبزی و میوه ای در مالیزه گرداگرد چادرها که بر تپه بود ، تا فرود داشت .
و این شهر خدا بود ، هر سال اندکی گسترده تر و مردم در او افزونتر و نوح پیر بود ، - درونش واریز مرگ و گناه . و ترسو نفرین که یاد داد او زنده بود . و آن پتیاره عالمگیر ، آن چل روز و چل شب هول که بهلوی چشمه ها شکافته بود و روزن های آسمان گشوده .
و پیشانی بلندترین کوه ها را آب تا پانزده گز فرو بوشانده . و زمین در خشم خدا هلاک شده ، با هر چه از جانور آدمی و درخت و گیاهش که بر پشت و کشتی که بر آهای بند - گسسته می غلتید ، سرگردان ، با مشتق بلا زده مرگ اندیش که در پناه رحمت خدا بودند . و سوارنداشتند .
و چه ناروائی ها در این کشتی امان میرفت و ستم ها ، - که زمین اگر در کشاکش مرگ بود ، نفس آلوده اش زیر سقف قیر اندود و همچنان میوزید . و نوح میدید و پیش از همه بر خود می نفست . شرم داشت . میترسید - بر جان این تنی چند زنهاریان که اینجا و هر جا زندانی سرشت خود بودند .

(خدا یا ! خدا یا ! تو خود خاک را ستکار آفریدی . بس . . .
هرستش مگیر !)

و خدا در خشم خود خاموش بود ، و در غرش باد ها و خیزاب ها و نوح را در دل ازگشته ننگ بود ، که بوی درماندگی از آن می شنید و همد استانی . و نیز فریاد داد خواهی غرق شدگان : چرا ؟ چرا ؟
و مرد خدا چه میتوانست کرد ؟ به خدا پناه میجست و رهائی میخواست - نه چندان از طوفان و مرگ ، که از اسداری زندگی - این بد لگام تو سن هرزه بو ! و خدا این آخربه فرخوش رهایی فرمود -
خجسته باد نام او ! - و زمین زیر پای فرزند آدم زنده کرد و باروز و اینک نوبت همه نعمت ها که نوبت نداد . بود . و نوح آن روز میدید که زمین در رانش خدا آرمیده است ، با همه زیبایی باز یافته اش -
خشنود و فرمانبردار . و آن روز . . . آن روز زندگی سرود خوان خواهد شد و آسمان را با زمین پیوند خواهد افتاد . و خدا در خلوت فرزند آدم خواهد نشست ، چون آفتاب از روزن این پیمان نوح بود با خدا ، و او استوارش میداشت و بی دغه هزار امروز را ندای آن خواست کرد . همچنان که دیروز را ، با چنان سردی و سنگینی . . . اما ، پس از شصت و اندی سال که برون گذشته بود ، میدانست که با خدا ایمان بسر بردن هم کار خداست ، که راسینه تنگ است و نفس کوتاه . و چه توان دانستن ، بدین فرزندان که گول بودند و فراموشکار ، و راه های خدا که بر پیچ و خم بود و یاریک . . . نوح این نبود . میترسید و بناهی جز به خدا نمیدید .
و بدان که خدا این دریابد ، بسر نماز و قربان می افزود :
هر روز در بر آمدن آفتاب ، شهر خدا بوی کند و عود می شنید
لطفاً صفحه برگردانید



نوشته ۱۰۰ هجری



داستان کوتاه



برهنه پیش رخسندگی هموار آفتاب ، زمین غریقی بود از آب رسته . و رویه نشیب سوگوار دست ، نوح ، بیخبر خدا ، تنها نگران به خاموشی بیکران .
اینک پیروزی د بروس او . اما چه میتوانست کرد ؟ چشم پسرش به ویرانی خود خواسته امختگاری نداشت . دم به دم ، در گریزی سرکش ، اندیشه اش او را به گذشته نفرین شده میبرد ، - باغ و کشت و شهر و روستا ، مشغله مردم ، گله های در چرا ، کاروان های در گذر . همه جا سرود ورق و جنگ و ترس . خنده و خون و فریاد و سوز زایش و مرگ . زندگی . . . فرزند آدم در خود ریشخ میزد و اندو در زمین . و زمین او را پس بود وستان پر بارش . و خدا وند خدا که در آسمان غیرت میبرد . . .
نوح قم را به یاد آورد ، و آن ریشخند و آزار سالها و سالها . همه چون خوابی براو گذشته بود . و اینک بیداری ، هولناکتر از آن خواب .

(خدا یا ! جزیه چشم توام تاب دیدن نیست . دریاب !)
و چشم خدا چشم کینه بود ، این دم سیراب گشته و لکها به هم آمده . و نوح در هراس خود تنها مانده . میدید و به دیده باور داشت . (کاش فرزند آدم کور بود !)
و نوح ، بیخبر خدا ، برخورد لرزید . پشیمان بود ؟ نه . پسر خدا د اوری میجست ؟ - هرگز . خدا خواسته بود و او هم - که او مردی عادل بود و با خدا راه میرفت . (تورات - سفر پیدایش) اما خدا بر جاود انگاری راه میبرد و او ، فرزند آدم ، یاد روزکاب زمان داشت - این مرکوب لنگه . و نوح اینک تنها بود ، تنها با زمین برهنه بیسوه مانده ، که نفرین و ریشخند بر لب ، او را به خود میخواند . و نوح را بر این روسی دشمن داشته ، که زمین پس از آن او بود ، دل میسوخت چه سبز و بارورش دیده بود - آرزو خیز و کام بخش ! وجه آکسون بیکش میدید و خاکسار ! و ناخواسته ، لعن و دشنام دیرین بر زبانش لعن برکت مییافت . و هم از یاک دل بود اگر برکت خود بد و سباز میگشت :

(خجسته باد نام خدا ، که از همه تبار آدمی نوح و فرزندانش را بر ستگاری برگزید و وارث زمین کرد !)
و نوح بر راست خود به چادرهای روی تپه نگرست . سه پسرش با زنان خود آنجا به کدخدائی بودند ، با کود کانی گرسنه ، ترسان ، و حشی خو . و از دام ها هر یک جفتی ، لافر ، باستان های نیم خشکیده و مهلوه های فرورفته . و این شهر خدا بود ، میبایست باشد - اگر چه امروز حقیر ، چون دانه آرزو . و این پیمان او بود با خدا ، و نوح استوارش میداشت ، که او مردی عادل بود و با خدا راه میرفت . اما پسران ، پسران ! . . .
(خدا یا ! امانت دار تو این جوانانند ، خام و ناتوان . تا چه کنند و تا چه کنی !)

و نوح در دل برایشان میترسید ، که فرزند آدم غافل نبود و دشمن بیدار . و نوح میدیدش ، آن رانده را ، زیانکار و ناگوار . - همچنان که از آغاز در هشت خدا . و باز ، با دم افسونگرش ، در دشمنی چه نزدیک ! بسا هم نزد یکتا خدا در دوستی !
(خاکم به دهن ، اه ! . . .)
و نوح سراسیمه گشت . شیار دردی بردنش دوید . سر به آسمان برداشت . روشن بود و گنگ - خنده کار . به کوه و دشت نگرست . خاموشی . نوح در تنهائی خویش خود را غریب یافت ، - برسان کودکی کم کرده مادر . چشمش به اشک نشست . رویه

بقیه از صفحه گذشته

و به گاه نمود رفتن با سرود انابه در خواب میرفت. نوزده آتم گناه
بر خود میگرفت و به عدد بیست می آمد.

*

زمین گرمای آفتاب بود و بوی آشنای پستان ماده گربه ای تن
به آفتاب داده و چکان در او آویخته ...

و اینک پستان زمین به هزاران رگ روان بود. زمین در نوزده
آتم میگذاخت. خاک خون میشد و خون دیده به روشنائی خورشید
می گشود.

و خورشید بر شهر خدایه دوستی بر میخواست. آسمان بخشنده،
روزها بر همه و تکابوی کار، کارها بر او میزد و خرمن های دشت
زین. بازمی شناخت بدختری و آینه ای.

و دختران شهر که چون گل بردن زمین بودند، روح بند برای
زمین بودند. و سگ در نیمروز خواب زده یا مهتاب شبان، گوش
بیشه و گشت و کساری شنید:

((لبخند تو، ای بسه، شکونه سیب است و دانت خوشبوتر
از سیب))

((به چشمان درشت سیاهش هر اسبان نگاه میکند. پوست
پرشانه ها و سر زانوانش می لرزد. و تنوع، آهوی دشت، بسه
آبش خورشق من می آید))

((پیشتر راه ناخن شیارکن، تامل، نیشم بز، انگینت را
شیرین تر خواهم مزید))

و تنوع و بسه و تامل، رفقه و سازای و دیوره، و باز بله و محبت
و داده و دیگر دختران شهر خدا، هر یک زینده و درام نواز دیگر،
چون میوه های نورس باغ بودند، - نته دست و نگاه رهگذر و
نوح، رهگذر بچ که چشمش در مه غروب من نشست، نیز میزدید شان
در حاله ای دور و شفق گون. و مهربی حسرت آلوده در دلش
میجوشید که تلخی کوکارت و استنطین داشت. و مرد خدا، جانفش
در تلاطم آشوب می افتاد:

((به خدا میگرم از شما، دختران شهر، که رخنه دیوار
دین خواهید بود و معبر سیل آتش))

و نوح روی میگردد - از تاب آتش - ، که میدید و میدانست.
همچنان که آب را دیده بود و دانست، و یادانش خواسته.

اما - وجه دردی و درخشندی [دانستنش امروز همه برهنه بود
و پروا و ترلز، که مرد خدا راه نردایش از دیروز میگذاشته و دیروز
شکستی کلان بود سدر نردی بیوه و بر بیخوده، که زمین ناچار
جزیه راه خود رفتن نمیدانست. و شکست همچنین در جان او بوده

که دیری بود تا از حضور خداسترون مانده بود و از سخن شکست
هندش. و اینک زمین بود که با جایی وی سخن میگفت، - ایمن
شمارها که سینه خاک میکشافت، این گندم و جو که دانسته

میست و این شاخه روز که لبخند خورشید در جام میکرد. و نوح
به همه تن خویش بدان دل بسته بود، و به دیوارها که در شهر
بر می آمد، و بر چین ها که بیکران دشت را در چانه می کشید،
و آغل ها و اصطبل ها که ملکوت خاکی نوزده آتم را بنیاد میکرد.

*

((دینه، دینه [خون من و گرمای غروب من] بیستداری
بامداد دور من [خدا را، بدان لبخند خورشید دارو نگاه

گهزان، چه زود میگدرد]
[خوشاتو، دینه، که می شنایی و شتاب نمیدانی] و نمیدانی

تو، ای دینه، که قدم های بیرون چه شتابکار است و ناشکیبایا
بیادستم بگیر و درنگ بیاموز، عمر من]

((خوشا، خوشاتو که تنهائی نمیدانی] و نمیدانی تو، ای دینه،
- در پستان کود کیت - که زندگی راه سنگلاخ است بر بیابان

تنهائی. و تنهائی، دینه، در راست، که ترس و رمیدگی هم دل -
راسته و درون دیوان آشنائی. و تو آشنای منی به جان، دینه،
هم پیش از آن که خود بوده باشی. و خوشی است، خوش است این
مرا گفتن و باز گفتن.

((خوشانگاه تو، دینه [خوش از زبان گم و جلال تو، و آن گب
زدن و زود گذشتن و فراموش کردن] نسیمی در برگهای چنار
افتاده، چین بردن آنگیز نشانده و رفته در آفتاب سبزه ها خفته.

((دینه، زیبای من] خرد در تو زیبایی است و هر چه بگویی
و یکی خرد گفته ست و کرده، بی آن خود بدانی. و تو، همایه که
ندانی.

((در تو، ای دینه، مهربانی است، و نرس و بخشندگی
شکونه های بهار. و من بر تو میترسم از این مهربانی، که یاتو نریسد
یاتو باور نیایی. و آن روز، دینه، چه دردی مرا چه بینوائسی
حهان را]

((دینه، شب یاتو بر من میدمد و میدانم که خواهم فسرد
برد، و تو اختر آسمان خواهی بود. و خجسته باد نام شب]
خجسته باد نام تو، دینه، خون من و اشک من))

سره آسمان در خلوت سنگها، نوح، پیغمبر خدا، میگفت
به درد. و در درش راستگین نبود. چه میشد او را، مرد بزرگترین
آزمون را؟ کار فرمای مرگ و ورهاندن زندگی را؟

اینک هر آنچه - دست در دست خدا - خواسته بود. زمین رام
و به هنجار، نوزده آتم یا در در خدا، و شهر به آهنگ نماز و قربان
در تلاطم رویش. و - یاد آوری هلاک گنهکاران را - توده فیروان بود
کشتی بر کوه، چون کرکسی گرسنه که رویه نشیب دارد.

همه چیز، همه چیز آن بود که میبایست، سیاسی خدای را در
هفت آسمان [و باز نه آن بود - آه، که دل نبود و آن بساور
خدائی.

((کجائی، نوح؟ پای بر چه داری؟ سنگر بر رویک روان))
و نوح، پیغمبر خدا، میگفت، که هرگز چنان نگریسته
بود به درد. و در در تنهائی بود و شکسته تنه ای نریب خورده

سراب. و بلعجیبی ها و درخشند دیو. و این دل ناتوان گشته
که در هر سایه ای می آویخت. و این دلهره کار ناتمام و فرورختن
چاره یاری که به دست بر آورده ای.

و باز هیچ از این همه نبود، مگر آن یک - تنها همان، خدا،
که نوح از او می مانده بود.

((جز تو ام هیچ نمی باید، خدایا، باز منم باز مگذار))
و نوح میگفت. اما نه همین گفتن زبان بود و گریستن چشم،
که در هفت دل کار دیگر بود. زمین، خواه ناخواه، در اوی نشست

و نوبه شدن ها و بر شدن های بر آمدن نوزده آتم بر هر تن خاک،
و راکدن دود و به گناه، و گسستن آسمان ترس صلابی پاکسی
و بالودگی. - آیشی، آزادی ...

و نوح به یک دم فرقاب و سوسه می پیچود، و زان پس باز او سود
و پایب آشنای بندگی:

((کدام آزادی، خدایا، کدام؟ یا این هزاران بند اشکیار
و نهان که بر تن خاکی نهاده ای))

مرد خدا پوست من انداخت. برده ها در او به يك سوزده
ميشد، و گاه آنچه ميديد همان بود که، انوس [ديري بيوش
از آتش به آب ميبايست داد. و نوح مي شکست و سر بزير مي انگسد،
از سوساري. خود را، نوح از من بزرگ را، با زمي شناخت.
يادها در او ميزيست، - خفته ويندار، که هر يك سخني ميگفت
بزبان او، که ديگر نه سخن جان او بود. ليکن قم، از آنچه ديده
بودند و شنیده، همچنان به سرا برده، افسانه اس ميبردند و سا
خدای نشاندهند. و در داکه به چنان خلوت فروغانک، نوح راه
نمی یافت. روزها براو ميگذشت، در نماز و نيايش، که نه حتی يك
بار دلش يا خدا بود. روز و شبش را شهر فرو ميگرفت، که همه
دفعه بود و تکاپو و ماندگی، و باز خشنودي سرشار آنچه به دست
خود بنياد کرده اي و بر آورده. و زان پس، چون آسمان روشن گشته
ايرش ناگهان پيوشد، بدگمانی بود و ترس و سراسيمگی. او ايمن
همه نام خدا داشت، که هيچ نيگفت و خشمش پنهان بود، شايد
هم که نزد يك. و شهر که آسوده ميزيست، يا خدا به آتشی، بر اعتقاد
نوح که سبر و سايمان قم بود. و نوح رادل از ترس ميکشانست، از اين
خوشباوري، که او خشم خدا آورده بود، - آب [آب نوح را
خده بود و خطر، بين آتش، بين از صافه، بين از شمشير.
بر کاره آسمان، هر سايه اي ابر نوح را نگران ميداشت، و زان
بيشتر، هر ريزش باران. و اي بسا که مرد خدا، جوی دراز
گست، آب چشمه ها انداره ميگرفت و جاه ها و کاريزها، که آب
اگرچه زندگی بود، ميتوانست مرگ باشد و تنگ عذاب. و باز چون
باران گشت ها سيراب ميگردد و آفتاب بدوستی بر شهر برمي آمد،
نوح را نيشيشماني به دل مي خليد، از گمان بد که داشته بود:
((خدا يا، توهمه بخشايی [بر اين پيخورف گشته ميگير،
که نعمتت بيد هي و از نشان خده و خشم در آن ميجويد.))
و نوح اشک مي ريخت و باخ نميخواست، که ميدانست که
تتهاست.



((کس آهوي رنده بودي، دينه، تابه دست مي کشيدم
و توصيد من ميگشتی، بيس روي خدا، ماء دينه، تو زميني، شخم
ناده، که مرغ چاريا در تو ميجرند و فرزند آدم را نصيب از تو نيست.
((نوب بدوستی است در چشمان تو، د ختم، همچنان که در آب
دريا. و مرا از تو نم بايد داشت، مباد که چون آتش و آب دشمن
ترياشی آن را که نزد يکري.
((سخت آواي باد است در دشت: به گوش ميرسد و بفهم
ندارد. چه کند يا تو، فرزند آدم، که تا از بهشتش رانده اند،
هر دم انتظار بيم است، از هر چيز، از هر کس.
((انوس، دينه، مهرت بر من تمام است، بدين شير و
شراب و نان که بر سفره ام مي نهي. گوش بره ام تو را، که به علف
من بروي [مرا، دينه به برد باري و نگساري مهان کن، و درد
يديري، - که دردها در من است و خم ها، و بار اميد و رستگاري شهري
با من، بدين بشت و بازي ناتوان که مي بيني.
((فرزند آدم بر زمين ميرود، اما روي و ايس دارد، که
او را گله حسرت سرشته اند. پوست يا من دار، دينه، که و ايس
نگران از راه دور مي آيم، و تو در آغاز راهی.
((او [چه ميگويم ترا، دينه، که توتاب من نداري، و نه
بقه در صفحه (۱۲)

مرد خدا، نيايش را، پيشاني برسنگ تفته ميسائيد و اشک
ريزان خاک را فرين ميگفت، به غرور که در سرداشت - ايسن
حياب [و کار نه همين بود، که به هر سايش تن مستي خاک در او
ميدويد، - همان که درخت را به ديدار روز ميکشانند و آدمي را فراتر
از خویش.
اما فراتر بنا چار نوح را - بيخبر خدا - بپراهه بود و بيگانگی،
که او صبري خویش را با سدار مرزها شناخته بود و خواسته و اينک
سرگشتگی، که هم در او مرزها مي شکست. نوح به خدا ميگريخت
و راه نمی یافت. زمين به هزار دست در او مي ايخت، - خانه
و خانمان، کشت و کاريز، خون و دود قربان، نماز و آئين گشت،
و قم که او در اورش بود، و در اورش بودند به هر چيز که ميگفت
و ميگردد. و نيز آن سوز درون، آن شادي چشم و آن انتظار
جان، - دينه، دختر شهر، که بر ستار او بود پس از مرگ زن.
نوح بدو از نوزاده ميشد، - به اين دختر نوس که ميش هايوش
ميدوشيد و تا کس هر س ميگردد و به شراب و دس رخته اش مي برورد.
((برکت بردست و زيان تو باد، دينه، و بر قدم ها که بر خاک
مي نهي، - و من آن خاکم تو را، دينه، به برد باري و شتافسي.
و ميندار دينه، که با من همين رنگ و بالا و خوي و خرم است که
ميناشی، که آن مي بينست من که نيز بر خود پوشيده اي.
((و تو، اي کودک من که مرگ مني، مرا ياد دار، که زندگي
در من به دوراهي سر نوشت ميرسد، - همچون بيله که برد و راهي
کم است و بر رانه. و بدان، دينه، که رات پروانه شدن زمان تا زمان
حيرت است و گيجي و و ايس زدن و به يعلو غلظيدن، و يك تته در کار
خود تشيدن، و در خود چله نشستن.
((و من چله نشين اين روزم، دينه، و ميترسم به تمام تن از آن
که رود روي من خواهد آمد بنا شناخت، و او مرا سخت ترين آزمون
ر خواهد بود و بي پروا ترين دار. ليکن مرا ايس از آن که در او زمين
باشم، دينه، که شدن ميبايتم اکنون، نه بودن.
((و چه روزگاري مرا، دينه، بدين پيرانه سر، که در پوست
شدنم نهاده اند و چنين به آتش تو که اخته [وجه خوش آتشن
تو ام، دينه، که بهمين گواراست مرا و من تا جاودان جامه سيب
خواهم داشت. و با من، اين نعمت زده، - فرزند آدم.))



شهر زنده بود و من باليد، - نه بر چند و چون زندگی نبرد
و خواست و ناخواست او، که شهر به خدا زنده بود و بازي بلندش.
و شهر بيمان و ميوند بود و بنا، اميدي در او، هر دم بر آورده و ساز
دور تو برده. و شهر بپرم بود، بدگمان، که بنياد بر ترس داشت.
و ترس سايه خدا بود که فرزند آدم ميرفت، - اين به خطا گرفته
بر الترام بخشوده. و ترس آئين شهر بود، که ياد زمين دانست
و از زمين بریدن ميخواست. و در اين دوگانگی درد و دروغ، فرزند
آدم گناه مي آسخت و نه انگاري. روي در مردم، هر کس به بگر بود
و با خویشش ديگر. و نوح نيز، - بيخبر خدا، بي آن که خود
بداند. و نوح آن روز دانست که شراب خورد و در خواب برهنه ماند.
و بيد ايرش از ردل بود و شکستی و خشم: آن بس که بر او خنديد،
از چه خنديد؟ و آن دو ديگر که شم داشتند و ايس روان بر -
هنگيش پو شانده، از چه مي بايست شان شم داشت، که
خدا آدم را - پدر ما، برهنه آوريد و جفتش را، در بيگانه سي.
و او نيز، نوح، بنا که کدام معاک دروغ و نفاق در خود يافت
که فرزند را بدین اندک بازيگوشی نفرين گفتم؟

اشک و درد

د قبايلو شاعر فيض احمد فيض
د هره شمير بينتو ژباړه

موسکا

گلونه له خپلې سر اوي شوي دي
د آسمان اونکې نه را تويي دي
د شمعورنا ورکه شوي ده
اوهنداري ماتي شوي دي
سازونه له غزید وروسته ورک شوي دي
پاي زيوونه ستري شوي او بيا ویده شوي دي
اود دي وروغوخت شه
ليزي د دي شپې نازولي
د دردونو ستوري
پر قهيزي
مخلا کوي !!
اوسوسکا !!

۱ -
در ((ارهو موي))
د فصل ميعاد
چون بود حالت ؟
آواره مردا
د ريا روانا
د ريا نوردا
۲ -
اي از نژاد نورو و تيريز
اي حيمي از صبر
افراخته سرتاج تاجر
اي از تبار پولاد وارنيز
د پيشه سبز
چون شد که ره يافت ؟
شېخون باييز
درد اورد ا

غزل

تاوي مخ و ته می کوره ، ما وي سترگی به ليمه
تاوي ما وره له پيغوره ، ماوي سترگی به ليمه
تاوي تينگ شه که عاشق يی ، ماوي خه دي به د عاشق کی
تاوي غم دي لورد لوره ، ماوي سترگی به ليمه
تاوي د واره زلفی خه دي ، ما وي هر خه چی ته وایي
تاوي شپه ده تکه توره ، ما وي سترگی به ليمه
تا وي بولي دي فرياد کا ، ما وي درد د بيلتانه دي
تا وي مه کړه آه به زوره ، ما وي سترگی به ليمه
تاوي واوره که عاشق یی ، ماوي وایه زما غوز دي
تا وي وينی اویسی اوره ، ما وي سترگی به ليمه
تاوي خه حال دي پونه ، ماوي پروت م ستا په درکس
تاوي مه بجه له دي کوره ، ما وي سترگی به ليمه

دو غزل از محب باشر

مولا بخش

بناه عشق کد امين تن است آفتوشت
زلم سبزگی برگشته دفتر هوشوشت
به هر کجا که نظر میکنم ، تویی تصویر
بپاکه سوختم از دوری برو دوشوشت
شريك نم خودت کن ، شريك خوشبختی
مرا ، اگر چه که هستم دگر ترا موشت
هزار قصه ناگفته در زبان من است
کجا ست بخت بلندم ، که بشنود گوشت
مرا بخوان که شرح سبز گوی دست
تلم شوکت و بختی من سینه پوشوشت

۳ -
آواره مردا
د ريا روانا
د ريا نوردا
د پدي که آخر
طوفان چها کرد ؟
نه از خدا بيم
نر نا خدا کرد
آتش که بنواخت
باخشم سلی
بروي ساحل
زان ناود برين
صد تخته باره
از هم جدا کرد
وانگه به ناگه
زند يق د برين
- نخل سترون -
روسوي مغرب
سر بر زمین سود
پاد خدا کرد

با تو به شوشت

بایي نمانده ام که عصایم نبوده اي
د ستس نبرده ام که دعایم نبوده اي
هر جا که شعر بود و سخن بود و سرنوشت
حرفی نگفته ام که صدایم نبوده اي
هدد کی بود ؟ آنکه بيلم دروغ گشت
شهری نرفته ام که سبایم نبوده اي
این خنجر از کجا است که آماج اونم
دردی نجسته ام که دوايم نبوده اي
جز دست تو نبوده مرا حجله اميد
جایی ندیده ام که کجایم نبوده اي
آه اي بهار رفته در آفتوش باد هوا
بایي نمانده ام که عصایم نبوده اي

۴ -
آواره مردا
د پدي که طوفان
آخر چها کرد ؟
د رناود برين
نی لنگري ماند
نی باد بانی
د ريا نوردا
د ريا نوردا
اکون چه مانده است
از باد شرطه
جز آه سردا
دردا و دردا
دردا و دردا

نمونه اشک
مید هد تعلم دل با دروس الفت بود ما
گینه جوی نیست در طبع وفا نصیر ما
مصرفت دادم از کفای جنون خاکت بسر ما
در بیابان تو گم شد نسیم اکبر ما
تا مگر صورت بند بود منگی آفتوشت
میچورد نقاش خون و چکند نصیر ما
ما و دل در هجر گاهی آید تقدیر ما
خاک بر سر باد ما را این بود تقدیر ما
چشم ما چون کوه سینه است با ندم
چشم رحمت بر کتا رنگ از زلفی در بی تمییر ما
خواب بر گم و نید اند کسی تمییر ما
محمد امین عامل

کمار! باتوام ...

بیوش از اسطوره

ستاره های گلابتونی • بر مخیل تاریک
 و دود نشوده ای که نسیم کلافترا گم می کند ؛
 شب هنوز به نیمه نرسیده بود
 با اینهمه پیرترها که دیرتر باور می کنند ،
 در کوجه ها کوجه باغهای ما
 صدای دیو شنیده بودند .
 و تو صد دانستی ، ای والا ترین کلمه ، ای روشن ترین
 که بیخوابی شبهای مرا چه ستگرانه تاراج می کند .
 زیرا گونهایم هنوز هم به سکوت عادت نکرده اند .
 و هنوز هم فراموش نمی توانند کرد
 که درین نزد یکما ، در میدان سحله ما ،
 هر روز چند بار صدای انفجار شنیده می شد .

* ای دریاچه روبرو ، کوجه سلام ،
 می دانم که توبه تر ازین می بینی
 چه بیدادی وزیدن گرفت وجه بیرحم ترازمهیب سیل
 دریاچه هامان را بستند و نامهامان را
 از دیوار کوجه های نشانی ، بائین آوردند .
 اما هنوز هم گل و شکوفه را چون میوه باور داریم .
 و می دانیم که روشن تنها کلمه نیست .

* ای کوجه روبرو ، دریاچه سلام ،
 می دانم که تونیز فراموش نمی توانی کرد
 گردن در آن راههای روستایی و روزهای آفتابی را
 که مساسایه هامان را با خود نمی آوردیم .
 و آن کوجه باغها ، با همه سحله های شداد شان
 بازم بیعام غم و ترتم قهرآمیز ما را به کوهها صی رساندند
 و خنگای نسیم برف را ، از قلل مه آلود و نمناک
 در برگ برگ لحظات انسانی ما
 - هر چند نمکانه تراز نمناک -
 چه پاک و روشن زمزمه می کردند .

پرتو سلام !
 آهای ! باتوام ، دریاچه بیدار !
 از کوجه همیشه ترین هرگز و هنوز
 آهای ... باتو ... می شنوی ؟ بازم سلام !
 وقتی هوا بزرگ فنا ، تیره تنگناشد ،
 بر خیز بازم جامه های گل آلود و چرک زده مان را
 در جویبار ستاره های آفتابی و آبی ،
 از غلظت شبهای بلند و شبانه های باور نکردنی
 پاکیزه بشویم و بمن کشیم
 روی درخت زنده ترین یاد و زیباترین فریاد .
 بی شک نسیم کوهساران خورشید ، خواهد وزید
 و دستمال آبی شب ، وقتی بر از گلایب شد ،
 حتی در تراکم تاریکتر از خواب محمل ها ،
 گلهای دور و نزدیک آسمانها و زمین
 برای هم چشمک های روشن
 و بوسه های گلابتونی پرواز خواهند داد .

مهدی اخوان ثالث
 (م . امید)

شرحچه

از صفحه بوغیا را با طبر سیرون می شوم
 از همه مدارهای به خواب رفته
 سونوت دودمانم ، روزگار دوستا نم برانستم مجبور می کند
 به سوی وظیفه ام می روم ، قلمم جوان نیمه بر تقالاست
 به انگفتی می بینم که می شنود و استوار است
 کوهی را می بینم که می شنود و استوار است
 به سوی وظیفه ام می روم ، چنانم بنا میارای خوانده
 ای چشم سیه ، سا رکت باد .
 - شمشیر من شمشیر طلائی من ! -
 آیا می توانم از صفحه بوغیا را با طبر و عروسکان بدو آیم ؟
 نوبت من است ، در زمینم ، می نوشم ،
 از بارانی که بگرد زیتون و نخل جمع شده است
 آیا من بوغانواده و دوستانمستم درختی رو داداشتم ؟
 در تنوای چشم سیه ای ، چون گندم تازه
 درختهای تو گلبرگهای آزادی می خند
 توبه مرگانی چون جریب زینتی
 من در چشم تو جاری شدن رودخانه ها را می بینم
 من بر قوس و قزح را از چشم تومی خوانم
 بیرون می شوم ... نمی ترسم ... نمی میوم
 تودورگ من توان و غیرت جاری میکنی
 وقتی رودخانهها و ریزگی است
 تو مرا ، به دیدار تنگناها می فرستی
 با تونه ای از تونه ها و زینتقا
 ای ... ای چشم سیه ... ای رویوتاننده !
 خیابان ، شوری خون مواسی چند
 از کنار من " ماهتاب " کودکی می گذرد
 پشت دروازه ها و زندانهای ،
 زندانیان ابد مدت
 پشت دروازه ها ... گنجشکاتم را توست لکشم

ملا به دقت سره - ستارگی -
 نه دی کوستلی ،
 اول پسر لک - ده توبه زسه -
 بوهیترم ،
 خوب و خست بیه - له هسدي لاری -
 ستارخ ته در نوسرگم ؛
 اول غه کونگه مینه به خسرور اولم .
 ل . خاموش

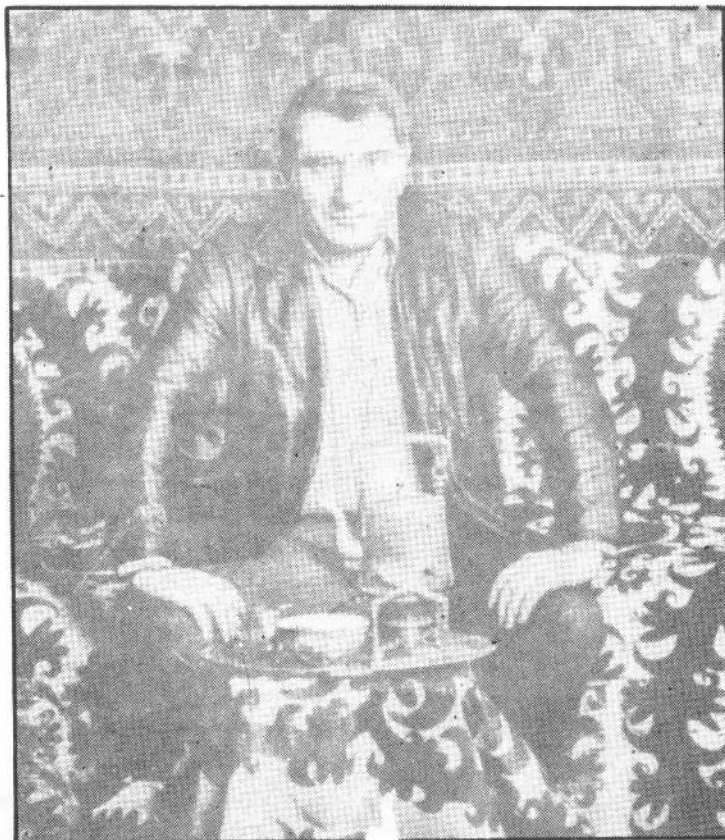


جينا لولوپرژيد او نقش جديدش

جينا لولوپرژيد اكه زمانى از محبوبترين و زيباترين هنرپيشه ها ي جهان بود، چندين بيش شصتمين بهار عمرش را جشن گرفت و از نسو شوق بازي در فلم بسرش زده . جينا بازي در فلم ((دختر از روم)) را قبول كرد . ناگفته نبايد كه او در سال ۱۹۵۴ در همين فلم نقش ((اديانا)) جوان هوس برانگيز را بازي نموده بود .
 در فلم جديد ((دختر از روم)) جينا لولوپرژيد نقش مادر را بازي ميكند او در مورد نقش جديدش چنين گفت : چيزي كه مسرور دلچسپى من است، اينست تا معنويت خود را نشان دهم نه چهره و تنم را . در بيست سالگى گناه نيست تا زيبايى فزيكى خود را به نمايش بگذارى ! در فلم جديد از نقشم خوشم من ايد و اگر راست بگويم خود را تازه كار احساس ميكم .
 در فلم جديد ((دختر از روم)) نقش اديانا را اكثر ميس زيبايى بنام فرانچسكه ويرا بازي ميكند .



ارمن جگر خانيان شوک دی ؟



ارمن جگر خانيان د شوروي د پيرولوپو هنرمند انوخمد ي چه به نري كى او د هفى جملسى خخه به افغانستان كى پ يرمينه وال لري . او دده برجسته اوپه زير پوري اولونه به سينما كى لكه د ((ملاقات بحاي باييد : ايد لون ونكري)) ((تهران ۶۲)) ((سلام د ازه به)) او د اسى نور فلمونه د پ يروخت د باره - د هنرد مينه والوپه زورونوكسى بحاي نيولى دي .
 ارمن جگر خانيان بيله سينما خخه به تياتركى هم د پيرولوپو ليكوالوكه تنسى ويليسام خيمائيل بولگاكوف ا د ژارد راوز نيسكى به راهوكى رولونه لوبولى دي او اتلس كاله كيپري د مسكو وماياكونسكى د تياتر سره همكارى لري . وارمن پير لوي او توي رول د ((سقراط سره د يالوك)) به نامه ياد پيزي اولوي رول شى د غروب به نامه ياد پيزي چه د باييل اثر دي .



آياريناراي جهان فلم را ترك ميكند ؟

ريناراي دختريناروه هنرمند سابقه دار سينماي هند مياشد . وي در سال ۱۹۲۳ براي اولين بار در فلم ((ضرورت)) با راكيش روشن ظاهر گورد يد و بعداً در - سال ۱۹۲۴ در فلم بنام (هد هو- تن) حصه گرفت . اين دو فلم موفقيت چشمگيري را نصيب وي ساخت و ريناراي براي تمام علاقه مندان سينما و داپر كتران فلما بحيت يك چهره جديد شناخته شد . فلما سازان هنرش را قدر ميكردند بقيه در صفحه (۹۷)

برای معلومات شما برگزیده ایم

در رقابت با تلویزیون

در سالهای اخیر ریزش تعداد زیاد از کشورهای جهان سینما نشووناستند رقابت تلویزیون رقابت نمایند ، همان بود که در اوزدهای تعداد زیاد از سینماها بسته شد .

ولی سینما داران مبتکر برای بقای خود دست به ابتکارات جدید زدند تا برتری خود را بر تلویزیون ثابت نمایند .

از آن جمله در ماه سپتمبر سال جاری در بروکسل کمپلکس جدید سینمای افتتاح گردید که بنام بلند ((کینوپولیس)) یاد میگردد ؛ تا آتش خاموش شده تماشاگران هنر هفتم را دوباره شعله ور سازد .

در این کمپلکس مجموعه بیست و هفت سالون با ظرفیت هفت هزار چوکی وجود دارد . یکی ازین سالونها بنام ((ایماکس)) نامیده شده که دارای برده بسیار بزرگ بطول سی متر عرض بیست متر میباشد و انقدر به تماشاچی نزدیک میباشد که تماشاچی خود را در داخل تصویر احساس میکند . سالون دیگر این کمپلکس بزرگ بنام ((شوسکن)) نام دارد در این سالون به برد بزرگ آن فلم های شصت فریم (کدر) در تانیم (بجای ۲۴ فریم) نمایش داده میشود تا نکت سه بعدی بدست آید .



فلم جدید

چندی پیش از طرف افغان - فلم فلمبرداری فلم جدید افغانی بنام غیرت آغاز گردید . سناریوی فلم غیرت را کارگردان سابقه دار کشور عباس شبان به همکاری فلم سدید نوشته و کارگردانی انرا عباس شبان بدوش دارد .

کارگردان فلم در مورد فلمش چنین گفت: فلم هنری غیرت بشکل سیا و سفید ۳۰ میلی متری شوت میگردد . تم اصلی فلم بر واقعیت عینی جامعه ما استوار بوده که يك تعداد محدود مردم استفاده جو صرف بخاطر منفعت شخصی شان با آوردن مواد مخدر وارد اخلاص

کشور جوانان ما را معتاد میسازند در این فلم چهره های عبوس چنین اشخاص برملا میشود . در فلم ((غیرت)) نقش های مرکزی را ابراهیم طفیلان اکرم خرمی ، جانمحمد حیدری وکیل نیکبین ، ماری امیند فرید فیض ، نازی بهار ، نادر وصال بدوش دارند . فلمبرداری فلم را نورها شم امیر بدوش دارد .

کارهای منتاژود

قدیر رشیدی

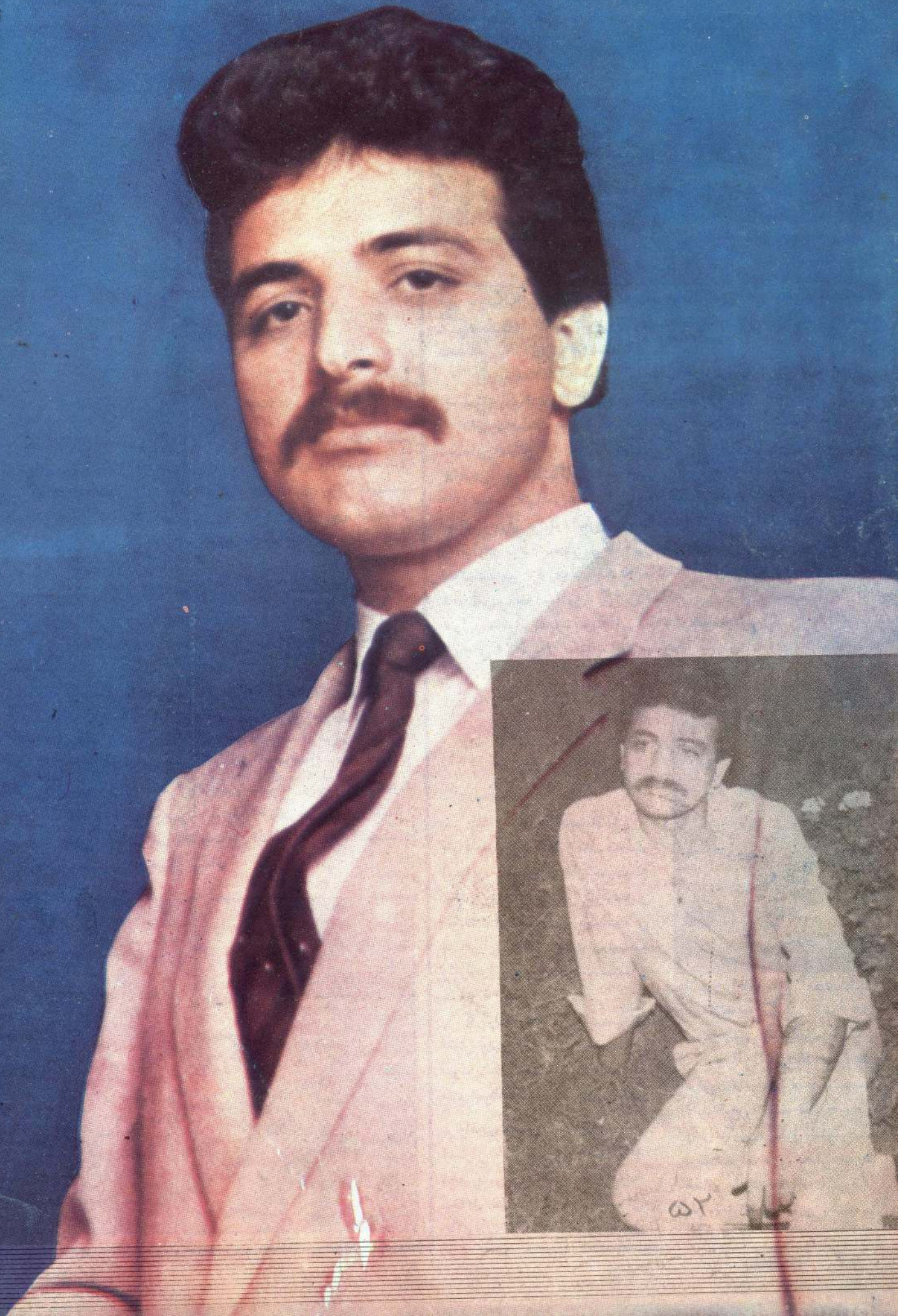
وساخته های جدیدش

از فلمهای هنری که امسال در افغان فلم زیرکار است از آن جمله فلم هنری رنگه بزبان پښتو بنام ((آخرین ارزو)) به کارگردانی واحد نظری و فلم هنری رنگه سفر به کارگردانی سعید و رکزی و فلم هنری سیا و سفید بنام غیرت به کارگردانی عباس شبان بمن سیرده شده . قبل ازین مونتاژ فلم هنری تلاس از موسسه قهس فلم و فلم هنری غارتگران از موسسه ابارسین فلم را به پایان رسانیدم

هر فلم هنری نظریه روال فلم منتاژ میگردد که قبلا شات از طرف کارگردان در شوتنگ سکرت بر اساس سناریو و پد خود منتاژ میگردد که بنام منتاژ داخلی یاد میگردد . کارمنتاژ و ايس از فلمبرداری با لای میزمنتاژ آغاز میگردد .

در فلم های بیکه از ماستر شاتها و شاتهای طویل استفاده شده باشد کت کردن با انترکتها امکان ندارد . زیرا فلم از ریتم درونی خود میفتد . بطور مثال فلم آخرین ارزو و همین فلم تحت منتاژ منازم محترم واحد نظری میباشد . منتاژ این فلم با فلم اولی بر صوف ((لحظه ها)) فرق دارد . چون لحظه ها ، يك فلم روانی و روشنفکرانه بود در آن اکثر از ماستر شاتها استفاده بعمل آمده بود . در فلم آخرین ارزو برعکس اکثر شاتها نیا و یک منتاژ میگردد و من باد ست باز البته باد رنظرد اشت خواست کارگردان و سناریو انرا منتاژ مینام .



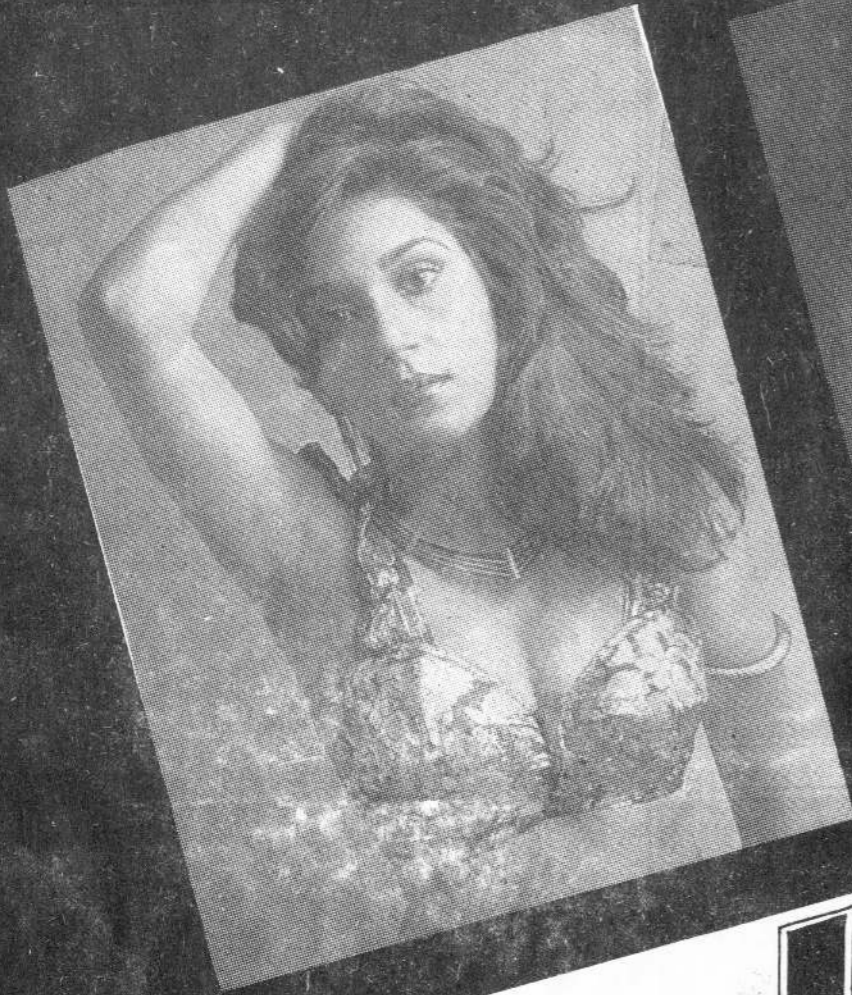




Bhanupriya: The latest contender



بھانوپریا و جیا پرادا دو چہرہ بونق سینما ہند
مصاحبہ عبد اللہ نعم نطاقی بونق رادرشہدہ • ۲ مظلالمہ تاہید



از منابع هندی

راه جدید اخلاقی

عقیم سازی جنایتکار، ستکاری برای قاتلین، عدالت و پریدن گلواین "راه‌های اخلاقی" را بعضی فلمها پیشنهاد میکنند

دختران تازه کار آرزوی درگیری در این بازی سیاه را بدل می‌پروراند. قمار ادا می‌دارد اگر فلان به مسایل جنسی، عشق و کینه جوی‌های خانواده کسی لای می‌آورد. علت اساسی آن بیایگی قهه نویس را بتکسار و موضوعات جالب دیگر است. هر کس در اتاق تاریک سینما در جستجوی چیز نیست. فلم بروی برده با تمایلات جنسی آغاز و با فریاد‌های پیاپی می‌آید. اینگونه فریاد‌ها را میتوان در فلم (زخس اورت) سراغ داد. موضوع فلم را تجاوز به یک زن تشکیل میدهد. خواست فلمساز چنان است که دیو وحشی شهوت را از راه عقیم سازی جنایتکار از ما درآورد. آیا موضوعی چون تجاوز به یک زن و انعکاس دادن آن واقعاً وسیله سرگرمی و تفریح شده میتواند؟

عقیم سازی جنایتکار، تأمین عدالت از راه ستکاری، عقیم سازی و گلوری شیوه ناشایسته. روزگاران ما است. حرم، مخموم، جرم جنسی، سینمای ما را فرار گرفته است. ظرافت مرده و داستانهای عشقی تنها شکل آنتیکار سازی افراد بی شرم را به خود گرفته است. قهه نویسان و دیگران از اندیشه‌های بیرونی میکنند که خواست‌های ما بیوس کنند و رباباز شستی و ترس به همراه دارند.

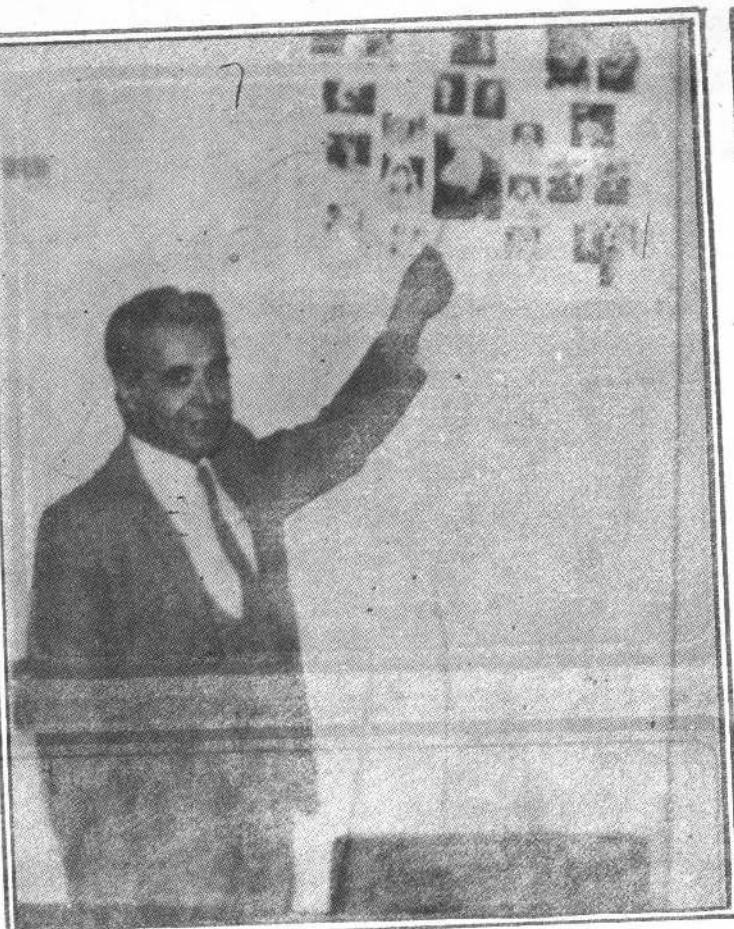
در فلهای هندی

ترجمه از ذبیح الله



بقیه در صفحه (۷۲)

مصاحبه با داکتر شریف شریفی



اولین عملیات جراحی پلاستیک

چه وقت صورت گرفته است؟

مجله سباوون چندی قبل مصاحبه‌ی راتحت عنوان اولین عملیات جراحی پلاستیک در افغانستان ناموفقانه صورت گرفت، به نشر رساند که داکتران سرویس گوش و گلو در نفاخانه میوند در زمینه اعتراض داشتند ...



خواب شما

طرز رفتار: شامخ کلاه
از خواب بومیخیزد، نشاننده
شخصیت نماست.

۱- کسیکه از تخت خواب
مهربد اساساً شخص خوشبین
است در مورد همه چیز مطمئن
است و عقیده دارد مسائل و مشکلات
همه حل می شوند به شرطیکه همه
با هم اشتراك مساعي داشته
باشند.

۲- آنکه فریاد می کشد که همه
برخیزند، شخص فعال و برکنار
بیطرب و مخالف مزخرف گویی است
دوست دارد در امور و قایم
شرکت داشته باشد و آنها را
سریعاً به گونه موثر انجام دهد.

۳- آنکه بیحال و بی حوصله
از خواب بومیخیزد بالباس
خواب دل تنگ و افسرده به رخت
خواب میرود و مایل نیست در باره
کارهایی که در پیش وارد فکر کند.

۴- آنکه هر روزی گویند:
فقط پنج دقیقه دیگری خوابم و
بس استراحت را دوست دارد و
زنده گی راتکه، تکه می گذرانند
و از فعالیت های منفی لذت
میرد همه چیز را آسان میگیرد
و تماشای تلویزیون، غذا خوردن
را دوست دارد.

ارسالی: سیما امید از جوزجان

عملیات ها، اگر کوك ها توسط
جراح معالج بد نمود زده می شود
و نقصان دیگری به وجود می آید،
جهت زیبایی توسط دکتوران
جراحی بلاستیک اصلاح می گردد.
این دیارتمنت در کشورمان نیز،
عنقریب با سرویس جراحی عمومی
یکجا اجرائی وظیفه خواهد کرد.

سوال: نظرشان در مورد
فعالیت نخستین دیارتمنت
جراحی بلاستیک در کشور و همکاران
آن چیست؟
جواب: ایجاد ایمن
دیارتمنت برای طبابت کشورمان
غنیمت بزرگ است. زیرا قبلاً
عملیات های طور متناوب توسط
دیارتمنت های مختلفه مثلاً
گوش و گلو، یورولوژی صورت میگرفت
ولی حالاً توانده به حیث پیک
مسلك تیارز کند.

در مورد همکاران آن باید
بگویم که تلاش و جدیت آنها
نوف العاده درخور توجه است.
همین اکنون دکتورس نیلاب
و دکتور غفار باور، خیلی صمیمانه
در مسوئله با مریضان و مسلك شان
برخورده می کنند که آینده های
روشنی استقبال شان خواهد
کرد، وهم در مورد پرونیسور
فایروالت باید بگویم که کمک
و معاونت شان در ایجاد دیارت-
منت جراحی بلاستیک خیلی
موثر بوده است و من از ایمن
هم مسلك مهربان خویش، بخاطر
کمک به هموطنان ما تشکر می کنم.

- شافلی دکتور شرفی، اگر
گفتی دیگری داشته باشی
بفرماید.

- در اخیر می خواهم بگویم،
آرزو مندم این گفته هام طوری
توجه نشده باشد که گویا ایجاد
دیارتمنت جراحی بلاستیک
ناسازگام قطعاً و هرگز چنین
نیست. من در حد توان، در جهت
رشد این دیارتمنت همکاری خواهم
کرد.

فقط هدم از این صاحب
آن بود تا یک بار دیگر، بخشی از
گذشته های بر افتخار طبابت
کشور عزیز ما معرفی بدام.

کشور ما سابقه چند ساله دارد؟
جواب: نخستین عملیات
جراحی بلاستیک را که خودم انجام
داده ام ۲۱ سال پیش از امروز
بود و تا کنون در هلهوی هزاران
عملیات معالجه ای، تعداد رساحه
جراحی بلاستیک بیش از (۷۰۰)
عملیات را انجام داده ام.

در هلهوی من همین اکنون
همکاران عزیزم چون دکتور حیدر
افغان، دکتور لیزا ده، دکتور
عمری و دکتور آرزو معروف ایمن
بخش اند.

سوال: بین شما آیا این نوع
عملیات ها در کشور صورت گرفته
است؟
جواب: بلی، این که تا به
می کم افتخار این بخش جراحی
را نباید به دیگران منسوب کرد
از همینجا نشئت میکند.

زیرا پیش از ما، در حدود
۲۰-۳۰ سال قبل پوهاند دکتور
نوروز علی خان، پوهاند دکتور
محمد حسین نصرت، پوهاند
دکتور عبدالواحد رشیدی
پوهاند دکتور خیر محمد ارسلان
که استادان گرانقدری بودند
و همچنان دکتور مسکینیار، ایمن
عملیات ها را به دهها هزار اجرا
کرده اند.

سوال: آیا واقعات جراحی
بلاستیک گوش و گلو را پس از ایمن
شما عملیات خواهد کرد یا خواهید
سپرد به دیارتمنت جراحی
بلاستیک؟
جواب: واقعات مربوط
سرویس خود را، خود ما عملیات
خواهم کرد.

سوال: پس ضرورت ایجاد
دیارتمنت جراحی بلاستیک
در چه بوده است؟
جواب: اصلاح ایمن
دیارتمنت باید در چوکات
جراحی عمومی فعالیت کند و بعد
از عملیات های معالجه ای سایر
دکتوران، وظیفه زیبایی
(Pecons) عملیات هارا
انجام دهند. مثلاً پس از یک
واقعه سوختگی با عملیات شکم
(یا سایر



سوال: پیش از اصل سخن،
لطف نموده بگویید که جراحی
بلاستیک چه مفهوم را رایج
می کند؟
جواب: جراحی بلاستیک
یا جراحی کاسموتیک (زیبایی)
عبارت از آن شاخه طبابت
است که کمبودها و نقصان های
ولادی و کسی را که در یک قسمت
عضویت به وجود آمده به شکل
طبیعی یا نزدیک به آن ترمیم
نموده، زیبایی دوباره شخص
را اعاده می کند.

همچنان می تواند علاوه
بر زیبایی دادن به شخص، آن
اعضایی را که توانایی کارش را از-
دست داده دوباره به کار
ببندازد.

سوال: شافلی پوهن سوال
دکتور شرفی، شما با گزارش
(اولین جراحی بلاستیک در
افغانستان ۱۰۰۰) موافق نیستید،
چرا، با رایج کدام دلایل؟
جواب:
بلی، آن صاحب جناب
توجه شده که گویا اولین
جراحی بلاستیک در افغانستان
در سال ۱۳۶۵- آنهم به وسیله
یک پرونیسور خارجی محتسب
فایروالت - صورت گرفته، زیرا
در آن گفت و شنود از پیشینه
این عملیات در کشور ما هیچ تذکری
به عمل نیامده است.

هدم اینست که نباید
افتخارات علمی کشور را به
دست خود به دیگران نسبت
بدیم.

سوال: پس این عملیات در

مسافت در مریخ



اکاد میسین والیری بارسوکوف پروگرام سفرا اتحاد شوروی رابه مریخ ضمن محاسبه بانمایند ایزوستیا تحت مباحثه قرار داد .

مترجم : محمد نذیر (دریزا)

موجودیت حیات در مریخ ممکن است یا نه ؟

نوری نه تنها گرفتن تصاویر ویدئو را ممکن میسازد بلکه ترکیب معدنی صخره های سطح سیاره و ترکیب اتموسفر مریخ را نیز واضح خواهد ساخت . در یافت ارتباط بین اینزوتوهای مختلف باید روجن مسود د لچسپی زیاد قرار دارد این مساله ممکن خواهد ساخت تا معلومات درباره تاریخ آب در سیاره خودمان بدست آید .
دو بخش حقایق و مواد ی که از تحلیل سطح مریخ توسط دو عراد وایکنگ آمریکایی بصورت جداگانه بدست آمده است همدیگر خود را تایید مینمایند . این نکته اندکی حیرت آوراست که خاک و طوفان میتواند به

مریخ چگونه پیشنهاد می نمایند ؟
جواب : ماود انشمنان آمریکایی فرستادن اقمار مصنوعی رادر - مرحله اول تا سال ۱۹۱۰ تحت غور قرار داده ایم که آن یک مسافرت جهانی به سیاره مریخ (مریخ) خواهد بود . در حال حاضر موضوع تحت مناقشه و مباحثه اینست که چگونه وسایل تحقیقاتی در آنجا ضرورت خواهد بود و مسافرت اکتشافی در یک مرحله انجام داده شود و یادرد و مرحله واضح است که باید چندین کامپلکس تحقیقاتی در قمر مصنوعی که به مریخ میبرد جا داده شود که از جمله کامپلکس نوری چاپز اهمیت فراوان است . کامپلکس

بوده است . اقلیم مریخ نیز نسبت به گذشته تغییر کرده به قسمیکه زمانی اقلیم آن گرمتر بوده حتی در سطح این سیاره دریاها وجود داشته و قسمیکه ما میگویم جایی که آب است آنجا حیات است بنا شده شاید اشکال ابتدایی حیات در مریخ انکشاف کرده باشد ولی پاسخ به این سوال که ((آیا فعلاً در آنجا حیات موجود است یا خیر)) مشکل است . ولی اینهم غلط خواهد بود . اگر موجودیت حیات را در آنجا از امکان دور فرض کنیم باید علاوه نمود که نقاظی از قشر مریخ که گرمی خود را حفظ کرده امکان بقای حیات در آنجا موجود میباشد .
سوال : شما آغاز مسافرت رابه

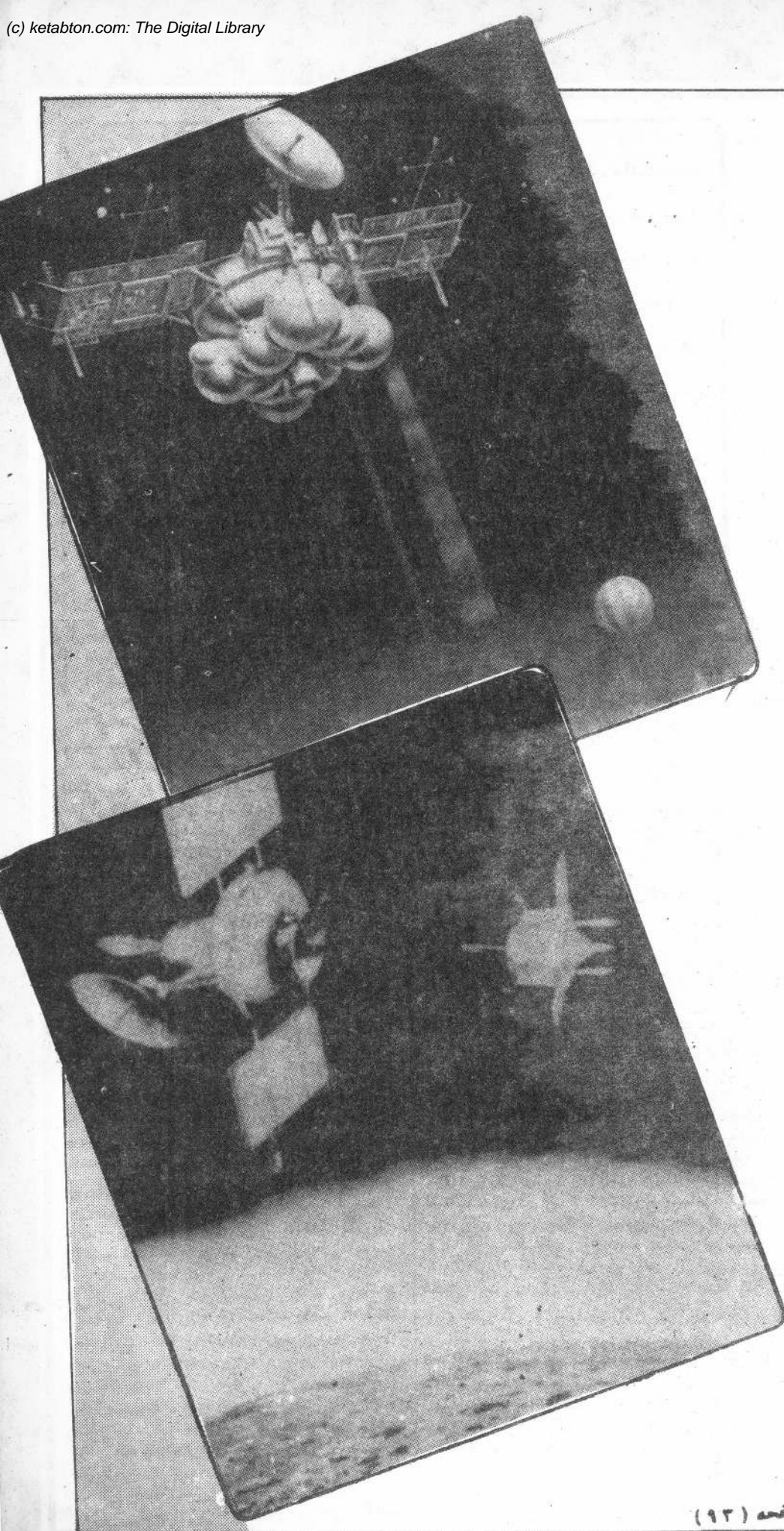
((اگر هدف ما اقامت تجارت باشد ما میتوانیم تا سال ۲۰۰۱ به کوه مریخ برسیم)) استروفرنیست (فرزیک ان کیهانی) آمریکایی کارل سگن اعلان کرد : ((قبل از آنکه کوزمانا تاها خیلی دور از زمین (سیاره مریخ) فرستاده شود یکسلسله تدارکات در زمین تکمیل خواهد شد))
سوال : چرا برای مسافرت مذکور سیاره مریخ را برگزیدید ؟
جواب : برای اینکه در گذشته موجودیت ساده ترین اشکال حیات در آنجا ممکن بوده است .
مریخ دارای اتموسفر است با وجودیکه اتموسفر مریخ نسبت به اتموسفر زمین شفافتر است ولی زمانی این اتموسفر نسبتاً متراکم

مدتی به درازای چهارماه زمین
در سیاره مذکور دوام کند و تمام
سطح سیاره توسط خاک پوشیده
شده است.

یک راد ارتصا ویرمفصلی از -
برجستگی ها و موقعیت دریاها و
وادی های سابقه ارایه خواهد
نمود . همچنان این رادار -
معلوما ت عمدتاً در مورد محلی
پایین شدن (فرودگاه) سفینه
ها تقدیم خواهد نمود . همچنان
رادار مذکور امکان اکسری X-Ray
رادار سطح مریخ تا عمق یک کیلومتر
مساعد خواهد ساخت که به این
ترتیب میتوان عمق خاک و موقعیت
صخره های دارای عمق کمتر از یک
متر را تعیین نمود . البته از صخره
های مذکور میتوان معلوما ت راجع
به ترکیب پیکتری سیاره دریافت
نمود .

در عین زمان میتوان راجع به
طبقه همیشه یخ زده که در تحت
طبقه خاک قرار دارد نیز معلوما ت
حاصل نمود . محل طبقه یخ زده
دلالتهای جریان حرارت از داخل
سیاره خواهد کرد . محلاتی که
در آن جریان بیشتر حرارت موجود
باشد مورد علاقه بیشتر جهت
مطالعات بیولوژیکی خواهد بود .
این مسأله که دو عراده وایکنگ
امریکایی موفق به دریافت اثری از
حیات در محلات فرود آمدن شدند
نیاید بحیث دلیل نهایی تلقی
گردد که گویا در مریخ حیات
وجود ندارد . اولاد و محل کوچک
که دو عراده وایکنگ در آن فرود
آمدند بودند قابل اهمیت نیست .
دو عراده فوق به فاصله ۴۰۰۰
کیلومتر از هم دور فرود آمدند
برعلاوه موجودیت حیات در سطح
احتمال کمتر دارد . ثانیاً وایکنگ
خود پروسه کار نامکمل بود . بطور
مثال در قطب زمین کاملاً غیر ممکن
است که اثری از حیات را با گرفتن
یک یاد و نمونه مجزا کشف نمود .
اما اگر نمونه در یک محل گرم نگهداری
شود میکروها در کالونی ها اجتماع
ها انکشاف کنند موجودیت حیات
کشف خواهد شد . حال امید اینهم
که قطب زمین با وجود شرایط
شدید (مشابه مریخ) گوشه
های پنهان حیات رادار آمیبا شد .
به استناد به این دلیل میتوان
گفت که دور از امکان نیست که
بعضی اشکال ابتدایی حیات در
مریخ کشف خواهد شد و چنین یک
کشفی از اهمیت خارق العاده ای

کشفی از اهمیت خارق العاده ای (بقیه در صفحه ۹۳)



بهم خواندم که :

زیلی واول هولند دودل داده وشفته همد پگر که در شهر وین آلمان زنده گی داشتند نسبت به همد پگر بی نهایت رومانیتیک می اندیشند . هولند که شغل روزنامه ایست دارد بزودی آهنگ سفر مینماید و برای انجام مأموریتی قصد سفر را به رید و جنیور مینماید . زیلی نگران است که مبادا هولند اسپردام خوب رویان شود . اما هولند برخلاف وید سید همد که به عشق آتشینش فرادار ماند . وی که در راه سفر به رید و جنیور و یکی از ایالات کشوری است کوتاهی را اقامت می گذراند ملول و غمگین رحتی به پستری می افتد زیلی خود شرا بدن ایالت نزد هولند میرماید . سرانجام هولند مصمم میشود که به سفرش ادامه دهد . هولند پس از انجام مأموریت و نه روز اقامت در آن شهر در راه برگشت به وین ، در دوسلدورف و برلین اقامت گزید او وقتی دوباره نزد زیلی به منزلش برگشت . وضع را دگرگون یافت . او که تحت بازرس پلیس قرار گرفت . خواست از دوستان و آشنایان زیلی راز ناپدید شدنش را جوی شود . باول هولند ، سرانجام با مری بنام روبرت فرید من آشنا شد . روبرت همسنگ بنیچ ایتالوی را بنام های تینوزاد با من ، همپلوتزنی ، ماریوتلینو ، گیزاری نوو و کارلو سامیا معرفی کرد . هولند تازه نزد خود به این باور رسید که سرخ را بدست آورده است . باول پس از تحمل مشقات زیاد خود شرا موقعی به همپلوتزنی رسانید که وی نقش زمین گردیده و جسد بقتل رسیده اش روی اتاق افتیده بود . و اینهمه دنباله سریال :

خیابان مشجر عکاسی سم ، بهیون بارش .
 - دوباره به شهر بر میگردد ؟
 - دقیق گفته نمیتوانم چرا ؟
 راننده غریب :
 آنجا د بیرون شهر . . . من دیگر سواری نمی

یابم .
 - من این شهر را فقط در بهاران دیده بودم ، انهم در خانه ((رول)) فروشند . آثار متیفه . یکا میرواز کاریک دریای سیاه که توت های پخ روی آن مرقصید ، در مقابل یک قبرستان ، دروازه های منازل و در کان و هوزل های قفل بسته رسیدم . شب از راه رسیدم بود و فقط تعداد کمی از لاتین های کاسار جاده بل بل داشتند . در راه کوتاهی برف بشکل برج ها در آمده بودند . دلنجا فقط دمای در سال میشد زنده گی کرد . تکسی فروشکان از میان غبار و دود و برف راهش را میبشود .

در آمدن یک سرن ملوان برف شهر کهنه (انتیور ۱۱۲) بر بالای یک تپه افتیده بود . اکنون دمه و - شبارکاملا شهر را بیجانیده بود . راننده جا بجا توقف کرد . برسیدم چه خبر است ؟
 - شما مجبور استید اینجا بپایه شوید . بداخل ((خیابان مشجر عکاسی سم)) نمیتوانم داخل شوم .
 - چرا نمیتوانید ؟

می بینید که دیگر سرن صاف وجود ندارد . از پنجو موتر سم را بیرون کشیدم . حق با او بود . دیدم که بداخل خیابان سه بولد و زبیکه خاک را بیرون کوت نموده بودند ، رول ها ، جرقتیل ها و کلیه های ساخته شده ، راه را بند کرده بود . راننده در حالیکه سگرتی روشن کرده بود برگشت و من بداخل بر فها رفتم . تا دروازه باغ خانه شماره سوم راه باریکی وجود داشت . ناگهان در یک جغرفی برز آب و بخ که اطراف آن جنگلات نور ریخته وجود داشت ، سرازیر شدم . آب بداخل بوتها رفت . احساس میکردم با ی چیم رانهایت پخ زده است . باغ شماره سوم یک دروازه جویی داشت . شاخهای درخت برای همد پگر آغوش باز نموده بودند . در هلسوی دروازه ، یک کنار امتداد داشت که آنهم نهایت قدیمی و کهنه بنظر می آمد . چشم به یک زنگ برفی که زیر آن لوحه ای برنجی نصب بود ، افتید . آنجا

کوتاه قد بریدم ، از شانه های من حکم گرفت و در میان برف ها راهش کردم . ناله و زوزه اش بلند شد . یک احساس نامی ، بمن حالی میساخت که در ناپدید شدن زیلی این مرد مقرر است . خون از سرم جلوی بود . مردی را که اکنون روی برف کام زانو زده بود ، قاپیدم . خواستم بکاره به قیافه این فراری ملمسون خیره شوم . تازه متوجه شدم که او یکمردنه بلکه یک زن بسود !

موهای ترفسید ، در گوشه پیشانی اش افتیده بود . زنی بود در حدود ۳۵ سال ، اما موهای کاملاً سفیدی داشت . رخسارش باخون و برف گل آلوده کثیف شده بود . وقتی نگاهش را بسوی دخت ، جز وهم و ترس را نمیتوانست در آن خواند . در زنده گییم ابتدا چنین آثار ترس را در چهره یک انسان نخوانده بودم . راهش کردم ، بچاره تخته به پشت با پایوش پاره پاره مندرستی روی برف ها غلتید . او که با هایش را در رموزه ها فرو کرده بود زیاد بد قیافه بود ، تکان نمیخورد و نگاه هایش راهش از من بر میگذشت . برسیدم : بگو کی استی ؟
 یک مشتش روی دهنش فرسود . گفتم :
 بیش ازین لت روکت میکنم ؟ بهتر است جواب بدی . او همچنان خاموش و بی صدا بود به صورتش کوبیدم . نفسش فشان از میان دندانهای فرسوده شده اش بیرون شد . باز هم چیزی نگفت فریاد بر آوردم : ایستاده شو . او یک کله از من کوتاهتر بسود

بد نهال ترنتی به مقصد صحبت با او آمده ام . آقایی ترنتی را می شناسید ؟
 دوباره سرش را شورداد : سکوتش وجودش را در برکشیده بود . به بکاره در اتاق سکوت بمان سکوت برده گان حکم فرماید . در بالای اجاق سرد میک عکس آویزان بود که یک صحنه شکار انگلیسی را نشان میداد . در آن شکارها را سیاهی زیادی دیده میشدند . شکارچی ها جاکت های سرخ به تن داشتند .

فریاد زدم : آقای ترنتی کجاست ؟ دود مشتش را بلند کرد بسوی دروازه کاراجاق ، اشاره کرد . او را رها کرده ، بسوی دیوار نزد یک شد . در خانه پایین برق میدرخشید . آنجا یک کتابخانه بود ، بالباری های کتاب یک چراغ مطالعه سبز رنگ ، و یک چوکسی با زودار کنار پنجره گذارده شده بود . آقای ترنتی مقابل چوکسی بازو در روی زمین قرار داشت . لباس کاملاً به مود فریب به تن داشت . ترنتی دست را ستنش را بسوی گلویش برد . بود تا تکلی اش را صست کند ، اما نتوانسته بود . چون او دیگر مرده بود ، کسی به او فیر نموده بود . دود کبک با پیش از خون سرخ میزد .

من در یاد داشت ها و نوشته هام بربک سألده تاکید میکنم ، که زیلی لوید و در زنده گی من یک آغاز است ، آغاز سعادت آفرین . محبتش برایم لایتناهیست و چنان موجودی است که همه اعتقاد در وجودش خلاصه شده . چون من زنده گی را دو

خدا با ما سخن است

با دستان کوچکش بالا پوشش را تکان داد . صدا زد : آن نور کرم رنگ رنگر میتابید . منزل یک طبقه داشت . و چنین بنظر می آمد که پس از جنگ ساخته شده است . سبک معماری آن صنعت د لید بری نداشت اندکی ناراحت شدم ، که هرگاه کسی در منزلت بیس چرا در بر رانگشاید . بار دیگر لغزیدم و بیلو تلسو خوران بر جام ایستادم .

وقتی دروازه گشوده شد ، مردی ظاهر گشت که یخن های بالا پوشش را بلند کرده بود . با هیجان لحظه افزایس میشدیم . دروازه بسته نمیشد . نور خیره با بسیار تلاش خود شرا به بیرون یخن میکرد . مرد در دروازه راهمان را بازگشود . بی صدا او خیا لاتی مستقیماً بسوی من آمد . تا چشمش به چشمان افتاد ، برق زنان جرم زد و برگشت و بسوی کرد های گل شتاب مرد در دروازه راهمان را بازگشود . بی صدا او خیا لاتی مستقیماً بسوی من آمد . تا چشمش به چشمان افتاد ، برق زنان جرم زد و برگشت و بسوی کرد های گل شتاب

را بهیچا بد زله ام سازد . ایستاد شدم . اما کجا بود که توجه باز هم فریدم : ایستاد شدم . اما کجا بود که توجه کند . همچنان بد نبالش رویدم . ناگهان باهام در وسط انبوه شاخ ها گیر افتادم و بیلو میان برفها پرتاب شدم و در ران خود ، درد عجیبی احساس کردم . اشک بچشمان حلقه زد . اما سرد کوتاه قد همچنان میدوید به امتداد دروازه باغ از گودالی که افتیده بودم با حکم گرفتن از شاخه تیره بیرون آمدم . بایک جهش به سوی سرد . به معرفی خود برداختم : من هولند نام دارم . اینجا

باقیافه رنگ بریده ، با انبوهی از اشک به جسد بیرونی خیره شده بودم . دهن همپلوتزنی باز بود . دندان های طلایی اش در تاریکی شامگاه کدام درخشش نداشت . صدای زن جوان که به دنبال من آنجا حضور یافته بود و لحن آرام داشت مرا بخود معطوف داشت . او که بالا پوش ساخته شده از پشت شترتین داشت معلوم میشد بستان های بزرگی دارد .

زن جوان آهسته بیخ گوشم گفت :
 - وقتی اینجا آمدم ، او مرده بود .
 - شما چه وقت آمدید ؟
 - لحظه ای قبل از شما .
 - در صورتیکه او قتل رسیده ، بود چه کسی در رب منزل را بر روی تان گشود ؟
 - زن جوابی نداد .
 - قیافه جسد را کثیف و پوستال یافتم . کسی خون اطراف دهنش که دیگر خشکیده بود ، دیده میشد .
 - لحظات طولانی بسوی هم بدون یک کلمه تبادل سه سخن ، نگریستم . یک سکوت مطلق در اتاق مستولی گشتم .
 - باز پگر برسیدم : چگونه مستقیماً اینجا آمدید ؟
 - در حالیکه اولین پرسش را بر زبان آورد :
 ((شما چرا آمدید ؟))

در قیافه اش مجدد ، جان تازه دیدم . بر سکوت مستولی شده قالب گردید . و آنهمی در فاع از خود برآمد :
 آقای ترنتی میخواست با من صحبتی داشته باشد .
 آنگاه بسوی جسد دید . بعد نگاهش را بسوی من برگرداند .
 بلا فاصله از نو پرسیدم :
 - دقیق نگفتمید . اینجا چه میخواستید ؟
 در حالیکه سرش را بیزانگنده بود . شمرده شمرده شمرده گفتم :
 خود شرا بمن تلفون کرد . بلی بعد از ظهر بیوز ، در وین . . .
 - دروین ؟
 - بلی . اساساً من دروین زنده گی دارم .
 به من تلفون کرد و گفت که کار اجلی با من دارد .
 - و انمود نساخت که پیرامون کدام سألده میخواهد با شما صحبت کند .
 - او در خلال صحبتش فقط بربک نام اشاره کرد . به زیلی لوید و
 با شنیدن نام زیلی لوید و وضع من دگرگون شد . تیز تیز بصورتش خیره شدم .
 او ساکت و بی حرکت ایستاده بود .
 تکرار کردم : زیلی لوید ؟
 - بلی . مگر شما با این نام آشنا استید ؟
 حرفی نزدم .

سن داشتیم ، زیلی لوید و راه مضمون بزرگی در زنده گی من داشت ، من پرسیدم ، لحظاتی آغازین آشنایی ما ، همه در صلح و مصیبت بود . در صلح میخوا بودیم ، در صلح عشق میوزیدیم و در صلح کار میکردیم . زیلی برای من یک کاتولیک خوب بود . هر باری که میخواست همراهی بشد کلمه ای کاتولیک ها بریم ، همراهی اش میکردم و آنجا نیز در کلیسا حرف کشیدم . حرف ه عوت به صلح و مصیبت و محبت بود .
 و این ستایش را که می شنیدم : ((خداوند ! تو در برابر عصیان ما ، به مصلح ارمان میدهی))
 بر ا به شوری آورد .
 من به نیکی دریافت بودم که زیلی درک نموده بود ، زنده گی بدون محبت حکم مرض سرطان را دارد . همچنانیکه در پی مارا چون سرطان کشنده میدانست ، عشق بی همتایش نسبت بمن و مصیبت های بیگانه من ، این نوید امید داد که زیلی ولو هر جایی باشد ، در صورت زنده بودن چنان فکر مرا بخود دارد که هو را برای تنفس و زنده ماندن من ، اما اکنون با ناسازگاری من نوشت دست و پیران بودم ، با حوادثی که شاید مراد رخو د بپسندم .

من در یک شام خفه کن ، در برابر جسد همپلیو ترنتی در کتابخانه منزل ، در خیابان مشجر عکاسی سم در زالسبورگ ، با نااشکیایی در عالم تفکر سه حزنوشتم شومی که فرار ا هم رسیده بود غوطه ور شده بودم کنار جسد تا جرسینجات از زم ، زانو زدم

زن قشنگی بود . زیاد زیبارو . در حقیقت زیبا تر از زیلی . وقتی زیلی را برای بار اول شام یکسروز در مرحله ((مانیزون دی فرانگه)) در برلین دیدم هیچ زن دیگری برای من لطافت و عظمت او را ندانم . نگاه هایش مانند و این مراسم منبند بود . او یکبارچه شراب بود . پس از مدتها ، با نااشکیایی این زن ، نیز همان حالت بمن برگشته بود . انگیزه اش بر ارم روشن نبود . همه چیز او در من تاثیر افکند بود . او یکسوز آن یتیم میکرد و آرامش را بهم میزد
 حالش قیافه کوچک ، پت رشته موهای سفید غیر طبیعی اش ، چشمان آبی نیلگون ، پستانها بلی بلی .
 مگر چرا بعضاً موجودیت ناگهانی آدمها اینهمه تاثیر بخشند

کوشیدم کمی بخود پیام و احساسات را کنار بگذارم . دریافتم که این زن حسادت و اشتیاق مرانست به زیلی تعجب میبخشد .
 او بلتفت شد که زیلی لوید چه مناسبتی با من دارد . من پرسیدم :
 آقای ترنتی را از کجا میشناسید ؟
 او دندانهایش را از فرط هیجان واضطراب جویید . بلا معطلی گفتم :
 - نه میخواهید چیزی بگویند ؟
 - باز پرسیدم :
 - نامتان چیست ؟
 - بتراروند ؟
 - بتراروند ؟
 - نام شما .
 - مرانی شناسید .
 - فکر میکنم در گذشته شمارا دیده ام . اما کجا ؟
 - راستی شما اکثراً سینما میروید ؟
 - بلی !
 من مشاور و منتظم لباس هنرپیشه های سینما ام . دروین مالک سالن بزرگ مود بوده و در - سرفلسی نام مرا با حرف درشت می اندازند .
 - خانم ریند . شما چرا از جسد گریختید ، چرا به پولیس اطلاع ندادید ؟



چونکه آرزو داشتیم باي مراد لین ماجرا بیجانند ، من میترسم ؟
 - از چی ؟
 - خودم هم نمیدانم از چی . آیا شما هیچگونه ترسی در رینبار ندارید ؟
 - چرا ؟
 در لین میان چشمانم به میزی که آنسوی جسد قرار داشت روی آن تلفونی گذارده شده بود ، افتید . شتافتم و از کتاب رهنمای تلفون که بهلوی تلفون بود ، نمره ای انتخاب کردم .
 بیتراسراسیمه پرسیدم :
 - شما کسی میخواهید تلفون میکنید ، کجا ، برای پولیس ؟
 - از آنسوزید ، دفتر پولیس زالسبورگ .
 - اسم باول هولند است . لطفاً ما مریون تانزابه خیابان مشجر عکاسی سم بفرستید . اینجا یک قتل صورت گرفته است .
 - نشود . مست بود ، زیاد نوشیده باشد ؟
 - نه . اینطور نیست . بشنویید یقیناً اینجا مردی بقتل رسیده است .
 - صدای آنسوی گوشنی لحن جدی تر گرفت :
 - پس آدرس را دقیق دیکته کنید .
 - وین آدرس را تکرار کردم .

قد کوتاه‌های شهرما



بقیه از صفحه (۱۲)

چه شکلاتی : (در شعبات ما به فرزندانتان نرسد آب نداری ، جای کار تنگ است ، در طول روز در باران آب دارد ، و گاهی هیچ ندارد . . .)

گفته های سایر قد کوتاه ها هم از همین حرفه‌های یاد داشت اما با به داند ، مرد قد کوتاه که به حیث مستخدم در وزارت خارجه کار میکند در مورد انواع قد کوتاه ها چنین گفت : (. . . بیایید مافوق کوتاه ها هم از هم فرق داریم ، آناییکه قدشان از حد زیاد بخت است ، صد مرده نام دارند ، به همین ترتیب قد بلندترین ماکه کمتر از یکمتر و نیمه سانتی است ۶۰ مرده ، ۸۰ مرده ، ۷۰ مرده و تا ۳۰ مرده و ده مرده میرسد) .

— خودت چند مرده هستی ؟
— (من ۶۰ مرده هستم)

قد کوتاه ها در هر جای که هستند همیشه اطرافیان شان از آنها راضی اند ، اینها آدمهای متحمل ، شکیبا ، وظیفه شناس و مودب اند . زنده گن شان در فامیل های شان نیز آنگونه است که در محل کارشان .

پایه د (۲۲) مخ

چرا می مطرح کرده ؟
— تاسی د به سند زاری کید و د باره د به غز د در د لو ترخنگ بل کم خصوصیت لاری گن اوزکنه ؟
— که چیری یوه بیخله به بنایست ولری اود هغی به خوا ؟ بنگلی ملی جامی به تن کړی په عین وخت کی د بنواخلاقوا لور کرکتر خاوند ه وی نو د اییغل به پیره بیه د قدر ویر اوبه زره پورې وی .
دغه راز که یوه هنرمند د به غز په خواکی بنگلی شعر د موسیقی متنا- سیوالا تو میره روایی او همدان د نورو ویر و خاوند وی نوهغه وخت ده ته یوه سند زاری ویلای شو . باید وایم چی بیه سند زاری مثال د نسی قالیته لری چی به مزور د وخت خیل بیه والی اوارزنت په اثبات رسوی ولی هغه خوک - چی یواخی نوم بی سند زاری وی اوس به مثال د سترنجی وی چی دلز وخت به تیرید و سره خیل ارزنت د لاسه ورکوی او خرابیز ی اوخلک بی زرد کوی د مخی لیری کوی او هاخوا د برگانوبه کوللی بی غورحوی .

— ستاسی نظر د هیواد د نقشه - موسیقی به هکله خه د ی ؟
— زه بخانته دا حق نه ورکوم چی د هیواد د موسیقی به هکله وگریم . ولی د یو محلی سند زاری بیه توگه نظر ورکولی شم چی په د ی اوه - اتوکالوکی د افغانی کلیوالس

هسی همزولو ته ژپیزی ...

موسیقی د ورناید واود منعه تللو د باره د ویره کارشوی د چی که دوه د ری کاله نور داسی کار ورته وش نوپول او تبله به د راد یو - افغانستان په تالارکی د مجسمی غوند ی ایسی اویابه تری خاکستر دانی جوړه شی او ویل کیزی به چی د ایوخت د موسیقی الات وو همد اوس به راد یو تلویزیون کی هغوسند زاری و ته چی ژوند ی - سند ره بی د اروا خه اخیستی وی او پیر نمونه انتیک اوزموز د عنعناتو او اقتصاد برخلاف قیتمی جامی بی به تن وی چی داسی سند زاری و ته زه د هیاهوی یسا د رب و د روپ سند زاری وایم . هر راز شرایط برابر ی ولسی هغوسند زاری و ته چی په خیل ملی لباس کی فولکلوری سند ری وایم هیخو نوع شرایط مساعد نه د ی . که د وی داسی فکر کوی چی خیل لباس او فولکلور برینود ل اود غرب پیروی کول تکامل د ی نو د ا تکامل نه بلکی د خیل کلتور ورکول د ی .

— تاسی د کم سند زاری ی سند ری خوینوی ؟
— په فولکلوریکو سند روکی می د خا ن قره باغی ، هما هنگ ، - صفد رتولگی ، به غزل کی -

رحیم بخش او هم می د ترکیسی سند زاری ا تاخان سند ری - خوینوی .
— په خپلوسند روکی کومه یوه خوینوی ، ای خپلی سند ری اوری ؟
— ((ارمان د ی ارمان د نیافانسی ده . . .)) او ((د آزاد ی خا وړه د اد نیکمرفی خاوره . . .))
سند ری می خوینوی . زه د خپلو سند رو دا وید و خخه لذت نهم صرف هغومره بی اوم چی خلاوی اونواقصی و گویم اوس .
— خیر د خپلوسند رو د زمره کولو سره مو اری یکی خنگه د ی ؟
— په لور غز خاند ی او وایم : پد ی هکله د پیر نژ د ی اری یکی لرو همیشه حتی به مویرکی هم بخان سره سند ری زمره کوم .

— هنری افتخارات موخه شی د ی ؟
— زما هنری تحفه اومدال د خلکو ورین تن د ی ، خند او خوینی ده .
— تاسی که د خیل شخصی ژوند به هکله موز ته معلومات راکری بیه به وی .
— یو واده می کړی ، پنخه ماشومان لرم ، به مینه سره ژوند کوو اود خیل ژوند خخه راغی م .
— خدای د ی خیر کړی ، د د و هم واده بند و بست خو به نه کوی چی

ومویل ((یو واده می کړی))
— زه به هیخکله د اغلطي ونه کړم . که یوه هنرمند د وده ونه وکړی نو د موسیقی هنر د لاسه ورکوی او توله ورخ به د خپلو بنحو به شخړه اخته و ی .

— تاسی غواړی چی ستاسی زامن راتلونکی کی د ستاسی به شان سند زاری شی ؟
— نه ، زه می اولاد همیشه د ی - لاری خخه لیری ساتم . هیخکله د موسیقی الات په کورکی نه زدم . بیریزم نه چیری چی ماشومان می یکی کوتی ووهی اومینه بی ورسره پیدا شی . بخکه د الازره پیره ستو - نزی لری ، لمویی خوا د هنر ساتل ، د خلکو د زړ و نوساتل او د بلی خوا د راد یو تلویزیون به محیط کسی تحینی ناوره شرایط نوپسند ر - غاړی باید د پوره حوصلی خا وند وی . زه غواړم زامن می د اکثران او انجینیرسی ، اود امی یواخینیس هیله ده .

غواړم یوخه درته به خپل زره ووایم او هغه دا چی : مایه ژوند کسی یو واره جننگ - مایه ژوند کی یو وار جننگ - کړی د ی چی د پیری بنیانه م . او هیخکله می دا بده خاطره له یاد نه وخی . بخکه زه یوهنر - مند می اوزه پد ی عقیده م چی د هغوسند له خولی خخه باید پدس خبری او سند ری وخی نه بد الفاظ نو بخکه زه وایم چی



هنرمند کیدل او د هنر ساتل
په بای کی وایم : ستاسی به مجلسی سریره د لته نوری مجلسی او ورخیانی هم چاپیزی ولسی تراوسه به کوی مجلسی اویا به کوی ورخیانی کی له ماسره مرکه نه ده شوی . دا چی تاسی ما ته د یوسند زاری به سترکه وکسل اومرکه موراسره وکړه کورود انسی وایم اوستاسی د د ی احساس خخه پیره د پیره مننه کوم .

آبامردان ...

بقیه از صفحه (۲۱)
گونه استاد معتبر و موثق وجود ندارد ، با وجود آنکه عده ای از محققین بر واقعیت عقیده بر آنست که نظریه تکوین خودی در شریزیمکن است .
د واقعیت امر ، چنین به نظر میرسد که فرضیه تکوین خودی ((معجزه)) ا بستی معصومانه را بشکل خیلی ساده آن توضیح میکند ، گرسنگی ، فشار روحی و عوامل دیگر منکست از گناهی زنی را شاید تحت تاثیر قرار دهد که در نتیجه آن بدون وجود پت سرد ا بستی شود . هر چند باید خاطر نشان شام که تمام مشاهدات موجود علمی نشان دهند انست که تکوین خودی همواره پدیدایش جنس ماده را بدنیال داشته است . علت آن اینست که جنس لانم است تعیه کند . علاوه - تکوین خودی اغلبا به ششسی دقیق خود مادر منتج میگردد . در نتیجه باید گفت که تکوین خودی نسل بشر صورت کسل مسئله ایست که درباره آن تا هنوز کمتر مید انیم .

کرایبی و پینستان

— راورزی و پینستان نازیری د خپلی یوی بلی خورلندی به مرسته له سینگارحای خخه کرای و پینستان واخستل او هغه بی خیل لغز سر راواچول ، خود کوشی تولو اوسید ونکو به لغز او بونو ی سرکی لید لسی وه . چی په د ی حساب د کوشی اوسید ونکو د خند انوی مضمون جوړ شو . حتی تردی چی یواز د یگر د کوشی هلکانو یوماشم ته بیسی ورکړی وی چی کورته د نونولو به وخت کی د د روازی ترخرا ورتسه و د ریغی او د سرو پینستان ورخی کشر کړی . له د ی بیسی وروسته به نازیری پیره لزه له کوره راوتله .
که به هماغه میاشت کی دوی له دغه کورنه کوه نه وای کړی . او پلاری د نبار په بله ناحیه کی کوی کورنه وای نیولی . نونازیری به د کوشی د هلکانو اوجونو له لاسه لیونی شوی وای . خوتالی بی به د ی بیداری وی چی د پیرزی له د ی کوشی کوه وکړه . په بله کوشه کی نازیری چاد گنجی به نوم ته پیژندله . د هغی کرای و پینستو چی به اوز وی براته وود کوشی د پیرموانان به جان پس ورکشول . نونازیری د سینگارحای د کرای و پینستانوله برکه پیره وور د کم نوی مسوان سره کوزه وکړه . کم هم د عدل به خیر د نازیری به کوه . کوه -

زلفوزی و پایلی و . که خه هم دغه اوز د ی زلفی د نازیری خپلی نه وی . خود د ی د جگی اود نگری ونی له بنگلا سره بی مرسته کوله . هغی خو له د سینگارحای له خاوند ی خخه غوینتی ووی دغه مصنوعی وینته ورباند ی ولوری . خود سینگارحای خاوند ی د د ی - غوینته ردوله . او وینستان به بی په کرایه ورکول .
د ری میاشتی د کم او نازیری له کوزی نه وی تیری شوی چی کم د واده نغاری و دنگولی . د واده به ورخ نازیری د نورسینگسار ترخنگه له پخوانیو کرای و پینستانو خخه اوز ده وینته په کرایه واخستل . د واده مراسم د نبار په پوهوتل کی ترسره کیدل . د زوم او ناوی کورنی او رابلل شوی خپل خپلوان د واده به مجلس کی حاضر وو . خوینی اوخند اگانی . سند ری اوزگنا کانی روانی وی چی سند لاسه د سناز نغمه واوینته اود ((اهسته بو . . .)) نغمه او سند ره د هوتل په سالون کی پورته شوه . د سند ری به بدرکه زوم او ناوی لاس به لاس - سالون ته راننوتل . د نازیری اوز د زلفوزی به اوز وی هاخسوا د پخوا پرتی وی . جاته د د ی وخت نه ورکاوه چی د د ی به بد رنگه خیره د ی خبری وکړی او پای ورتنه به لومړی نظر بام شی . کله چی کم اوزان سړی د هوتل په سالون کی خپل ټاکلی حای ته پورته کیدل نو د نازیری به جته قد پوری د کم لندی بونو ی ونه د ورسره تپته وه . چی تابه ویل کوند ی نازیری کم ماشوم له کوش نیولی د ی . هغه وخت چی زوم او ناوی به خپل ټاکلی حای کیناستل اود خانگرو

مراسموه ترخ کی بی د ویل به خوله کی د کیک توتو ورکوله . نازیری د کیک توتو راپورته کړه او غوینتی بی چی د کم به خوله کی بی ورکړی خولاس بی د کم وازی شوی خولی ته ونه رسید . بخکه چی هماغه لاس بی په پوره شدت د ((آخ)) له یوی چیغی سره د سرو پینستانو ته پورته شو . له نازیری نه په د ی شیهه کی د سخت سوی او درد له لاسه د سینگارحای کرای و پینستان هیروو . اوه غبرگونو کوی وینستان لمره راکش کړل . کله چی مصنوعی وینستان د نازیری له سرته لیری شول . نوهرجا ولیدل چی هغه د خوشیو بخوانی ناوی نه ده چی اوز د ی - زلفی بی په اوز ولکه تورنما ماران کړی و ی راجوړ ند ی وی . بلکی هغه گنجی نازیری ده چی په زار و کورکی د کوشی هلکانو دغه نوم ورباند ی ایسی و .
نازیری له درد او شرم خخه بی حاله شوه . اوه هغه میز چی کیک ورباند ی ایسی و راپورته . د هوتل په سالون کی د خلکو غری پورته شو . او سازیانوساز و د راره . کم د د ی بیسی په لید لو سره د واره لاسونه سترگوته و نیول . ازلکه وچ لرگی به حای پاتی شو .
د نازیری مور چی د یاد گاری عکس له پاره د خپلی لور ترخنگ ولاړه وه د نازیری له نوکوی کرای و پینستان راکش کړل او غوینتی بی چی بیرونه بی دلور و سز وواچوی . خو به د ی شیهه کی د وینستوله منخ خخه شخه لکی لرم د هغی به لاس کی راولویده . دا هغه لرم و . چی یوشیه دغه بی ناوی وچیچله . د نازیری مور وینستان به بخکه

و غورحول اوه ویره بی چیغه کړل چی :
— لاسم . . .
په لاس پوری نبتی لرم بی هم له وینستانوسره به بخکه و خانسه . کله چی وینستان په حکمه ولویدل . نو د و هم لرم هم ورخی د واده - تاشی ته راووت .
دا هغه لرم مان وچی د سینگارحای به د یوال کی بی د راجوړول شوی کرای و پینتانو به بیج کی حاله جوړه کړی وه . یوازی به پوتانو بان د ی لرم مان ووزل او خوتنو نازیری خواره کوشی به داسی حال کسی چی د راتلو سترگو تورواسپین بی تلل راتلل په بی هوبنه جان وروختون ته پور .
د واده خوینی له یوی خوا په غم اوله بلی خوا د د غی عجیبی - بیسی به لید لو سره به خند اوتانو ویل ویدله شوه . د کم سور د ناز - بری له مور سره کوشی به کوشی شوی وه . او ویل ته بی بیخوړونه سره ورکول . په همدی کنش او گپ کی یوی زری بنخی چی د زوم له خپلوانو خخه وه د کرای و پینتانو بیه هغوی د لپ مانوبه لیدلو یوسور اوسیلی وکړ او ترخنگ بلی زری بنخی ته بی ویل :
— ترخدای می جار کړی خوری . . . بخوابه چی مونزه کورونوکی سرو نه چوتی کول نو یونیمه سیزه اوریجه به په وینستوکی پیدا کیده . خواوسد ((ارایشگاه)) به کرای و پینتانوکی لرم مان پیدا کینسی لرم مان .



مارگریت شبوت خبرنگار سیاه و سفید از برلین گزارش میدهد

از استعداد قایم به قهرمانی المپیا

در شروع اکتوبر سال ۱۹۸۸ - ساده و آسان است - چون مساله تربیت بدنی و سپورت حق الاختیار یک تشریح خاص وجد آگاه نبود، بلکه بدون محدودیت برای همه قابل دستیابی می باشد.

در آلمان د موکراتیک تقریباً ۴۰ هزار نفر یکی عضو اتحادیه سپورت جمناستیک می باشد. دولت آلمان در تربیت بدنی و آموزش جوانان تربیت بدنی، تفریها آموزش جوانان سپورتی توجه خاص میدول میدارد و همچنان دانش و مقررات سپورتی را حمایت میکند. این شعار رایج است:

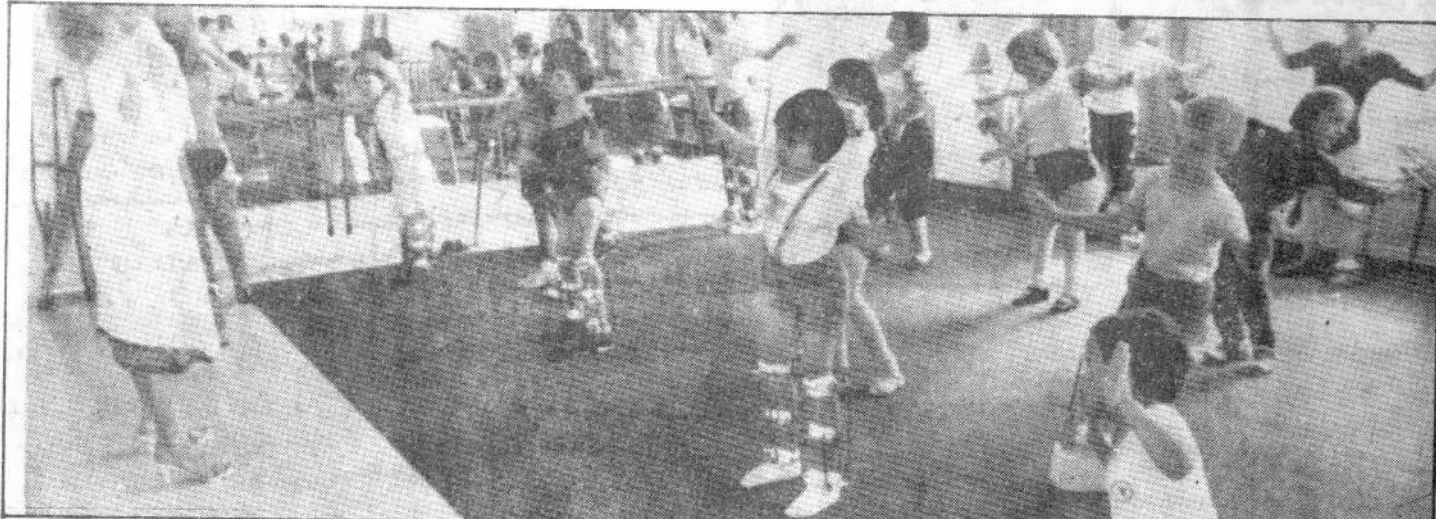
«هیچ استعدادی نباید ضایع شود» می بینیم که این شعار چگونه در عمل پیاده میشود. ۱۰ فیصد اطفال دارای سن ۳-۶ شام کودستان هاست میباشند، یک بخش عمدتاً از یورو-گرام روزمره آن هارا جمناستیک و بازی های سپورتی احتوا می کند. در تمام موسسات تعلیمی از مکتب متوسط تا موسسات تحصیلات عالی، تربیت بدنی جزء مصامین حصی پروگرام درسی می باشد. و استادانی که در درس می نمایند دارای تحصیلات تخصصی در رشته فوق میباشند.

همچنان برای هر کودک زمینه مساعد است که در هر هلی تربیت بقیه در صفحه (۹۵)

در شروع اکتوبر سال ۱۹۸۸ - سازمان ورزشی آلمان د موکراتیک که بنام اتحادیه سپورت و جمناستیک یاد میشود، ۴۰ سالگرد تاسیس خود را تجلیل نمود. اینروز با بازگشت موفقانه تیم های آلمان د موکراتیک از المپیا تابستانی سول مصادف بود.

آلمان د موکراتیک با وجود کوچک بودن ساحه جغرافیایی و داشتن امکانات محدود انسانی و مادی و نتایج و موفقیت های شگفت انگیزی را در عرصه ورزش نصیب گردیده است. ورزشکاران آلمان د موکراتیک در بازی های المپیا تابستانی وزمستانی ۲۱۲ مدال طلا، ۲۱۱ مدال نقره و ۱۷۷ مدال برنز بدست آوردند. بر علاوه آن تا کنون ۳۴۱۲ مدال، و مدال قهرمانی جهان و اروپا را نصیب شده اند. گرچه موفقیت ورزشکاران آلمان د موکراتیک در سطح جهانی دیگر یک مسئله غیرعادی نیست، با آنهم مانند گذشته در مورد امر موفقیت شان سوال های زیادی مطرح میشود.

بعضی ها این غور نکرد می کنند که تفریها و دانشمندان سپورت آلمان د موکراتیک کدام (فورمول اسرار آمیز) را در دست دارند. در حالیکه توضیح این پیروزی های بسزراک



از (۹) نفر تجلهوزنی کند که بدین ترتیب تصور شده می تواند که به چه تعداد استاد (آموزگار) بکار است. در حال حاضر - تعداد ۱۱۳۰۰ معلم و ۵۳۰۰ مربی بآن اشتغال دارند. آنها از دانش مخصوص در -

زمینه بسیکولوژی و طب برخوردارند. از همه اولتر درین مکتب میتسود آموزشی همده می باشند که البته ایجاب مصارف هنگت و متفاوت را می نماید. اضافه تراژنیف این شاگردان تمام روز را در مکتب سپورتی می نمایند، به تعداد ۱۰۰۰ تن آنها در لیلیه ها بسر می برند. زیرا این مکتب مخصوص در ناحیه ها وجود دارد نه در هر دهه و هر شهر. البته درین صورت چنین اطفال در طول هفته از فامیل خویش دور می مانند. این کار برای آموزش رشد تدریجی استقلالیت و مصروفیت آنها مفید واقع میشود.

گزارشگر از مکتب کمکی مخصوص که بنام پستالونسی می است بازید بعمل آمد، این مکتب در براندسبرگ در (۹۵) بقیه در صفحه (۷۲)

چگونه میتوان زنده آگی کرد؟

تلم افنداماتیکه در زمینیه در کشور، کور عمل می آید مطابق مواد قانون اساسی آن می باشد. (هرکس حق تحصیل را دارد) یعنی کسانی که به عدم کفایه روانی و جسمی مبتلا هستند بنا بر نارسائی روانی و جسمانی نباید جدا از دیگران و تجرید شده زندگی بسربردند بلکه باید مانند دیگر اتباع امکانات کارولت بسربردن از خویشی های زنده گی را داشته باشند و مطابق به استعداد خویش شخصیت خود را بنا بر توانایی خود این چنین اهدا کنند که در بالاد کر شود، اولتر از همه مورد تأسیس آموزشگاران، اطباء و اشمنان قرار گرفته است. در حال حاضر از جمله تقریباً ۲ میلیون متعلم مکتب

به لب حرف و به لول فـریاد دارم ... مرزاقلم ...

بقیه از صفحه (۱۰)

هنرمند محبوب فرهاد دریا که درین روزها از او کمتر خبری بوده است، در استان ((مفکود شدن)) خود طی

مصاحبه "غضب آلودی" با مجله ((جوانان امروز)) ظاهره سبب را در یوتولویون خد احافظی گفت، به دشواری پاسخ می یابد. اما با آن هم ماسمی می نمایم به دنبال جواب انتقادات او به رادیو تلویزیون رفتن و جویای این مسأله هموم که چرا شرایط لازم برای نشر آهنگ های فرهاد دریا وجود ندارد و بر اساس ادعای مطرح شده در مجله جوانان امروز چه آهنگ های اوسره دیوارسانسور زده اند. اینک گفته های از فرهاد در ریا که در شماره دوم صفحه ۱۰ مجله جوانان به نشر رسیده نقل قول می نمایم:

"هنرمند سازیمت که بانراز وفورود نغمه های زنده گسی و جریانات ماحولش سر میشود اگر میتد لست یاوالا هرد و نتیجه سیرطیچی جامعه خود تن می باشد، آب و نان فرهاد هایم حوادث و جریاناتیست که بند بند وجودم شهنانشان مید هسل و من آنچه رامی بینم، دوباره پس مید هم. از مدت هفت سال بدینسو عزیزترین وطنی ترین سرود (مولاعلمی) من سانسور شد. چراترانه (علم گنج) فیصد گردید به خاطر کرد ام جرم آهنگ باد های آیند نشر نمی شود؟؟" برای پاسخ به این سوالات فرهاد دریا راهی رادیو تلویزیون می شم و در زمینه طالب پاسخ میگردد. و اینک پاسخ های ماکه از مقامات رادیو

تلویزیون دریافتیم. سید یعقوب وثیق معین وزارت اطلاعات و کلتور که با صمیمیت را به دفتر کار خویش بدین وقت به سوالات ما چنین پاسخ ارایه نمود:

محترم وثیق بر خورد زادیو تلویزیون در رابطه با استعداد های جوان چگونه است؟ - مسوولین را دیوتولویزیون وظیفه دارند تا در هلهوی بشهره وظایف اطلاعاتی تئوری و تریبیوی و تفریحی خود استعداد های جوان را در رشته های نویسندگی نظامی، هنر تئیل، آواز خوانی فنی و تخنیک کشف و زمینه های تربیت برورس و ارتقاء سطح مهارت های مسلکی شان فراهم سازد و بر اساس ادعای مطرح شده در مجله جوانان امروز چه آهنگ های اوسره دیوارسانسور زده اند. اینک گفته های از فرهاد در ریا که در شماره دوم صفحه ۱۰ مجله جوانان به نشر رسیده نقل قول می نمایم:

بسنده و احساس عال وطن پرستی سایر جوانان شور با بخش برنامه های تلف هم سرچسته میگردد. البت کشف استعداد های جوان در زمینه های انانسر، نظامی، هنر تئیل، دکلمه و شعر خوانی و رادیو تلویزیون به مقایسه آواز خوانی ساده تر است به این معنی که داوطلبان این رشته ها بعد از سیری کردن دوره های معین تربیوی درد اخل همین موسسه و علاه در کارهای برنامه سازی هم گرفته و نتایج کار های شان و سود مراحسل ابتدا می هم قرار داشته باشد از طریق امواج رادیو تلویزیون بخش و شنونده گان و بیننده گان این دو وسیله آرایا درک نقش هاییکه به عده آنها سپرده می شود می بدیند ولی اداره رادیو تلویزیون آواز خوان را در صورتیکه واجد شرایط لازم نباشد از همان آغاز به صورت نیمخته قبول نمی کنند. بناه تا وقتیکه بارچه آهنگ تازه وارد به اصطلاح پخته نشود برود موظف اجازت ثبت و نشر آنرا نمی دهد. در مورد انهاییکه میخواهند در بخش آواز خوانی، به اسلده سو های رادیو تلویزیون تازه گام دهند، تعامل چگونه است؟ - باید تذکر داد که به خاطر آرزای استعداد داوطلبان آواز خوان کمیونی در ریاست موسیقی رادیو تلویزیون وجود دارد این کمیون وظیفه دارد تا آواز تازه وارد را از نگاه (سر) و تال، ولی، و دیگر نوم های آواز خوانی چن و آرزایی کنند. بعد از تصدیق این کمیون، تازه وارد به ثبت مقدماتی یک بارچه آهنگ درد اخل اسلده سو اقدام می کند. کمیون دیگری مشتمل بر کمپوزیتوران، نوازنده گان

و آواز خوانان سابقه دار روز زنده، پروف آهنگ ثبت شده را از جهات مختلف مورد بررسی قرار داده و در صورتیکه هنرمند معیار های لازم را داشته باشد اجازت ثبت اساسی آهنگ برایش داده میشود. بعد از ثبت و نشر چند بارچه آهنگ از طریق رادیو در صورتیکه هنرمند تازه وارد معیار های ثبت و نشر آهنگ را از روی امواج تلویزیون داشته باشد به ثبت و لبسنگ آن برای تلویزیون از طریق ادارات مربوط می برود. - در مورد فرهاد دریا چه برخوردی در رادیو تلویزیون وجود داشته است. - همین بروسه در مورد محترم فرهاد دریا نیز صدق می کند. به خاطر ثبت و نشر آهنگ های فرهاد دریا از همان روزهای نخستین همکاری او با رادیو تلویزیون، تلم امکانات تخنیکسی و هنری به اختیارش قرار داده شد. درست است که وی از ابتدا آکار هنری در رادیو تلویزیون در برتو استعداد سرشار و تلاش بیگسر و خستگی ناپذیر خود سرزود تر و بهتر از بسیاری چهره های جدید به درخشیدن پرد اختیولی نیاید منکر شده که بدون موجودیت همین امکانات محدود تخنیکسی بشری رادیو تلویزیون این موفقیت ها چشمگیره می بود. مطلب من از امکانات محدود تخنیکسی و بشری این است که ظرفیت موجود است و یوهای رادیو تلویزیون و کارمندان تخنیکسی و نشراتی به مراتب کمتر از حجم تولیدات روزمره آنها می باشد. همین امر سبب می شود که از یک طرف در زمینه ثبت مطالب منجمله بارچه های جدید موسیقی تقسیم اوقات خیلی فشرده و وضع گردد. و از طرف دیگر قسمت نشر آنها نیز بنا بر تعد موضوعات

نشراتی نوبت مراعات شود به ویژه در تلویزیون بنا بر ضیق وقت نشراتی تعدد برنامه ها اجای نشر آهنگ خیلی محدود است. بدینگونه سری هم به مدیریت عمومی نشر و آرزایی رادیو تلویزیون می زتم تا به طور هر چه خاص در قسمت نشر و بخش و سانسور آهنگ های فرهاد دریا معلومات مفصل بدست آوریم. - محترم شریف جمیلی شما قبل از همه درباره بروسه ثبت و نشر آهنگ از طریق رادیو اگر اندکی روشنی بخشید؟ - آهنگ ها عموما قبل از نشر به ریاست موسیقی معرفی می شوند و بعد از چن و آرزایی مدیریت عمومی موسیقی و چک اشعار و از جانب هیئت مسوول که اشعار را راقبل از ثبت چن می نمایند و بعد از اجازت آنها آهنگ کمپوز و ثبت می شود و بعد از آرزایی شعبه نشر از نگاه وضع تخنیکسی و منتساز، آهنگ قابل نشر میگردد. - پس در این صورت که آهنگ قبل از نشر همه جانبه چن و آرزایی می شود چرا بعد از ثبت یک بار و یا هیچ به نشر سپرده نمیشود؟ - در آن صورت انعکاس بخش آهنگ، نباید مانع نشر بیشتر آهنگ گردیده باشد. و شاید هم از همین سبب آهنگ های فرهاد دریا برای همیشه در آرشیف رادیو تلویزیون از نشر بازمانده باشند. ماد رار شیف رادیو تلویزیون هیچ آهنگی از فرهاد دریا نداریم که باری نشر نشده باشد باید بگویم که بعد از نشر آهنگها با در نظر داشت بازتاب مردم شاید آهنگ برای مدتی از نشر بازمانده باشد. آهنگ های فرهاد دریا که در آرشیف قرار دارند و اجازت ثبت ان از طرف رادیو تلویزیون داده نشده اند از کدام طریق ثبت گردیده

تیبلا هم به عرض رسانیدم که آهنگ ها از طرف مدیریت عمومی موسیقی و مدیریت آرزایی رادیو تلویزیون قبل از نشر چن میشوند. ولی در قسمت آهنگ های فرهاد دریا باید گفت که یک تعداد آن از طریق ریاست هنر و ادبیات ثبت می شوند مثلاً (در پس شعر) به خواست برود میسوسر ان چن آهنگ ثبت میگردد که بعد ها شاید شرایط بیشتری آن مساعد نباشد. اگر چه فرهاد دریا نسبت به هنرمند دیگر در قسمت آهنگ هایش زحمات زیاد کشیده و از جمله هنرمندان بدین صفت شده مردم است و ما هم برایش قدر و قیمت زیاد قابل استیم ز سر شرایط هر چه بهتر تخنیکسی برای او همیشه مساعد بوده است. ولی به هر صورت باید اصول و مقررات را باید در هر زمینه بدیابود. در اخیر می خواهم بدانم که فرهاد دریا کجاست و در باره توضیحات مسوولین رادیو، تلویزیون چی نکرده اند؟ در روزهاییکه شماره زیر چاپ میرفت بنا بر تصادف نیک او را در گوشه پی از این شهر غریب یافتیم و جریان این راپورتاژ حضورش عرض نمودیم. خسی به ابرو نیانداخت اما در مورد توضیحات محترم وثیق و محترم جمیلی گفتند که ((با اجازت، من با ملسی تعلق دام که جنده)) (نسی)) ((ها)) و ((چرا)) هایشان را تنها خداوند آسمان ها قادر است پایین کند. تا آهنگ های بندی و زنجیری بنده از قید رهائی نیابند و تا شرایط نشر برای فریاد ها و دردهای تازه من ولتم مهیا نشود انتقد رخام هم نیست که از گپ هایم بگردم. بالاخر من یک افغان هستم.))

بقیه از صفحه (۳۳) نشر میشده نامه های شکایت آمیزی از یک عده اولیای متعلمین و اداره های مکتب از بردن رادیو صنفها به خاطر شنیدن برنامه میرزاقلم شکوه داشتند. حتی پس از روزهای جمعه نامه های ارسالی عد می از نامیها حاکی از آن بود که نشر برنامه میرزاقلم مانع انجام کارهای خانه در روزهای رخصتی میگردد. اینها تا میباید که برنامه های انتقادی میرزاقلم تا همین اکنون مورد علاقه مردم است حتی در ولایات و محلات کستهای ثبت شده بارچه ها دست بدست میگردد. اما آنچه باید در این زمینه روشن شود اینست که به چه دلیلی در برنامه های (میرزاقلم) ماورین پایین رتبه میرزاقلم در تصادم نیز بارچه ها قرار داشت و همیشه آمرین اشخاص منبسط و یاد سیلین بازتاب داده شده اند؟ آیا واقعا حیات ادارات نیز چنین بوده است؟ - خیر، ولی بیان بی سرو سامانی ادارات در برنامه های (میرزاقلم) خود مبین بی کفایتی عده ای از آمرین است ولی نمودار نقر کار نویسنده متن نیز میباشد. متن را کی مینوشت؟ گرچه شخصی متن را می نویسد مگر شخص دیگری کلمات رئیس را حذف کرده بجایش کلمه امر می آورد. - نمی گوید آنکس کی بود؟ خودم بودم. - در حالیکه شما در این کراکتر خوب درخشیدید چه شد که یکباره از آن کنار رفتید؟ علاقه مندان را عقیده بر آنست که گویا شما مصروف پیشبرد امور ریاست شده اید. - این میتواند عاملی از عوامل

بشمار آید. مگر درست زمانی با هنر تئیل خد احافظی نمودم که اوج کارهایم بوده نوبالسر ((با طایب اروپا)) ((بلاتینی)) هنوز سیار جوان و با انرژی بود میتوانست در چندین مسابقه دیگر نیز بازی کند اما قبل از ضعیف جلوگیری با نوبت سال خد احافظی کرد. من نیز با شما هده آثار بجز ویا این احساس که مبادا به اصطلاح بر سردهای دوستان بریم با تئیل خد احافظی کردم. - باید گفت که در کشور ما صرف بعد از برگ هنرمند ترازوی طلا سی محفل مات او را بر گزار میسازد. در حال حاضر به خاطر از سرگیری راه میرزاقلم و گسترش جهان انتقادی آن در سطح بالاتر از یک کارمند پایین رتبه چه کمکی می توانید؟ - اگر باب تمهید چنین برنامه می در سطح رادیو تلویزیون ساز شود و مقامات مسوول هنرمندان را اندر این عرصه بکارند حاضر فقط به ادامه نوشته های قبلی، متن بارچه ها را ترتیب نموده به اختیارشان بگذاریم. شما گشته از برنامه میرزاقلم ۲۲ سال را صرف پیشبرد برنامه رادیو صدای مردم نمودید پس لطفاً عامل موفقیت تان دربرنامه اخیر الذکر را توضیح نماید. - رادیو صدای مردم، برنامه ایست اجتماعی که نمیتواند بدون انتقاد مورد قبول واقع شود. من معتقدم که با برنامه های انتقادی کمی محتاطانه تر باید برخورد کرد، این درست است که عنصر اصلی و اساسی چنین برنامه ها را انتقاد تشکیل میدهد مگر بعد از انتقاد باید راه حل اصلاح نقیمه را نشان داد. به خاطر آن که در سال ۱۳۰۶ وقتی برنامه (رادیو صدای مردم) بقیه از صفحه (۷۰)

بشمار آید. مگر درست زمانی با هنر تئیل خد احافظی نمودم که اوج کارهایم بوده نوبالسر ((با طایب اروپا)) ((بلاتینی)) هنوز سیار جوان و با انرژی بود میتوانست در چندین مسابقه دیگر نیز بازی کند اما قبل از ضعیف جلوگیری با نوبت سال خد احافظی کرد. من نیز با شما هده آثار بجز ویا این احساس که مبادا به اصطلاح بر سردهای دوستان بریم با تئیل خد احافظی کردم. - باید گفت که در کشور ما صرف بعد از برگ هنرمند ترازوی طلا سی محفل مات او را بر گزار میسازد. در حال حاضر به خاطر از سرگیری راه میرزاقلم و گسترش جهان انتقادی آن در سطح بالاتر از یک کارمند پایین رتبه چه کمکی می توانید؟ - اگر باب تمهید چنین برنامه می در سطح رادیو تلویزیون ساز شود و مقامات مسوول هنرمندان را اندر این عرصه بکارند حاضر فقط به ادامه نوشته های قبلی، متن بارچه ها را ترتیب نموده به اختیارشان بگذاریم. شما گشته از برنامه میرزاقلم ۲۲ سال را صرف پیشبرد برنامه رادیو صدای مردم نمودید پس لطفاً عامل موفقیت تان دربرنامه اخیر الذکر را توضیح نماید. - رادیو صدای مردم، برنامه ایست اجتماعی که نمیتواند بدون انتقاد مورد قبول واقع شود. من معتقدم که با برنامه های انتقادی کمی محتاطانه تر باید برخورد کرد، این درست است که عنصر اصلی و اساسی چنین برنامه ها را انتقاد تشکیل میدهد مگر بعد از انتقاد باید راه حل اصلاح نقیمه را نشان داد. به خاطر آن که در سال ۱۳۰۶ وقتی برنامه (رادیو صدای مردم) بقیه از صفحه (۷۰)

زنی با همسرش

ویکت نام

از خوشاوند ما دخترکی بنام ((گللی)) که حدود چهل تا چهل و پنج سال قبل در خانواده یک مامور محلی به فرزند ی پذیرفته شده و آنوقت پیش از پنج - شش سال همزیستی، در کاخ هیئت اطلاق در دستند ارم - از آنهایی که او را میشناسند یا میتوانند درباره زنده بودن یا نبودنش اطلاعی داشته باشند، بنام انسانیست تقاضا میشود تا در نستی های خود رایه ادرس ما ارسال دارند. به کسانی که محل دقیق فعلی او را بنویسند یا درباره مرگ او گواهی دهند، ادای سیاسی مادی نیز صورت خواهد گرفت.

((محمود یاری برادر زاده)) ((گللی)) گمشده ساکن (۰۰۰) ناحیه بالکاش ازمیر - به وکالت سایر اقربای نزدیک او (۰۰۰))

می کشید - مگر امکان دارد پیدا نشود] آقای من، من هنگامی که در گمرک استانبول رئیس هیات معاینه بودم، او را شناختم. حتی هیچ نمیتوانم فراموش کنم که در آن روزها، روزنامه نویسان بسیاری به سرگوش کارمندان گمرک می چسبیدند. به هر حال، بزرگرم به موضوع ((خانم اسمار)) در یکی از روزهای یک سخت گرفتار بودم، اطلاع می یابم رسید که یکی از مسافران کشتی ایکه از دریای سفید به بندر ما وارد میشود مقدار چشمگیری قاچاق از اروپا با خود حمل کرده است. خبر هنده نیز شخصاً در گمرک حضور داشت تا نمیدی چشمگیر خبر گزار او، از دستش نرود. ماهم از انجمله ماموران بیمرحه ای بودیم که نسبت نقدان ((روابط حسنه)) یا قاچاقبران، اکثر محمولات غیر مجوز را ضبط و رسا محصول میکردیم.

خانم شکلات
نوشته: عزیز نسیب
ترجمه: شفیق رمگانه

پیش از آنکه کشتی مورد نظر، به ساحل بعلیو بگردد، یک موتور تیز رفتار فرمزی از سوی شهر آمده. دم دروازه گمرک توقف کرد. همچنان، گویا به بدیر هموس گمرک نیز تیلیفونی هدایاتی رسیده بود. گفتم ((گویا هدایاتی رسیده بود)) بخاطر آنکه نام - تلفون کننده به عنوان ((ساردر ولتی)) از دیگران نرفته می ماند. بدیر هموس مارانزد خود خوانده گفتم: ((به خانم بتول که یکی از مسافران این کشتی است، موقع بیاد شدن اطلاع به هید که موتور دولتی منتظر اوست)) ما بحساب خود رسیدیم. کمی بعد کشتی وارد بندر شد. طبعاً برای اینکه عمل بازرسی به درستی انجام پذیرد، فرود آمدن مسافران از کشتی ممنوع بود. اینک در همان هنگام من به بتول خانم برخوردیم. گفتید خوشاوند شماست. آه بلی. عمه تاها ۰۰۰ ولسی خدا از سرجم ما بگذرد. چنین بانویی هر چند سال یکبار به دنیا می آید یعنی خانمی که موتور رسمی در بدخل گمرک منتظرش باشد. ما خانم بتول را با احترام لازم، از کشتی بیاد و به موتور دولتی سوار کردیم. بالا پوش پوست نفیس و کراواتهای آن جوش گرمای تابستان، خانم را امتیاز خاصی می بخشید و در یک نظر فعمیده میشد که از-

سفر اروپا برگشته است. خانم برای اینکه محصول گمرکی نه برداخته باشد، در بالا پوش پوست را که رویم پوشیده بود، از تن بدر آورده با چند انوار شامی دیگر مسافرتش که هم تول بکسوم سیست پشت سر را انباشت، در موتور جا بجا کرد. سپس رو بپا کرده دستور داد: ((بقیه لوازم مراد رستت نگهداری کشید. فردا کسی را دنبال آنها میفرستم)) ما بعد از ادای احترام در نیال موتور خانم بتول، به کشتی حمله ور شده به بازرسی دقیق و سرگش کتند. خود آغاز کردیم. البته، این بحال یک عنعنه در - آمده است که در کشتی وارد اروپا به وطن، خواه ناخواه اشیای قاچاقی کشف میشود. در - صورتیکه لازم دید، شود این وظیفه ما گمرکچی ها بود که بر برخی از آنها انگشت معاند بگذاریم، ولی من در تمام عمرم کشتی که اینقدر محمولات زیاد قاچاقی حمل کرده باشد، تا آنروز ندیده بودم. به حدی گش کتند بود که کلاه شعبده باز با کبوتر و خرگوشی که از آن بیرون می آورد، فراموش ما گردید. از یک جمعیه نسبتاً کوچک نقد رمال قاچاق - قی بیرون می آمد که میتوانست یک مغازه فیشن فروشی را بپر کند. آنچه از نظرمن تحسین بر انگیز و در رعین حال حیرت آور بود، این بود که تمام اشیای از نظر کمیت و کیفیت و حتی مورد استعمال تصنیف و تفکیک شده بود. حتی یکی از همکاران ما گفتم: ((با با آفرین برای این افراد (۰۰۰) حتی در گمرک ما اشیای به این نظم و نسق ترتیب و تنظیم نیافتند است)) بنظر می رسید که درین کارهای یک گمرکچی متخصص داخل باشد. زیرا تصنیف و تفکیک مشکلی صورت گرفته بود که یک یک با تعلیمات نام گمرکی ما تطابق داشت. فقط یک اشتباه در کار آنها دیده می شد: مطابق به حکم تعلیمات نام مواد محترقه نباید در جای نزد یک حرارت گذاشته شوند و لسی اینها امری های قاچاقی را در حواشی دیگه بخسار کشتی پنهان کرده بودند که این بگلی اشتباه است. فیروزین، لایترها، ساعتها، عطریات و زیر پوش ناپلونی خانم ها، همه در جاهای دقیق جا بجا شده بود.

همکار دیگروا بر سهیل تحسین گفتم: ((اگر چنین یکی از قاچاقچی های ما هر را، مامور تنظیم و تصنیف تحویلخانه های خود نسامیم، روزی در میان درم بر همی تحویلخانه هافرق خواهیم شد)) - یکی دیگرا ماموران ما از سوراخی که در یکی از اتاقهای کشتی کشف کرده و مشغول بیرون آوردن سینه بند ها، سینه های مصنوعی و حلقه های زلف ساختگی از آن بود، نقد رازین قبیل اشیای بیرون آورد که اتاق تاد هان بر شد ولی هنوز هم از آن - سوراخ سینه بند موی ساختگی خارج میکرد. خدای من! آیا درین کشتی معدن سینه بند وجود

دارد یا اینکه فابریکه مخفی تولید سینه بند در آن تعبیه کرده اند. خلاصه نقد راشیای قاچاق از سوراخ سینه های این کشتی بدست آوردیم که خود ما هم دچار حیرت وهم وحشت شدیم. کشتی بان اظهار داشت: - فیرومکن است این اشیای ازین کشتی بیرون - آمده باشد زیرا این کشتی مسافربری است در حالیکه این مقدار جنس را حتی سفینه های یکمدتی باربری نمیتوانند حمل کنند. بر شما این ها را از کجای کشتی خارج کردید؟ - از عقب کشتی. انبار عقبی ازین اشیای مالا مال است. کشتی بان گفت: - بهتر است دیگرجستجو کنید. از وضعیت پیدا است که هر چه بگردید بیشتر اموال قاچاق به دست خواهد آمد و چون کشتی ظرفیت حمل اینقدر وزن را ندارد، جا بجا فرق خواهد شد و آنکامسؤولیت فرق شدن کشتی را نمیتوانیم بعهده بگیریم. هرگز فراموش نمیکم که روزنامه های وقت نوشتند: ((تحقیق اینکه اینقدر جنس با این ظرفیت توسط چه کسانی قاچاق می شده نقد رجالب نیست کید انیم چگونه این خارقه صورت عمل گرفته است.)) در هر صورت، کشف اموال قاچاقی آسان ولسی شناختن قاچاقچید شوار است. زیرا از آشکار کشتی تا مسافران همه از خود سلب مالکیت میکنند و میگویند این اجناسی به آنها تعلق ندارد.

بگذریم آقا... راستی اسم شما چه بود؟ - محمود. آری محمود بی فرزندم. با بتول خانم اینک در چنین روزی افتخار شناسایی یافتیم. بعد ها وقتی کشفیات بعمل آمد که قسمت اعظم آن به بتول خانم تعلق دارد، بی کم و کاست به وی سپرده شد. از آنوقت به بعد در میان مسافرینی که از اروپا بر می گشتند، گاه گاهی با بتول خانم بر می خوردیم ولی چندی بعد دست حمایت سیاسی از سر خانم بتول برداشته شدند و نه تنها مثل گذشته هاموتیر مقام عقرب ایشان به گمرک نیامد، بلکه بنظر می آمد که از مقامات بالایی دستور داده اند تا وی را خیلی به دقت مورد بازرسی گمرکی قرار دهیم. ما بیچاره ها چه می کردیم؟ ما فقط مجریان دستوریم لایتر. آیا شایعات و افواها ت زیاد درین باره جریان را تغییر داد؟ یا اینکه بتول خانم از چشم مقام حمایت کننده سیاسی افتاده بود، این را نمیتوانستیم درک کنیم. کاروبار اداری ما تقریباً همه بدین سان طی میشود و استقراری از خود ندارد. یکبار می بینید دستور می رسد که فلان مسافر را بازرسی نکند، ناگهان امر می دهند که فلانی را از نیمه سوزن -

بگذرانید... یکبار اینطور باری آنطور... این که کار نشد. آقای من، برای تنظیم کار یک کشور، پیش از هر چیز استقرار لازم است. مامورین گمرک هم باید بد رستی بدانند که چه کسی را مورد بازرسی قرار دهند و چه کسی را نادیده بگیرند. تا اشتباهی در کارشان رخ ندهد. طوری نشود که درین بیخبری آنرا که باید مورد بازرسی قرار دهند ندهند و آنرا که باید بی چون و چرا بگذرد، تلافی کنند و کرده و ناکرده یکی شود. در یکی از همین موارد، بتول خانم بازم از سفر اروپا بر می گشت. بطور خاص امر داده شده بود تا - هر چه را با خود دارد بدقت بازرسی کنیم و حتی از - بازرسی دقیق بدنی نیز امانت داریم. بتول خانم در آغاز به فکر اعتراض افتاد ولی همینکه به جدیست موضوع بی برد، سخت شگفتی زده شد و فریاد زد:

خانم شکلات
نوشته: عزیز نسیب
ترجمه: شفیق رمگانه

خدا ی من: مگر حکومت عوض شده است؟ ایسن چه حرفهاست که میزنید؟ اگر تغییر می کرد؟ بیسی شبهه آگاه میشدم ولی من نشنیدم که حکومت تغییر کرده باشد. حکومت تغییر نکرد است. پس وزیر تغییر کرده است؟ - خیر خانم. - خوب، پس در اینصورت این کارها چیست که میکنید؟ آیا موضوعات تغییر کرده یا رژیم سیاسی عوض شده است؟ در واقع بتول خانم حق بجانب بود. ولی اصرار کرد بیس: - در هر صورت موضوع تغییر کرده و ما بازرسی میکنیم آقای من، به بازرسی آغاز کردیم. یکی از - همکاران جنس لطیف ما که مامور بازرسی بدنی بتول خانم بود، به استثنای جای که ناگفتنی است از تن و بدن او، معادل محتوی یک دکان زرگری مرورید و جواهرات بدست آورد. ما چنین نتیجه گرفتیم که بتول خانم از تغییر وضع اطلاع قبلی داشته و همین جهت در اخفای زیورات، تن و بدن را بکار انداخته است. در فیران مثل موارد دیگر

میتوانست بطور علنی وارد کند. بعد از کشف جواب - هرات از سفینگانهای بدنی، بتول خانم حالتی حیرت زده بخود داد و گفت: - واقعا حیرانم. هیچ یک اینها از من نیست. خدا یا، کدام فریاد به اینها را بدین اطلاع قبلی در سفینگانهای بدنی من، جا بجا کرده است؟ من در زنده گی خودم، زنی به زرنگی و هوشیاری بتول خانم ندیده ام. فرزندم محمود ی میگویند زنی زیبا عقل کثرت دارد ولی باور کنید که بتول خانم این قاعده مستثنی بود. مدتها ی مدید و دفعات مکرر کشتی های که به خارج رفت و آمد داشتند، مسافرت کرد. حتی یک دفعه که هیچ از یاد منی هم، در حالیکه اسوا ل زیاد قاچاقی از نزدش گرفته بودم در کمال خون سردی اظهار داشت:

هیچ یک اینها مال من نیست. می ترسم اینها جز اموال امدادی امریکا باشد که به کشور ما میفرستند. بازرسی گفت: - مگر اموال امدادی را پنهانی میفرستند؟ - امداد حقیقی طور پنهانی صورت میگیرد. نباید مردم بدانند که این نیکی و کمک از جانب چه کسی بعمل آمده است. یکی از دوستان خارجی وقتی منی ببیند که حال کشور ما چقدر زار است، با د نظر گرفتن اینکه لطمه بی به فرور و حیثیت ما وارد نگردد، خواسته این اشیای را رجعت آنها ی من مخفیانه بجا به جا کند. مگر این غیر ممکن است؟ محمود بی، اگر نظر مرا بپرسید بتول خانم برای مملکت نایده ی زیادی داشت مع الاسف بین ما ایسن ارزش او را دریافتند. اگر در هر سفر خارجه زیادی سه نفر خانم دیگرمثل او اشتراک کرده و اشیای گرانبهارا مخفیانه با خود می آوردند، مطمئن باشید که کشور خیلی پیش ازین روی پای خود ایستاد بود. فکر کنید آقای من، این زن بیچاره بدون یک بسول معرفت به تنهایی به سفر اروپا رفته و در بازگشت به ارزش صد ها هزار لیره اموال بشکورت وارد میکرد. دیگرجه میخواستیم؟ خانم، مگر ما از سالها به اینسو به این امید نه نشسته ایم که امریکا بیا قرض دهد، کیدت باز کند و کمک بفرستد؟ در حالیکه همین خانم بتول به تنهایی به همه کمک های امریکا برابر است ولی نگاه کن بجای اینکه چنین خانمی را تشویق و کمک کنند تا زود زود به امریکا و اروپا رفت و آمد کند، مانع مسافرت وی میشوند. خیر، خیر، عزیزم عقل ما هرگز به سرا بر نمیگردد. ما قدر شناسی نیستیم چه ها که در حق این زن بیچاره روانه داشتیم. در یکی از دفعاتیکه بازم اموال زیاد قاچاقی او را گرفتیم و این مورد هرگز فراموش نمیشود، بازم تکرار کرد: بقیه در صفحه (۸۹)



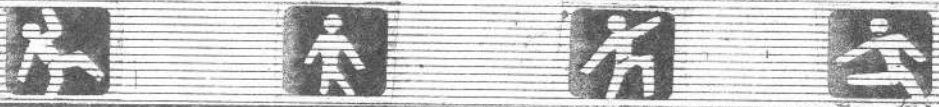
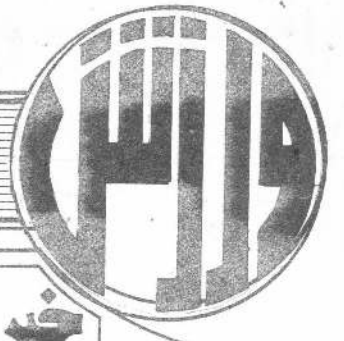
حالا که پرسیدید پسی بخوانید

نوٹ زلمی ژورنالیست راد یو۔ تلویزیون پاسخ میگوید :

او و منگل از صاحبہ بد می برند ، اگر نہ
ازانہا می برسیدیم *
- احمد سے یہ ہنرمند خوب کشور حال کجاست؟
- فعلاً منہیں تحصیل در خارج از کشور
اند *
- آیا روری رده آوردن اطفال ہنرمندان
ہم مدہ است؟
- نہ نیست ، عاقلہ مادری ویدری رول دارند *
سوسن ارزو:
- میگویند هنگامہ قبل از ازدواج در المان
د فلم ہا ظاہر می شد؟
- فلمہا پس بھر صورت ، اما آوازہ است
کہ در این روز ہا از احمد ولی طلاق گرفتہ است *
سید میرزا حسین:
- چرا فلم ہا افغانستان درین اوآوردہ
تلویزیون دیدہ نمیشود آیا تنہا فلم ہا خارجی
حق نمایش راد آرند؟
- منظور تان فلم ہا جدید افغانی است
ویامخواہید فلم ہا سابقہ را برای بار پنجم
ببینید *
یحیی نیازی:
برادر سولات بی مزہ شمارا پاسخ ناگفتہ
پاسخ می گویم *
لیلا ہاشمی:
چرا با نطان خوب با حامد نوری صاحبہ
صورت نمیگیرد؟
- منظور تان حامد جان است کہ تازہ در تلویز
یون اخبار می خواند؟
- چرا عبد اللہ فہیم ازدواج نمیکنند؟
- بہ خاطریکہ اکثر اطفال است و نمی خواهد
بدر اطفال نبود *
- مجلہ سہارون برای مردم ما است چرا عکس
ہنرمندان داخل راکم چاپ می کند؟
- چشم بخیل کور *
- چرا بعضی ہا با ہنرمندان و نطاقان
مرد حسادت می ورزند *
- اصل سوال راد ردل نگہ داشتہ ایس
و (دم) ان را برای ما فرستادہ اید
- اسد بدیع باکی نامزد شدہ؟
- با کسی کہ ہمراہیں عروسی می کند *



ف • ارزو
- چرا وحید صابری با علائمندان ہنر
برخورد خوب نہ دارد *
- منظور تان بیشانی ترسی است یا کانگہو؟
شکیلا غمگین و حمیدہ تنہا:
- احمد ظاہر در مجموع چند اہنگ در ارشیف
راد یو ثبت کردہ است *
- چہار صد اہنگ
- چرا در تلویزیون فلم ہا را جاس کھنہ
زیاد نشر میشود *
- درک و بالایی ، قرارداد با رساں را بردہ بود *
بابہ مد بین از خیر خانہ مینہ:
- چرا سیماترانہ ۴۰ دقیقه پیش از آمدن موتر
شان در ایستگاہ ارایس کردہ می ایستد؟
- می خواهد اوبداند کہ شمار روزہ ۴ دقیقه
در ایستگاہ سرویس چی می کنید؟
علیم نایق ہونیانی:
- آیا رخسانہ ہنرمند سابقہ نارزندہ است ،
اگر بلی در کجاست؟
- ا اطلاعات میرساند کہ زندہ و سلامت است
امادہ از وطن *
حیات اللہ مسافر محصل پ انجنیری پوهنتون
کابل:
- آیا ممکن است با نا شناس صاحبہ کنید؟
- بلی اما از طریق تیلیفون
د کیکہ فرغ متعلم الکترومیخانیت کابل:
چرا سیماترانہ تن بہ ازدواج نمیدہند
علت چیست؟
- عقل کہ ختہ شد ، انسان سختگیر تر
می شد *
- اعصابی ارکستر گل سرخ موہا با نوا رکدام
ارایشگاہ شکل میدہند؟
- نا یاد در سلمانی خواہران *
- چرا بعضی از نطاقان حین خواندن مطلب
بہ ان توجہ نمی کنند؟
- حافظہ نمان نویست *
ستورہ یوسفی محصل طب:
رحید امید راہ دیگری برای سھرہ شدن نہا -
نست کہ از لباس نرئی و رقم برک دانس استفادہ
کرد؟
- پس از چی استفادہ می کرد!
سھیلا عزیز:
- اسم اصلی نغمہ چیست؟



خبرهای ورزشی

سفر دوستانه و مسابقه جالب

تیم منتخب هاکی که جهت انجام یک سلسله مسابقات و تمرینات مشترک خانم اتحاد شوروی گردیده بودند دوباره بوطن بازگشتند. این تیم در مدت اقامت خویش یک سلسله مسابقات و تمرینات مشترک را با تیم منتخبه هاکی سمرقند و تیم جوانان سمرقند انجام دادند که برتیم های یاد شده غالب آمدند. همچنان در سایر مسابقات دوستانه و تمرینات مشترک، تیم منتخبه هاکی افغانی نتایج قناعت بخشی را بدست آوردند. نتایج ورزشی تیم هاکی خوب و عالی ارزیابی گردید.

تیم منتخبه هندبال پسران کشور، بنا بر قرارداد کلتوری میان کمیته دولتی سپورت جمهوری ازبکستان اتحاد شوروی و کمیته سپورت جمهوری افغانستان جهت انجام مسابقات و تمرینات مشترک، که چندی قبل عازم اتحاد شوروی گردیده بودند دوباره بوطن عودت نمود و اعضای تیم در مدت ده روز اقامت خویش مسابقات جالبی را انجام دادند.

طبق پلان مرتبه سال ۱۳۶۲ فدراسیون پهلوانی کمیته دولتی تربیت بدنی و سپورت جمهوری افغانستان مسابقات پهلوانی زیرسین مختلف که چندی پیش زیر نظر فدراسیون مربوط در دستند - بوم ورزشی کابل دایر گردیده بود پایان یافت.

همچنان مسابقات انتخابی تیم ملی پهلوانی کشور برای سال ۱۹۸۹ بتاريخ اول جدی سال ۱۳۶۲ در یکی از جمنازیم های شهر کابل دایر می گردد و برای هر گشتی گیر و کیلوگرام ((ادوانس)) داده می شود.



مصاحبه از حسینا حافظ

قانونیت در ورزش ضرور است

رأبیرامون بهترشدن ورزش در کشور چنین گفت: ((ورزش زمانی در کشور مایع بود حاصلی مینماید که قانونیت ورزش به میان آمده، حقوق ورزشکاران - اعاده گردیده و مسابقات ورزشی به شکل قانونی آن برآید اختصه شود که درین زمینه ها صرف ریاست المپیک میتواند حتی الامکان سعی وتلاش نموده و امکانات بهتری را برای ورزشکاران مهیا سازد.

نبودن قانونیت در ورزش و عدم وسایل ورزشی از قبیل میدانهای ورزشی، لباس وغیره ضروریات از جمله مشکلات عمده کلب های آزاد و سایر ورزشکاران کشور بشمار می آید که متأسفانه ریاست المپیک تاکنون متوجه چنین دشواریها نگردیده و نتوانسته است در زمینه به ورزشکاران یاری رساند.

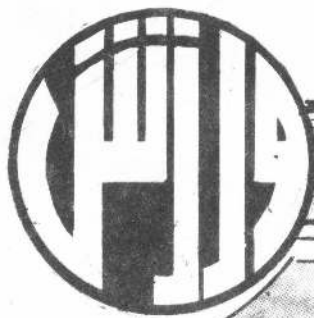
چنانچه البسه و اموال سپورتیسی ایکه از جانب کشورها به ورزشکاران کمک میگردد بدستور من ورزشکاران قرارداد نمیشود که این خود گواهی توجیهی مقامات بقیه در صفحه (۸۵)

کلب ورزشی آمود در جمع کلب های آزاد شهر کابل، نخبه ترین آن محسوب میگردد. این کلب در سال ۱۳۵۰ ایجاد گردیده و در آن زمان بنام کلب برق کابل شهرت داشت که صرف تیم فوتبال در آن شامل بود اما بنا بر تلافی هرچه افزون کلب توانست تا بازهای دیگر ورزش چگون (با سکیبال، والیبال، بینک پانگه و تلتیک خفیفه را) نیز در چوکات خویش بگنجاند و هم اکنون صد تن ورزشکار را در رشته های مختلف ورزشی بپوش نموده است.

از آنجا که بهترین ورزشیده ترین چهره های ورزش عضویت کلب آمود دارند بنا بر ورزشکاران آن توانسته اند که در عموم جام های ورزشی اشتراک نموده و موفقیت های رانیز نصیب شوند. چنانچه طی چند سال اخیر کلب آمود توانسته است تا در رشته فوتبال لقب قهرمانی را در سطح شهر کابل حفظ نموده و در مسابقات های دیگر نیز موفقیت های چشمگیر بدست آورده است.

یکن از مسولین کلب آمونظرش





تاجگذاری جهانی شطرنج



قبل از (سوویل) د و شطرنج باز بزرگ جهان ۹۶ مسابقه که صد ها ساعت را در بر گرفت با هم به د وویل برداخته بودند ولی چیزی که به مسابقه (سوویل) خصلست د رامتیک داد عبارت بود از مسابقه وی بودن بود ۱۱ مقابل ۱۱ تا تخته بیست و دو که صرف دو تخته سر نوشت ساز می توانست قهرمان شطرنج را تعیین نماید بخصوص که در تخته بیست و سوم کاروف موفق گردید بازی را به نفع خویش تمام نماید و به جلو تازد کاری کسپاروف بعد از مسابقه اظهار داشت: این تخته ترازیدی را بدید آورد که من مرتکب اشتباهات بزرگ گردیدم و بازی را با ختم ولی کاروف هیچ زمان مثل آنوقت نزد یک به برگردانیدن لقب قهرمانی بخود نر نبود و هیچکس هم به حقانیت پیروزی وی شک ندانست ولسی کاری کسپاروف توانست تخته بقیه در صفحه (۸۵)

مسابقه فاینل اخیر این د و حریف د ر سوویل هسپانیه یکی از پسر اضطراب ترین جذابترین و جالب ترین مسابقات ((تاجگذاری جهان)) شطرنج به قول یکی از روزنامه های هسپانوی بنام ((با پس)) در تاریخ شطرنج بوده است. هر چند از ختم آخرین مبارزه د و حریف مدت یکسال میگذرد ولی بخشهای نوراماتیک آن همین حالا نیز در جهان شطرنج مورد بحث قرار دارد. اولاف اندرسن شطرنج باز مشهور سوئدی اظهار نمود که کسپاروف و کاروف ثابت نمودند که امروز در جهان شطرنج حریف برتر از آنها وجود ندارد و آنها به صفت د و حریف سنتی در جهان شطرنج مبدل گردیده اند. همین نظریات را سایر شطرنج بازان مشهور جهان چون یوهان تایمن (هالندی) لایونز پورتش (هنگری) ویاس سریروان (آمریکایی) نیز تایید نموده اند.

د رسال ۱۸۸۶ نخستین مسابقه جهانی شطرنج د ایرگردید و در سال ۱۹۸۲ سی و سومین مسابقه آن از جمله هفتصد و بیست و شش تخته مسابقه شطرنج که در ایسن مدت بازی گردیده است یکصد و بیست آن مربوط به کسپاروف و کاروف میباشد. روبرقبات آنها از ۹ سپتامبر ۱۹۸۴ آغاز نهاد و در ۱۹ دسامبر ۱۹۸۷ اختتام یافت. چارمسابقه پیمم راگر مسایستر یا استادان بزرگ شطرنج با هم بمبارزه برداختند پس از مساعی خارق العاده و فراوان قهرمان سه مرتبه بی جهان کاری کسپاروف توانست برتری حداقل را بر حریفش زنده اش کاروف بدست آورد. بالاخره از جمله ۱۲۰ تخته بازی شده نتیجه ۶۰ مقابل ۵۹ به نفع کسپاروف میباشد که کاروف صرف یک نمره عقب مانده است. جالب اینکه در هر مسابقه آنها تخته نهایی به نفع کسپاروف خاتمه یافته است.

این صفحه را مردمان جوانان

مسئومیت حاملگی

نزد یکبه ۷ فیصد زنان حامله به افزایش سریع وزن، بندیده گی و بلند رفتن فشارخون دچار می شوند. اگر خانم حامله این تکالیف را دارد، در آن صورت مصاب مسئومیت حاملگی می باشد.

شاید علت این مرض تروشح بیشتر از مقدار طبیعی هورمونهای حاملگی و تشدید عکس العمل کلیه هانسیت به آن باشد.

محدود ساختن نمک در مواد غذایی از تشدید مسئومیت جلوگیری می نماید. اما در صورتیکه مسئومیت بیشتر گردد، مرض حالت اکلامپسی (Eclampsia) یا بحالت اکلامپسی خفیف تر بخود می گیرد که در این حالت تقلص عروق شریک در سراسر فعالیت های کبد و اعراض مسئومیت عمومی بوجود می آید. این مرض معمولاً کس بیشتر از ولادت و گاه گاه حتی پس از آن بوجود می آید. در حالت اکلامپسی خطر مرگ مادران حامله را تهدید می کند. کنترول قبلی مادر حامله و مراجعه وی به دکتر و ولادی خاصه هنگامیکه اعراض مانند بندیده گی و بلند رفتن فشارخون را احساس می کنند می تواند برای حفظ حیات مادر و جنین کمسک کند.

خانمها و آقایان! بیس از ازدواج خود را معاینه کنید

در خون انسان ماده خاص بنام عامل Rh (یکس پروتین انشی زی) وجود دارد که شناختن آن از اهمیت خاص برای ازدواج برخوردار است.

در خون انسان تاکنون سه نوع عامل Rh اصلی و بسیاری عوامل Rh فرعی شناخته شده است. آنهایی که در کربوات سرخ خون شان هریک از سه عامل Rh وجود داشته باشد، حالت Rh مثبت گفته می شود و اگر کربوات سرخ شخصی فاقد تمام انواع عامل Rh باشد می توان گفت که او Rh منفی است. قریب به ۱۴ درصد افراد سفید پوست Rh منفی بوده و متباقی Rh مثبت اند. در نتیجه طفل اگر مادر Rh منفی و پدر Rh مثبت باشد در بدن مادر ماده بنام آگلو تینون به ارت گرفته خون وی و بلاخره مرگ وی را میآید و سبب نابودی کربوات مثبت مادر Rh منفی معمولاً در مورد اولین فرزند Rh اولین طفل وی زنده می ماند و اما بعد از آن اطفال بعدی نمی توانند زنده بمانند. به دنیا می آیند و اما بعد از آن اطفال بعدی مراجعه قبلی به دکتر و استفاده از ادویه و فایوی تحت نظر این مشکل را حل می نماید.

ویتامین ضد تازایی

ویتامین ها مواد مغذی هستند که به مقدار کم برای انجام فعالیت های متابولیس (استقلابی) اعصیت لازم بوده و حجرات بدن قادر به ساختن آن نیستند. یکی از ویتامین ها که جز ویتامین های محلول در چربی می باشد، ویتامین E است که آن را بنام ویتامین ضد سترول بودن یا تازایی نیز یاد می کنند. با وجودیکه در باره این ویتامین اطلاعات مختصر در دست است، با آنهم دانشمندان معتقد اند که فقدان ویتامین E در حیوانات سبب استحالتهای حجرات بیضه شده و بدین ترتیب سبب عقیم شدن جنس مذکر می گردد. همچنین فقدان این ویتامین سبب تشکلاتی را نزد جنین هاگردیده و ممکن است سبب در اثر فقدان این ویتامین بوجود آورد.

ها رشد و نمو نیز دچار اختلال می گردد. منع هم آن حیوانات است و بصورت دوا نیز توسط دکتران توصیه میگرد.

اسرار تاریخ باستان

بقیه از صفحه (۴۱)

مونزولی په آوازو

د (۱۱) مخ پاتسې

اداري لپاره د هغه پرتوان خبري آتري کښي . اواز په عامه افکارو باندې د ملنډو وهلو امکان برابروي . خو زیاتره داسې پېښيزې چې اواز په هغه جا په خلاف شرحه کښي چې پخپله د هغې په خپرولوبيل کوي . د اوازي رسواکول د زياتې بانگي ترلاسه کولو امکان برابروي . د ساري په توگه . فرانسوا ميتران له هغه اوازي څخه چې د هغه په باډ هغه د جمهوري رياست له هماغه پېسل څخه موجود وه چې گواکي هغه د سرطن په ناروغي اخته دي . په بري سره خلاص شو . په دغه باب د دو مسالو سترنقش د رلود : لومړي هغه بولتن چې د شپږ وياشتو په اوز د وکي ي په منظم ډول فرانسوا ميتران د رښتيا په باب اطلاع ورکوله او د نوم د اجسې د جمهوري شپږ څخه طبع او توکي کول . د مثال په ډول هغه وېل : ((د دولت معينې مشران د پوره ناروغي څخه برخمن دي . معينې غوښتل چې ما هم په دغه لسټ کې شامل کړي . خو بايد اعتراض وکړم چې د پيرک داسې پېښيزې چې پرنجې (عظمه) وکړم .))

د هغو اوازو خبر ل چې د سياست په برخه کې خپري دي . د هغو د انتخاب محدوديت ثابتوي . د توپي په باب اواز له رواجسې او د ايي اوازو څخه گڼل کښي . معينې تاريخ پوهان بدې عقیده دي چې د توپي مفکره . د روسي ناروغي او ناقص فکري ودي نتيجه ده . زه باور لرم چې تاسې به له هغو اوازو سره چې د پټ لخواک او يا پټي ډلي په باب له اوازي سره چې په حقيقت د هيواد چاري اداره کوي مباحث شوي پاست . دا اواز د هغو کسانو علاقې وړ ده چې سياست ژوند د نانځکو د تياتر په شکل مجسم کوي . خلک داسې چې لکه په تياتر کې ژوند کوي او پخپله په خپل ذهن کې د بري شاتر . سپوري چې د هغې ترشاد هنرکسانو اصلي خبري شته دي . چې په صحنه کې په حاضر وکسانو لوبې کوي .

۰۰۰ موز هميشه پدې نظرو چې اواز - لنډه گمراهي ارحاق د دي چې بايد پيرزو هيره شي . فکروکاره چې د ډوله پيرو اطلاعاتو د رسايو پرمختيا په د هغې خبريدل ياي ته روسوي خو خطبضا ت خپل نزولي تگ لوري وهي . له هغو کسانو څخه چې پوهيزې هغو ته . چې نه پوهيزې . اوازي تل له راد يو . روميانو اولونيزيون سره موجود دي وي او د بشپړ ويني رسولي چې ټولنه ورته اړه لري . نقش ترسره کوي . پر اطلاعاتو تپاندي د کترول نشتوالی . د هغو کسانو يي با وړي رياروي . خود نوو لپاره داکار د انتقاد د نشتوالی . سانور يتوالي او د هغو اطلاعاتو د ترلاسه کيد و په مانادي چې با پيسد و ساتل شي .

فرانسوي ټولنوود دي پوښتنې په جواب کې چې داسې معلوميز ي چې تاسې د اوازو د موجوديت بلوي يا ست وويل : اوازي په ټولنه کې د کرکچ د له مينځه وړ لولپاره بروري دي . زياتره خلک په خپل ټول عمر کې پدې باور دي چې هغوي ته ټول څه نه وايي . کله چې زه سهار د فتر ته راسم او له خپلو همگانو څخه پوښتنه کوم چې څه نوي خبرونه دي . هغوي ماته هغه څه چې پرون شپه په ټوليزيون کې وونه وايي . بلکې هغه څه چې پرون شپه نه وويل شوي وايي . په هره ټولنه کې خلک په خپلو خيالونو نسبت هغه څه ته چې هغوي ته يي وايي . دغه دي .

اوازي کېدای شي د قدرت لپاره يوه وسله وي ځکه کولای شو هغه په اگاهانه توگه او د کم هدف لپاره وکارو . خو زياتره اوازي د قدرت د مقاومت وسله وي .

اپاگېدای شي ټولنه يي له اوازي وي .

کولای شو په قطعي توگه جواب ووايو چې نه . دا به پدې مانا واي چې خلک کولای وي سره خبري کول برېښي دي . او يا د اجسې موز په يوې پاکي او ساده ټولنه کې ژوند کوي چې ټول هره څه د يو بل په باب پوهيزې . د ټول خواصيت وي چې خراب څه پټوي او د پټو شيانو په باب خبري کوي . خو خلک د نيمگري تياروله موجود پټ څڅه خبر دي . يوازي په جنت او د وڼ کې يمني هغه بخاي کې چې هر څه روښانه دي او هر څه هرجا ته معلوم دي . اوازي نشته دي .

اوازي پورې شي دي . خو تاسې به دي . د اوازو د بندولو پورته وسيله د هغو په باره کې ويل دي . کله چې د هغوي په باب چپه خوله پاتي کښي هغه لازياتي حقيقي په نظر راځي خو په دوي چې په ښکاره اولغني ډول حالات وځپل شي او رښتيا وويل شي . کله چې واقعيت تغير وکړي اوازي هم بد ليکي . غلټيت د زياتره اوازو د له مينځه وړ لولپاره لاره ده .

مها بهارتاکه پارينه سه هزار ساله دارد . از سلاح هاي مرگه زا - سخن ميواند گرچه براي انسان امروزه تصوير انفجاران شگفت انگيز نيست .

انجا گفته ميشد که (گلوله هاي درخشان واري از دود به هوا پرتاب گرديد) . (برانق) ظلمت جا در افکنده) . (اخگر بيدون) دو در هم جا توده شد) - (تمام نوري قهار طبيعت را خشم فرا گرفت ، توگوي آفتاب راه خود را گم نموده است ، کائنات را گرمي فرا گرفته ، همه جا يرتب و تساب است)

د رهند اين اسلحه را (سلاح برهنه) و در امريکاي جنوبي (ماشاک) مي ناميدند بعضي از کاوشهاي باستان شناسي دال بر استعمال اين سلاحهاست که انرا ميتوان محک دانست . د يوار هاي قلمه دن دامک وو اکوس در ايرلند اثرات حرارت بلند را در خود حفظ نموده اند و اين اثرات در قطعات وکلوخ هاي سنگ - خارا که د يوارها از ان امارت گرديد بودند پدې ميشود . سنگ خارا فقط در حرارت بيش از ۱۰۰۰ - درجه سانتی گراد ميتواند به کلوخ مبدل گردد .

شايد د رابن محل سلاح با - ستان استعمال گرديد به باشد و يا در اسياي صغير د رياخت - هيتي ها که بوسيله حرارت فوق العاده بلند مضمحل ميشدند گرديد به است و ياد رنج هاي - مرتفع با بل (همان برج نرسود کسي که حضرت يوسف اوريا نيا گذار برج هاي با بل ناميد کسي فرورخت است) هنوز سوال - موهوم است .

انسان هوانوره :
د رسال ۱۸۹۸ ميلادي سدل قد يمي مرغ برنده يا (مرغ فرعون) که پيشينه د ونيم هزار ساله د است از مصر بدست آمد . زما - نيکه کا يي بزرگ بدل تعيه ديد ش . معلوم گرديد که مرغ فرعون تمام امکانات را که در هوا پيسا ها يي مونتور ميانشند رخسود داشته است .

روايات د باره (الله هاو قهر - مانان که توانندي بلند شد نيه هوا را بوسيله (هرايه هاي بالدار) داشته در حاسه هاي مردمان جهان زياد موجود بوده است . مثلا در (ويداي) حتي دل نهاروزه هاي مخصوص (اويانا) و (اتيمه ترا) که مفهم د سنگ برنده را بيان ميدارد موجود است که رها بهارتاکا کاپت بد يي شرح امده است (هرايه هاي اساني مي درخشيدند به مثل آتش در

شمالی قطعات فولاد پين را پيداي نمودند که ۲۰۰۰ سال قبل توليد گرديد به بود در حالیکه بنظور استحصال فولاد کوره هاي داري حرارت ۱۰۰۰ درجه سانتی گراد ضرورت است و ياد ريقيره سردار نظامي چيني زو . جو (۳۱۶ - ۲۶۵) قبل از ميلاد دستکاري هاي نفيس نقشونگار شده از مواد فلزي موجود است که بر اثر طيف وسيع از تجزيه و تحليل ثابت گرديد که مواد مذکور داري ۸۵ فيصد المونيم ميباشد . بالاخره به هگان مبرهن است که المونيم در سال ۱۸۰۸ کشف گرديد است .

اپاگشنيه انسانها مخفي نگه داشته شده است . نيوتن عقیده داشت که : ((دانشمندان بزرگ ادهاند دارند که جهان ناقد اسرار نيست ولي بايد دل طبيعت را گرايد و اسرار انرا بيرون کشيد تا جهان را از خطرات بزرگ وارهيدي))

عده از روشنگران باستان - تلاشي ورزيده اند تا انسانانده - پيشنهاد امکان دستيابي به اسرار نيابد .

مثالهاي از اين اسرار مخفي و علم انسان امروزه را ياد اوريوشوم . در سال ۱۵۸۵ امپراطور روشنگر روم رودلف دوم تحفته گرانبهايي دست نويس دانشمند بزرگ قرن ۱۳ ميلادي يهود جرمني را در يافت نمود که بشکل شغرفرسي قابل توضيح نوشته گرديد به بود ممد تا د در ان کشف تيليفون گادي متحرک د سنگه برنده وساپير اختراعات انحصار يافته بود که صفحات دست نويس ان ۲۰۴ ورق را احتوا مينمود و هيچکس اسم از رياضيدان ، تاريخدان ، منجم و حتي شغرفرواني نظامي نيميز موفق به خواندن ان نگرديدند .

ويا چگونه معمار اهم توانسته است د اممار اهم فاصله زمين و آنتاب را مطلقيت د هند بعقيده د يود منجم فرانسوي ارتفاع اهم (۲۰۸ - ۱۴۸) متر است همان فاصله وسط زمين و آنتاب اگر د حالت اصغري زمين فاصله ۱۴۷ - ميليون كيلومتر د راضي ۱۵۲ - ميليون كيلومتر باشد حد وسط ان ۱۴۹۵ ميليون كيلومتره تقریبا معادل ارتفاع اهم است در - حالیکه اين فاصله را کوبرنيسک ۹ ميليون كيلومتر و کيپلر ۸ ميليون كيلومتر تصويري نمودند .

سلاح ه هغوي غلطي خدا ايا انسان باستان قادر به سلاح هاي مخرب بوده است ؟ در حاسه هاي هند باستان

د اکترو رو به مریض کرده گت:
آیا خودت گنگه استی؟

مریض:
بلی د اکترو صاحب، من گنگه
استم.
فرستنده: عبد الجبار عزیزی

میهون

مرد مستی نیمه شب
وارد میخانه شد. عده درد ست
چپ و عده در سمت راست
نشسته مشغول نوشیدن شراب
بودند.

مرد مست که از همان نگاه
اول از حاضرین بدنش آمده بود
با صدای بلند گت:

ای خرس های که طرف
راست نشسته اید وای میهنهای
که طرف چپ نشسته اید، سلام!
درین میان یک مرد قوی هیگل
که طرف راست نشسته بود باقیان
بر اثر خسته بلند شده جلو آن شخص
ایستاده گت:

خوب چشمایت را باز کن و ببین
که من خرس نیستم.
مرد مست بدون آنکه خودش
را ببازد جواب داد:
خوب، اگر خرس نیستی، برو
به طرف چپ بنشین.

فرستنده:

فلام حسین هزاره تاتاری

باد سپلین

روزی یک معلم، در ضمن درس
به شاگردانش گت:

کی میخواهد به بهشت برود؟
تمام شاگردان دستهایشان
را بلند کردند بجز از احمد.

معلم رو به احمد کرده پرسید:
چرا تو دستت را بلند نکردی؟
احمد جواب داد:

معلم صاحب، مادرم به من
گت است که وقتی از مکتب رخصت
میشم مستقیماً به خانه برم.
فرستنده: پروین خداری

عذر بدتر...

مردی ضمن احوالپرسی از -
خانم پرسید:

راستی حال مادرتان چطور
است؟

بعد از چند ثانیه یادش آمد
که مادر این خانم چند سال
قبل فوت کرده است.

برای اینکه حرفش را اصلاح
کرده باشد گت:

ببخشید منظورم این بود که
آیا مادرتان هنوزم در همان
قبرستان است.

فرستنده: ناز نهی

درد دل

مردی برای دوستش درد دل
میکرد:

بلی، زنده کی جقدر عجیب
است. من ولپلی مدت ۲۰ سال
در کنارم با خوشبختی زنده کسی
کردم. اما آنسوس که در یک چشم

بهم زدن همه تلم شد.
دوستش پرسید:

چطور تلم شد؟
اولی آهی سوزناک کشیده
گت:

هیچ، بعد از آن با هم عروس
کردم.

فرستنده: شفیقه نوری



دانشیار

به هر سو بنگری...

خوشا حضرت سرای کابل و دامان کهمارش
که هر ساعت گرانسی میکند نرخ با زارش

ز نرخ بی ثبات سایر اشیا چه میروسی
که شوخی میکند با مشتری حلوا و آچارش

همه اشیا فراوان است اندر مندوی لیکن
خریخته پیرنه و خالی شود جیب خردارش

نیمه اسم ز ریخت هوتلش، لیک اینقدر دام
که بعد از صرف چون اشتر بپاید کرد نشخوارش

نه تنها لذت کلم از طعام هوتلش رفته
پرسیده رنگ و بو روزه از چای سسوارش

تعالی الله ز چالاکی وین باکی قصابان
بپاینگر که نادانسی چه نیرنگست در کارش

به هر سو بنگری جنگ تینگی و ترافیک است
از این سری کلاه گشته، از او افتاده دستارش

حساب کود بار کوجه هایش را کی میداند
دو صد بهول کفانات است در هر گوشه شارش

خداوند احوما میران شاریالی همد رحله مصروفند
ندانم این سروسامان کی بخشیده به با زارش

ارسالی: اسد الله بدیع

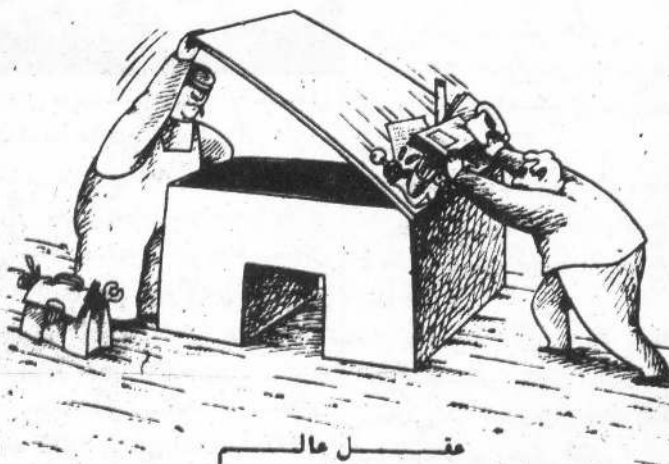
انتقام

شخصی به يك رستوران است
داخل شده به صداي بلند برسيد
حسن گيست ؟
هیچ کس جواب نداد .
داخل رستوران د بگرشد .
باز به آواز بلند صدا زد :
حسن گيست ؟
باز کسی جواب نداد .
به صداي بلند تري برسيد :
حسن گيست ؟
بالاخره یکی از مهمانان
گفت : من حسن استم .
شخص اولی يك سیلی محکم
به روی آن شخص نواخته از
رستوران خارج شد .
همه مهمانان خندیدند به وي
گفتند :
او برادر، آنرد بروست
سیلی زد تو هیچ چیز نگفتی
چرا ؟
آن شخص گفت :
من هم دلش را کاهاندم
همه پرسیدند : چطور ؟
گفت :
به خاطرکه من حسن
نیستم .
لیلا فرصت و شکيلا صدیقی

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰

ساليکه نيكوست از زمستانش بید است .
♦ ♦
اگر گل نیستی ، خار باش .
♦ ♦
اگر دنیا را آب بگيرد ، واسطه دار را تابند
پایش است .
♦ ♦
مُشك آن است كه خود بسويده نه آنكه راديسو
بگويد .
♦ ♦
شنیدن کی بود مانند خوردن .
♦ ♦
ماهی را كه هروقت از آب بگيري ، نه تیل است
نه برقی و نه چوب .
تعبه كننده : نوريها واحدي

بازهم ضرب المثلها مطابق به شرایط



عقل عالم

ازواژه نامه میرزا غم شریک

سل : آنچه که بجای
آب ، از دهنش هوامیاید .
حلم : کلب ورزشی
سرك خياه : محل تان بی رانی
دورستان :
تنگر : خواب در پشت میرز
نعمه :

گیمول : بوشی که میان
آن آرد و میوه نخود باشد .
تعبه كننده : اسمعیل برهان

بازهم مثلا

روزي ملا نصرالدین داقتیل
یاضی شده نوزع کرده کندن سب
در همین لحظه یاضان آمده گفت :
حجالت نیو کنی که سبب هارا -
میکنی ؟
ملا بلافاصله گفت :
چرا بیراهن زنت کوتاه است ؟
یاضان جواب داد :
این گپ را بیان گپ چی ؟
ملا گفت :
برو برادر ، از گپ میخیزد .
فرستنده : هاله اکبری

- چرا بعضی موترهای گلپوش
مروسی ، نمبر پلیت های موتر را
نیز با گل می پوشانند ؟
- بخاطریکه معلم نشود ، موتر
دولتی است .
خیر احمد همزم



شهبید الجبر

درین مکتب مسلمانان شهید از دست الجبرم
مریض ساخته این مضمون ، روده طاقت و صبرم
توان عمر میباشد تماماً اکسود لتایبش
معلم آنکسی باشد که حق، جنت کند جایبش
کجانم نمره میدهد اگر انتم به باهاپیشش
اگر یک منفی مثبت شود هم گیرد چلیباپیشش
♦ ♦ ♦
هر که رانا امیدي های دنیا میکند
این غریب بنوا را اکسس و دلنا میکند
A و B زیر جذوم کرده و گفت جان نخواهی بود
گفتش پسروا ندارد لیک بهجا میکند
فرستنده : یکی از شاگردان لیسه رابعه بلخی



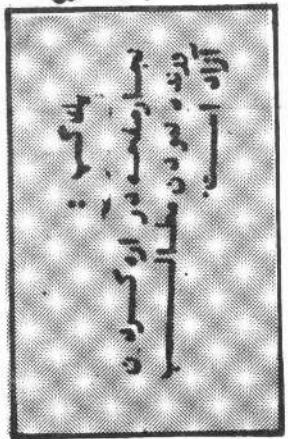
عشق رادیویی

گرمند د خترکی بود زیبا روي خوش سرشت .
 از دود مانی شریف و امیان ، مال و منال به شماري فراگرد خود د اشتهی و خدم و حشم فراوانی در حرمت او خدمت او را کردی .
 راهی لبین قصه نه از زمانه های کهن گوید ، بل چند سال واندی پیش که از تلویزیون فقط نامی بود ولیک از راد یو وجود ی؟ مرض و طولی .
 د خترک رانیز راهی یو گ کسی بودی و ذوقی ، که همیشه از حضور د راجع حرمسرا اباوریدی و خود راد رگوشه گکی ازلم تا شام مشغول د اشتهی و کیف بردی ، چرونانکه اندر آن سنین هرکسی راجنین اتفاق بیافتادی و مشغولتی د ستیاب گردیدی .
 هرلم و هرشلم برنامه ها راد نبال کردی و بسندیده پارچه های چه منظم و منشور نبشستی و ثبت کردی .
 از همه پیش او را علاقه مندی بیافزودی بایک نطق خوش آوا .
 همه برنامه ها کان نطق راد ران راهی بود و کارکی به شادی بشنیدی و لذت بردی و بدان -
 چنان د لبسته شدی و خوگریدی که کست هاهمه مالامال از آن آوا شدی تا حدی که هرگاه برنامه پی از آن نطق در راد یو میسر نبود ی از آن استمداد جستی و هطشش بنشانندی و هم آرزو کردی کسه ایکش ، او رانیز راهی بود اندر راد یو تا خود نمایاندی .
 د لبستی بد انجا کشیدی که د خترک بر سفح نبشستی و طعام لذیذ خوردی و آرزو بردی تا وی را کنار بودی . تار سدی میسر گشتی و سپس لقمه پی بخاطرش فروریدی و یادش گرامی د اشتهی . القسه کاربرد انجا کشیدی که بدستکار تکمی تهیه دیدی اندر لفافه پی زیبا باشاخه گل آد پنش بستنی و در آن نبستی که تحفه ناقابل

بیرون شتافتی و رسول تحفه کک امیان زاده بسپردی و بازگشتی .
 د یگر بار نیز حال بد بین منوال گذشتی و اضافه بر آن پوشیدنی گکی ضم لفافه بد انجا رسیدی . بار سوم باز بدان منوال لفافه راشیشسه مشک همراهی کردی تا آنک از متاع فراتر شدی و به سکوا نگشتر رسیدی کان نطقک شادمانه گشتی و خوشنودی نهزودی .
 القسه د خترک تا ب نیاوردی و روزی گیسو بر بستنی و بدید اران نطق شتافتی .
 همینکه بدان نزد یکی رسیدی از موتر پیاده گشتی و با چند گام خود بان درگاه رسانیدی .
 از قضا که نطقک خود یکسار د روزه ایستاده بودی ، تا آن زیبا روی بدیدی سگرتک از لب پیس زدیدی و گامی به جلو نهادی .
 د خترک چو آن مرد ک بدیدی احوال آن نطق گم بیرسیدی و جویایش شدی .
 نطقک با قندکی کوتاه ، چهره نازیب و سرکی پی مو ، خود را بدان د خترک معرفی کردی و احترام بجا آوردی .
 د خترک که آن هیولا بشنناختی ، چشمش سیاهی گرفتنی و حالش بهم خوردی ، لحظه گکی ساکت ماندی و هیچ نکفتی .
 لحظه بعد رخ بر تافتنی بی درنگ به مورتک سوار شدی چون تیری از آنجا بگریختی و به قفا ننگرستی .
 نوشته : همایون مجید



بدون شرح



از شمس تبریز

وزیر گت :
 هزار دینار بستان ، و این حرکت که شنیدی باز مگوی .
 هزار دینار بستان ، گت :
 بد اند این بد که وزیرها کرد ، من رها کردم .
 ارسالی :
 سحر گل موسوی زاده .



فرستنده : هما نیک سپهر

واقعه جالب در سرویس ملی بس

سرویس ملی بس به یکی از ایستگاه های شهر رسید و مردی که بکس بزرگ در پیلومات رابا خود حمل می کرد و سنش در حد ده هشت سال بود به سرویس ایستاد بجزرد بالا شد ن جوان پانزده شانزده ساله که کتاب های مکتب روی زانویش بود ، از چوکی برخاست ، مرد - تازه راکب متوجه شد که جوان می خواهد از جایش برخیزد و چوکی را برای او تخلیه کند . با عجله خود رابه اورسانید و دستش را روی شانه او گذاشت و با فشار آورد و - بچه جان ، جای ت را برای من تخلیه نکن .

پسر جوان خواست چیزی بگوید ولی مرد مجالش نداد و ادامه داد بچه جان تو هم حق داری از چوکی سرویس استفاده کنی که گذر شده ازین ، جوان های ما باید با آرامش تام تحصیل کنند و خستگی مانع تحصیل شان نشود و . . .

خلاصه مرد برای سه چاره قیقه

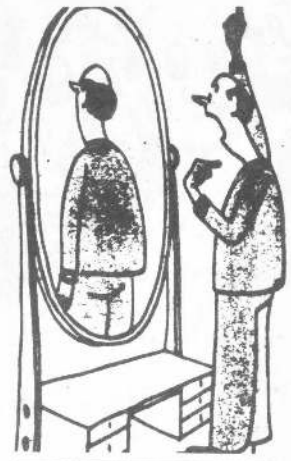
تمام لکچر داد . پسر جوان - خواست د واره برخیزد و چیزی بگوید ولی مرد د واره به شانه اش فشار داد او را بجایش نشانید و گفت : جوان عزیز ! تو نمی فهمی که از جان و دل حاضر د در برابر راحتی تو استاد د بدانم و از راحتی خود بگذرم و گذشته از ان من مثل تهنج برادر دارم و همه را مثل اولاد هایم دوست میدارم و تو را هم مثل فرزندم میدانم . پس هیچ پدری به زحمت فرزندش رو دادرنیست . و از همه مهمتر شما میوه آینه و عصای پهری ما استید . . .

باز جوان خواست اعتراضی بکند و چیزی بگوید که مرد اینهار با قدری خشونت او را بجایش نشانید و گفت : اولاد گلم ، تو آرام آرام حوصله ام را بر سرم میسوزی گتم احترام لازم نیست و من به چوکی نمی نشینم و تها از اصرار احمقانه می کنی . خوب حالا که زیاد اصرار می کنی پس فقط بکس

مرا بهشت بگیر بس . ملافاصله بکمر راروی زانو ن جوان گذاشت و د واره به لکچر خود پیرامون وظایف و چگونگی پرورش جسمی و روحی و خستگی های جوانان و فراهم آوری زمینه های راحت و صرایی زندگی آرام آنان ، ادامه داد و سرویس همچنان ایستگاه به ایستگاه به سوی سرمنزل مقصود پیش می رفت .

جوان برای آخرین بار خواست برخیزد و چیزی بگوید که دست - مرد با خشونت روی شانه اش فشار آورد و مابسی حوصله گی گفت : او بچه کب فغم طاقتم طاق شد اصلا متوجه ام که نمی کنی ولی باید بفهمی که . . .

پسر جوان با عصبانیت و دل تنگی فریاد زد : کاکا جان این قدر - فلحفه گوئی را بس کن و ضرورتها احترام فکرت کو . می فهمی من پنج ایستگاه از مکتب دور شد ام .

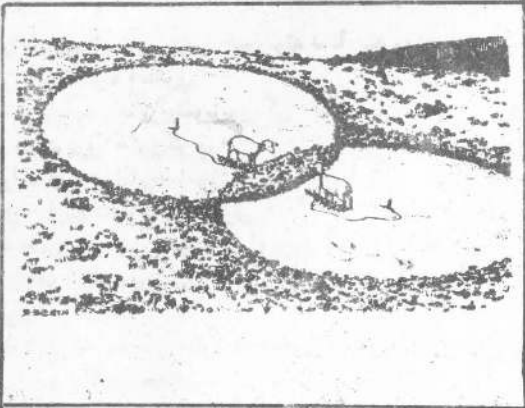


عید یهودیان

هتلر مانند بسیاری از افراد به مسایل فالبینی عقیده داشت و اغلب به نالبین ها مراجعه میکرد . روزی از یک نالبین پرسید : میتوانی بگویی در چی روزی - خواهم مرد ؟ نالبین جواب داد : شما در یکی از عید های مردم یهود خواهید مرد . - در کدام عید شان ؟ - آنرا نمیدانم . هتلر فریاد زد باخشم

اعلان

اداره راد یوتلوزیون به اطلاع تمام ((بچه های)) فلم های هندی ام از بزرگسالان و نوجوانان میرساند : از آنجاییکه در ساجاری فلم های شب جمعه تلوزیون را محترم راجیش کهنه قرار داد نموده ، بنا آنهاییکه علاقمند اند سال آینده فلم هندی روزهای پنجشنبه را اجاره کنند در خواستهای شان را از همین حالا به اداره فلم های راد یوتلوزیون بسپارند . در غیر ان حق شکایت را نخواهند داشت .



گفت : باید بدانی و حتماً برایم بگویی نالبین که خود را ناچار دید آهسته گفت : روز عید را نمیدانم ، اما همین قدر میدانم هر روز که شما میسوزید ، همان روز برای یهودیان عید خواهد بود .

ارسالی : مهستی سروش



عجله برای رفع تشنگی





څه ليدلې لي څه اوريد

د سجاد هفتي

هفتي وال
پنځ

کچکول خان : په دغو کتاه کاروسترگومي وليدل چې د نونونو پيوسو له کتابونو د سوداگرو ي جوړ ولي ، خود درسي کتابونو د نشتوالي له کبله ي په ټولگيوکي زده کوونکو ته نوځه ورکاوه .

جسبول خان : په دغو کتاه کارو غوز ونوي واوريدل چې : يودانه پخه خښته په اته افغاني ده ، که رښتيا هم داسي وي ، نو د کور ودا نول څه چې څوک يوه مرقابچه هم نه شي ودا - نولا ي .

کچکول خان : په دغو کتاه کارو سترگومي وليدل چې له کورونو څخه او کتافات را ايستل او د پليو په لاره کې ي اچول ، خوشل د پرض قدمه هاخوا د کتافاتو ضد وق تش تور پروت و .

جسبول خان : په دغو کتاه کارو غوز ونوي واوريدل چې : د کابل پسه بشارکي يو بوتل کوکاکولا په پخه د پرض افغاني ده ، که رښتيا هم داسي وي ، نو د پنهلس افغانو اعلان د پخ له پاسه ليک وچې اوس د وخته ويلي شوي دي .

کچکول خان : په دغو کتاه کاروسترگومي وليدل چې د واده په کارت کې ي ليکلي وو : د هويل ادا ره د ماشومانوله راوستلو معذرت غواړي ، خوله هري ښي سړه دوه او دري ماشومان راغلي وو او د واده فضا ي په کوچوکي د کافد پزان نيولې په فضا يده له کړي وه .

جسبول خان : په دغو کتاه کارو غوز ونوي واوريدل چې : د سباوون مجلسي د پنجاړه په هتي کې د تنگه پوس سودا ترڅنگ يو پوټوکري طنز د استانونه هم پلورلوته وړاندي کيږي ، که د ارښتياوي نو د هتي بازار به نور هم تولد شي .



يووازي پني هيله

له يو مستر څخه مې وپوښتل چې په ژوند کې څه هيله لري ، هغه په جواب کې وويل : زما يوازي هيله د اده چې لاري بندي شي .

له يو صاحب څخه مې وپوښتل چې د غوښ پلورلو په وخت کې څه هيله لري ، هغه په جواب کې وويل : زما هيله د اده چې د زار ه اوي غوښ د غوس د غوښتو په نوم تيري شي .

له يو مغاره لرونکي څخه مې پوښتنه وکړه ، چې په ژوند کې ستا هيله څه ده ، هغه په جواب کې وويل : زما يوازي هيله د اده چې ليلاس او وطن اجناس د خار - جي کافد پېچو اجناس په نوم وپلورم .

د کوش له پوهنيزال څخه مې پوښتنه وکړه ، چې ستا يوازي هيله څه ده ، هغه په جواب کې وويل : زما يوازي هيله د اده چې د کوش ماشومان د خپلو ميندو د ستکولونه او د پلرونو جيو نه ووهي .

د پوټوکري طنز

يو تن : ولي راد پوي او تلون پوي خبرونو ته د نارينه رو په نسبت ښي پير لیکونه استوي .

بل تن : د ادمک چې په راد يواوتلون پويون کې خبري پيري دي او - ښي هم پيري خبري کوي .

يو تن : دا ووايه چې د ښاره شيد وپلورن پيوکي اوبه به شيد وکسي گډوي ، او که شيد ي په اوبوکي .

بل تن : ښکاره خبره ده چې شيد په اوبوکي گډوي ، دمک چې لسه شيد وڅخه اوبه پيري وي او اوبه يوازي په شيد وخر رنگ ورکوي .

يو تن : ولي د کابل په ښار کې د تل په صحن او پوموتر او د سپند په ناولو او بو ترکاري مينسي .

بل تن : د ادمک چې ترکاري په گڼه کې مې او گڼه په موټر کې چې په دې حساب له ترکاري څخه موټر مهم دي ، او بايد د تل په صحن او پوميناهل شي .

يو تن : د اروا په چې د پير لودي پخوونکي مهارت په څه شي کې دي .

بل تن : د لودي پخوونکي مهارت په دې کې دي چې له تياره څخه څانه لودي راوباسي او په دې ډول د لودي وزن لسو پ ونيسي .

يو تن : وايي چې : کلال په مات کډولې کې لودي خوري ، اوس دا ووايه چې ولي ي په روغ کډولې کې نه خوري .

بل تن : دا خبره دمک چې مات کډولې څوک له هغه څخه نه اخلي .

کرايی ویستان

طنز

خوبه زره کی بی د نازری د اوز د و اوسکلو ویستانویه باب کلک—
رخه لره.

شهنازی به چی هرخوبه خیلو ویستانوکی ز منخ وهله او به فور و
به بی فور ول نه اوز د بدل د هغی ویستان د نازری د ویستانو
به خمیرنم او باسته نه وو بلکی د شگانه دغشویه خیر کیژ اوس نمکه
وو هرخموره به چی اوز د بدل د هومره به بی مزی کیدل
کومه ورخ بی له نازری خخه پته د یوی بلی خورلندی به مشوره
د نبار په یوسینگارخای (ارایشگاه) کی خپل بېراوچر ویستان قیچس
کړی وو، اوبه ناخایی توکه دغه قیچی کړی ویستان ورسره پسه
وسپیدل کله به چی شهناز او نازری په لاره کی جبره روانی وی
نو هوانانو به د پخوا په خلاف د ومره نازری ته نه کتل لکه شهنازی
ته به بی چی دخوند لاری تیولی .

اوس نو د شهنازی رخه د نازری زره ته ولویده . خوب بی له
سترگو و الوت او شپه ورخ په دې فکر کی وه چی خنکه شهنازی ورخنی
د نظر بازو سترگی وار ولی ، اوبه کوم طلسم بی میدان ورخنی وگاڼه .

نازری د شهنازی دغه لاسبری د سینگارخای په قیچی کی ولید .
نوخکه بله ورخ سینگارخای ته لاره او خپلی ورخنی زلفی بی په
بیخ کی قیچی کړی . د ویستانوله قیچی کولوسره نازری تردی حده
بدرنگه شوه چی په لومړی نظر لید لو عبدال ورخنی په کوچه کی مخ
وار اوه . د هغی په جکی او پنگری تن پورې تر رکی اولندو ویستو
سرداسی بنه ورکړه ، لکه د پنگر قولنکی چرگه لکی چی به بیخ کسی
پوته ویاسی . په هماغه لومړی ورخ د کوخی شوخو هلکانو د هغی په
لغبر سر پورې د گنجی نوم ونیلاوه .

نازری په خبله هم په خبله اشتباه پوهیدلی وه . نوکه چی کله
له سینگارخای خخه کورته لاره او په هنداره کی بی خان ولید .
نوله خپلی خیری نه ویریدلی وه . که هرخوبی به خیلواوز د ویستانو
یسی د مخ فوندي د افسوس لاسونه وروړول . گته بی نه کوله د هغی
سرخه د ورشویتی نمو چی بیرته دې به یو فصل کی ویستان ورباندې
راسمورشی . خلور بنه کاله په کاروو چی بیاید د نازری قیچس
شوی ویستان زلفی شی . او د عبدال فوندي هوانانو زره ونه دې پکسی
رابنکیل کړی .

هغه مورزادې گنجی نه وه . اونه هم د کومی ناروی له کیله
گنجی شوی وه . یو وخت می په یاد یزی چی گتو او اوز د ویستانو
به بی له نری ملانه لکه د تورو بنامارانو په خیر غمیزي تاوولی . تل به
بی خپل اوز د ویستان د شاله خوا فوته کول . اوز د وزلفسو
کود به بی لکه اوز کی جارو په ملا هاخواد یخوا سپریدله . د زلفسو
په هرتاری د عبدال فوندي د کوخی د هوانانو زره ونه زره ندو عبدال
چی د سخلی تورو یوازی زوی و اوشل کاله کوندون بی ورته کړی و
تل به بی د نورو حملیا نوترخ کله کله د نازری په هکله ویل چی :

د جایی نوریدن خوشیزي
زما بی خویندې د اوز د وزلفوتالونه
که نازری به په لاره روانه وه . او د شاله خوا به دې ورته وکتل
نوحستا بی زره د رخنې د زلفویه لوموکی بند اوه . خو سخامخ د ومره
بنکی نه وه . سترگی بی فتی وی ، خوراوتلی او د مخ به تناسب یو
خه ویروونکی وی .

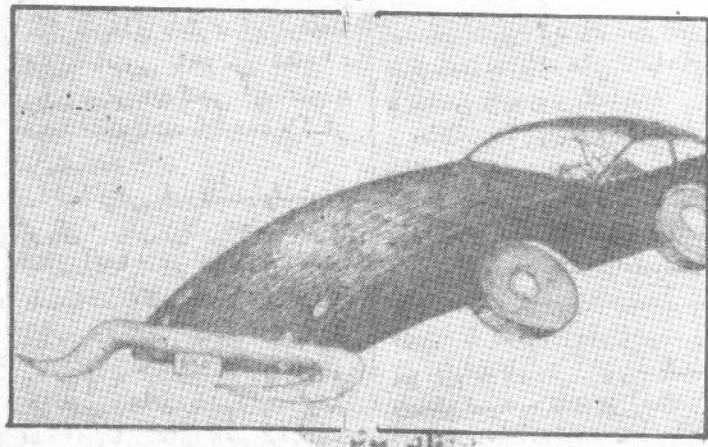
پوزه بی نریه او جگه وه ، خوبه خوکه کی لکه د طوطی مینوکه راکړه
شوی وه . په زنه بی خدای خال لگیدلی و ، خو کړی شونډی یس
منظره ورخرا به کړی وه . په ونه جگه وه ، خورد ومره پنگره او بی فونسو
وه چی د خوانی په غوړیدلی موسم کی بی لا د سینور سوب نسه
مالومید .

لنډه دا چی هرخه بی بنکی وو . خوله هرخه سره بی یوه بدرنگه
(خو) ملگری وه . مگر یوازی اوز د زلفی وی چی په هغوکی کومه
(خو) نه لیدل کیده .

نازری هغه وخت د عبدال لیوی میلی ته کوم اهمیت نه ورکاوه
او په خبله هوانی مغروره وه . هغی ته خپل بمان د چین ماجیسن
بنا پیری بنکاره کیده . خوبه دې نه پوهید ه چی د عبدال په خیر
نورو هوانانو زره ونه بی یوازی د خیلو اوز د وزلفویه محنتل کی بنکار
کړی دې .

د نازری یوه بله خورلنده چی شهناز نومیده . له ونی تیتیا و
گردی مردی وه . په بنکاره به بی له نازری سره د زره رازونیازگا وه

بانی به (۶۲) مخ کی



د کارتونون
په ژبه

زنجها، شاید ستاره، ستاره، بختن و وارونه میبندد، درنگاه هایش خشمگینی یک عمر رنج دیده میشود. در این محیط همه قیانه هایکسان است. محیط یکی است. عداها همه آشنا اند و بر ستاره هم اند. شکلی که دختر نوجوانی است میگوید: پدرش کارمند یکی از وزارتخانه هاست کارگاههای خیرین را میگرد. او را رنج مرخصی های روانی و مخصوص رنج مرخصی (شوق عصب) زیاد میازارد. هم خانه هایش میگویند: (میرگی) دارد. دختر آرام است، زیاد آرام. به تمنع میگوید: (آقا یه راضی بسازین که مره از اینجا بیرون، به میخوام با قایل خود باشم... به خورشیدم و...)

حین ناله هایش میبینم که در چهره هیچیت از همخانه هایش تمییز نمی آید شاید این حالت کاسه عادی شده باشد. بلی حالات نمیتواند غیر از تکرار چیز دیگری باشد. با شنیدن دوستان مسوول ما میگویند که شکلی فعلا تحت تداری است.

راه اتاقهای قایلها را بیستم میگیرم. حالا دیگر به اتاقهای سرزمین که زمانی شاید محکومین به مرگ (نادانشار) در آن میوسیده اند. فونز راهرو طویل از کار در های هراتاق میگرد. مبین قدامت این محله است. رئیس مرستون میگوید: نسبت ندا شتن بود چه پول به ترسیم آن موفق نشده و بیان زود یهانتوا نیم موفق گردیم. در اتاقی رامی گشام. با صدای ناله در صدای خالی یک سرود بگوش میآید. محمد خان مرد تنومند است که در جنگ یک پایش را از دست داده و در اینجا زنده گی میکند. چشم هایش حالت خشم آگینی دارد. اما بعد از صحبت با وی در مییابی که میتواند قلبا دوست خوبی باشد. نیمه اتاق را پرده زد. آنطرف پرده، خانم راست او میگوید وقتیکه پایش قطع شد به کمت عده ای از دوستان موفق شد تا خانم را از محله دوریکه زنده گی داشتند نزد خود خواسته با دارایی هیچ زنده گی رادر مرستون از سر گیرند. از عروسی شان سالهای زیاد گذشته اما

دارالساکنین یا دارالمجانبین

در مرستون میزیست از دو واج نمده نم شانرا با هم قسمت میکنند. بادیدن این زنده گی از رئیس مرستون در مورد اینکه آیا عشق در این سرزمین فقر راه یافته جواب میگیرم: (بلی! اینجا بارها چنین اتفاق افتاده که دو تن از مشمولین مابعد از انتخاب همدیگر عقد نکاح میکنند ماهم هم میگیرم. در سالون تجمع محفل ترتیب میدهم و همه مشمولین نان همان شب را یکجا صرف میکنند. گروه هنری مارا نابینایان تشکیل میدهند.)

نزد مجسم میمانم: آرزوهای زوج و زوجه را. این جشن را جشنیکه با غریت هماتوشی میکند. جشنیکه نیای فقر را کرده. عشق چه بزرگوار است و چه با وسعت بردها اثر میکند و آن را میزند. در اتاق دیگری محمد علم را می یابم. او در مرستون بزرگ شده و در مرستون رنج بردن و شاد زیستن را آموخته. در مرستون آیدیده شد. در مرستون عاشق شده. در مرستون پدر شده. سه سال پیش با شیداد خترفیقیکه

طفل ندارند، تنها استند و همه نم شانرا با هم قسمت میکنند. بادیدن این زنده گی از رئیس مرستون در مورد اینکه آیا عشق در این سرزمین فقر راه یافته جواب میگیرم: (بلی! اینجا بارها چنین اتفاق افتاده که دو تن از مشمولین مابعد از انتخاب همدیگر عقد نکاح میکنند ماهم هم میگیرم. در سالون تجمع محفل ترتیب میدهم و همه مشمولین نان همان شب را یکجا صرف میکنند. گروه هنری مارا نابینایان تشکیل میدهند.)

نزد مجسم میمانم: آرزوهای زوج و زوجه را. این جشن را جشنیکه با غریت هماتوشی میکند. جشنیکه نیای فقر را کرده. عشق چه بزرگوار است و چه با وسعت بردها اثر میکند و آن را میزند. در اتاق دیگری محمد علم را می یابم. او در مرستون بزرگ شده و در مرستون رنج بردن و شاد زیستن را آموخته. در مرستون آیدیده شد. در مرستون عاشق شده. در مرستون پدر شده. سه سال پیش با شیداد خترفیقیکه

میگویند محصل سال اول پوهنهی زبان و ادبیات بوده است. خواستم با او صحبت کنم اما حرفهای نشنیدم که مفهومی از آن بدست آید.

زن مهربان و باعاطفه ای که همه او را بی حاجی خطاب میکنند نگران این بخش است. او خود نیز زمانی از مشمولین دارالساکنین بوده و از همینجا راه خانه خدا را در پی گرفته بوده است.

به حویلی داخل میومم که محصل بود و پایش مرد های دیوانه است. هر کدام حالت خود را دارد. اتاقها مانند زنده گی شان از هم پاشیده، خنده و مگره، مستی و آرامی در اینجا به چشم میخورد. کسی آرام نشسته، کسی گوشت دستن را یادندان گاز گرفته و زخم را آرام آرام میزند. یکی دوسه تن مصروف خان بازی اند. چند تن دیگر مصروف خاریدن جانشان استند. کسی گریبان خود را دریده و دندانها را به هم میفشرد، کسی فحش میدهد و همزمان با آن دیگری آواز میخواند و...

مطابق روح جامعه تطبیق میشود و در مراسم فاتحه خوانی همه مشمولین و عده ای از کارمندان مرستون اشتراک میکنند.

حینیکه دوباره راه بازگشت از مرستون را میگیرم، کوله بار رنج این هموعان خود را که زیاد نیازمند احسان اند با خود بر میدارم. این سوالها هم رامیازارد که چرا مرستونیکه سالها قبل پنج ملیون بود چه داشته امروز ندارد؟ مگر روند زنده گی سایر موسسات از زنده گی این بنیویان سرگردان بیگانه است؟ مگر کسی باور دارد که اگر بی بناهان و بنیویان ما، یاری و دستگیری شوند، دیگر هرگز در جاده هاصدای (بده بنام خدا) ظنین نخواهد داشت. باز به دیده ام سمبول مرستونهای جهان مینماید که روی هلال سرخ یک برگ سبز نمودار است. نشود که برگ سبز مرستون مابخشک!

بر روی برگهای فرو افتاده، جاده گام مینماید و باره راه خاد، ایراکه خارج از این دنیا میموش و فقیر است. پیش میگیرم. ولی تا حال یک رنج میازارم که چرا به گلهای پرمناست از هزاران ناله پشیمند.

ماشین بفرنج رمان

بقیه از صفحه (۸۷)

ربط، ملوا، خلاها، ملواست از گسستگی ها و در آن همیشه منطق پیگیری نیست. ساعات روزهای فراوانی در زندگی تهن میورد. حرف های زیادی عبث زده می شود.

در رمان نمیتواند اینطور باشد: هر تار و هر پود و هر گره و هر نقی و هر حاشیه و هر متن، همه همه در پیوند رویدادی و در ارتباط فکری و فلسفی باهم اند. رمان نوعی بازتاب قرار دادی و مصنوعی زندگی است. نوعی فشرده معنای زندگی است.

البته شط زندگی بسیار عریض است و جوی رمان بسیار تنگ. بازیگران رلوکوتا مدت زندگی در آنها هزاران بار و در رمان به صد ها نمیرسند. لذا رمان نویس میتواند قهرمانان خود را بهم پیوند دهد و

رویدادها را بیابد. آنجا عشقه های خود روست و اینجا بر شمش های تافته و یافته.

ولی اهمیت رمان بعنوان یکی از مهمترین محصولات معنوی انسانی در این نیست. در اینجا ست که برخلاف مباحث علم و حوادث عمل روزانه، جغرافیای زندگی رانه به شکل جدا جدا، بلکه یکجا در همه حالات عرضه میکند: فلسفه سیاست، اخلاق، سبب کار، روان شناسی، جامعه شناسی، علم، تاریخ، ادب، مبارزه، سفر و بسیار چیزهای دیگر در این نوشده. اروی جادوی باهم من شده اند و رمان نویسنده گنجی از دانش با خود داشته باشد تا از همه کسار برآید.

لذا رمان باید مانند تولستی گو رکی، رمان زولان، همینگوی و امثال آنها، هم کله باشد و هم قلب باشد. کله و قلب استثنا نیست. از این جهت من بدون آنکه با رمان غای خیالی، نمادی، رویایی فراسوی مخالف باشم (ابدا) - ابد (۱) رمان غای واقع گرایانه، روشن را دوست دارم که مسئله

مهم برای آنها اصل حرفی است که میخواهند بزنند و به آنطور ی که میخواهند، این حرف ها را بزنند. وقتی از همان صفحات اول حس میکنم که رمان نویسنده چیزی را که در پی وصف آنست کارشناسانه و پیشداورانه نمیشناسد و ادراکش از زندگی ماورا، عادی نیست، سرد میومم. باید حرم که این یک غول است. آن چیزی را می بیند که من نمی بینم. انجیزی را من نمیدانم که من نمی فهمم و قلمم در است مراد رون گرد باد سحر آمیز خود بکشد و دروازه های دنیا های ناشناسی را به روم بگشاید.

حالا این کار را با چه شیوه بیان و تالیف انجام میدهد؟ این دیگر کاروست... نگارنده با تنوع سبب ها، کله ها، شیوه ها و تکنیک ها، صد درصد موافقم و تنها موافق نیستم که این اصل مطلب است. با کدام (آچار) این پیچ را باید باز کرد؟ این دیگر وابسته است به تشخیص استاد. آچار کل وجود ندارد. نه در علم و نه در هنر. اساس رمان نویسی.

قرطاسیه فروشی شمریز

تلفرد ازی از محافل خوشی شما را توسط دفترتین کسره ها می بندیرد.

تلفرد از: انجنیر محمد عارف (مهندس) قرطاسیه و مجلات مورد نیازتان را عرضه میدارد.

بقیه از صفحه (۷۴)

قانونیت در ورزش

ورزشی میباشد. همچنان تقاضای من وسایر ورزشکاران از ریاست المپین این است که تمام کس ها و کاستی های ورزشی را متوجه گردیده و در رنج آن بکوشند. تنها متوجه سفر های ورزشی، امتیاز بخشی برای عده ای نبوده به همه ورزشکاران کمک رسانید. و در پرورش کاد رهایی ورزشی سعی و تلاش همه جانبه نمایند.

قرطاسیه فروشی علی گلریز

درس: سینما پاسد

قرطاسیه و مجلات مورد نیازتان را عرضه میدارد.

بقیه از صفحه (۷۴)

قانونیت در ورزش

ورزشی میباشد. همچنان تقاضای من وسایر ورزشکاران از ریاست المپین این است که تمام کس ها و کاستی های ورزشی را متوجه گردیده و در رنج آن بکوشند. تنها متوجه سفر های ورزشی، امتیاز بخشی برای عده ای نبوده به همه ورزشکاران کمک رسانید. و در پرورش کاد رهایی ورزشی سعی و تلاش همه جانبه نمایند.

تاجگذاری

بقیه از صفحه (۷۵)

یست و چهارم را که کمتر کسی باور به پیروزی وی داشت به تفسیح خود شرتام نماید.

اما اناتولی کارپوف (دور - تخته) اخیر من اشتباه روانس را مرتکب گردیدم. چرا ضعف جلوه مگر شدیم. بخاطریکه من از او - قعبیت دوری چشم که گویا سابقه به پایان رسیده و من برنده شده ام همان بود که خراب بازی نمودم و تخته نهایی را که نباید میبایختم باختم. کسپاروف همیشه به بازی خصوصیت می جانی میداد که از عهده آن خوب بد رمی آمد. نباید گفت که هر دو ی ما اشتباه میکردیم ولی در آخرین اشتباه کردم.

حالا وقت است که درباره حرب یف جد ید کسپاروف درآیند. چیزی گفته شود ولی ارتوریوسیف یکی دیگر از مدعیان لقب قهرمانی جهان شطرنج گفته است که هر دو شطرنج باز هم دارای استعداد طبیعی و هم تجربه کافی اند. و هنوز هم حرف دیگری بغیر از آن

دور جهان شطرنج دیده نمی شود. میگویند نوبخ یکبار در صد ساله زاده میشوند ولی تمام قهرمانان شطرنج معاصر اسامی بر استعداد بود. اندر تهن بیست ماد هر دو هم عملا یک شطرنج باز جدید زاده است.

ماکر ایوی (متولد ۱۹۰۱) - میخائیل بوت ویشیک (۱۹۱۱) - واسیلی سمیلوف (۱۹۲۱) - ایگور ان بطروسیان (۱۹۲۹) - بارنیر - سباکی (۱۹۳۷) - رابرت فیشر (۱۹۴۳) - اناتولی کارپوف (۱۹۵۱) - گاری کسپاروف (۱۹۶۳) که همه قهرمانان جهان بوده اند. زما - نیکه کسپاروف بوسرور شطرنج جهان تکیه زد و عده داد که قهرمانی خواهد بود که همیشه توانایی بازی کردن را داشته باشد و این حرف وی تا بحال زنده باقیمانده است.

بهترین علاقمندی کسپاروف - فوتبالی و تینیس میباشد. نظر روی فوتبالی نه تنها صحت بل حالت انسان را نیز خوب میسازد. کارپوف بغیر از نوشتن کتاب درباره شطرنج به ماهیگیری و شنا علاقمند است.

ادبیات وزندهگی

روزنه به گذشته‌ها

— روزی شیخ (ابوسعید ابوالخیر) را گفتند: ((یا شیخ! فلان مرید برفلان راه افتاده است، مسرت و خراب)) فرمود: ((بحمد الله که بر راه افتاده است از راه — نیتاده است.))

— روزی شیخ شبلی رحمة الله علیه در بازار بغداد بردگانی قصابی بگذاشت بر گوشت نگاه کرد گوشت فربه نیکو بود. قصاب آواز داد که ((گوشت ببر)) شیخ گفت که ((سم نیست؟)) قصاب گفت: ((مهلت میدهم)) شیخ تاملی نکرد و گریان شد. گفت: ((ای نفر مرد رین! بیگانه مهلت میدهد و تو نمی دهی تو دهی اولی ترو)) نفر را قهر کرده نچنین باشد بچند در (ص) ملاحظه

سی و فرهنگ اسلامی است. این کتاب توسط یکی از اخلاف شیخ یعنی جمال الدین ابوریح، در ۴۱ هجری قمری تالیف شد و مواز نظریان فارسی، برخی وینش های زبانی و سبکی و همچنان از نظر تاریخی و تاریخ تصوف دارای ارزش است.

تازه ترین چاپ این کتاب، با مقدمه و تصحیح و تعلیق داکتر شفیع کدکسی، توسط موسسه انتشارات آگاه، در بهار سال ۶۶ صورت گرفته است که بر چاپ های قبلی، مزایایی دارد. ضمن دعوت از حاجتمندان برای ملاحظه این کتاب و چاپ مورد نظر آن چند حکایت از آن را عرض آشنا می جویندگان جوان به نقل میگیریم.

حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر

((حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر)) قدیمترین زنده گینامه شیخ ابوسعید ابوالخیر (۳۰۷ - ۴۴۰ هـ - ق) عارف روشن عمیر و انسان برجسته، تاریخ ادب فار-



بیان کند

— بیان خوب باید چارچوب تاریخی معینی داشته باشد. یعنی معلوم باشد:

— در کدام کشور، کدام شهر یا روستا، در کدام خانه؟

— در کدام دوران تاریخی، رویداد های رمان میگذرد؟

— رمان خوب باید ((مسئله)) مطرحه، روشنی را در مطای خود حایز باشد. (مسئله یا مسائل) و این مسائل یا مسائل میتوانند: مسائل اجتماعی، یا مسائل فردی- خانوادگی باشند. این بسته است به دیدگاه نویسنده.

— من از رمانهای تخیلی علمی یا قصه های سمبولیک صحبت نمی کنم. نه اینکه آنها را قبول نداشته

مقصودم از ((رمان)) داستان طولانی است بویژه درباره زندگی یک یا چند قهرمان (پرسوناژ) اصلی که با شرکت آنها تابلوی بهناوری از زندگی عملی و روحی ترسیم میشود. روشن است که یک رمان باید خوب باشد و رمان بد مفت نمی ارزد ولی یک رمان خوب را هر کسی هم که نویسنده است (تاجه رسد به غیر نویسنده) نمیتواند بنویسد. برای اینکار قریحه و تمرین خاصی لازم است و آنهم قریحه قوی و تمرین زیاد. شاید لازم است که نویسنده بویژه از دیده ها و از سرگرداننده های خود بنویسد. تا مطالب را خوب لمس کرده باشد. و قادر باشد، با تکیه قریحه خود آنرا خوب

درباره ماستی تعریف رمان



دفترهای والری

پل والری از سال ۱۸۹۴ یعنی از وقتی که بیست و سه ساله بود ، همه روزه بجز روزهایی که بیمار بود حوالی ساعت پنج یا شش ، از خواب برمیخاست و در حالی که به دست خود قهوه صبحانه اهی را درست میکرد و سگری سرد مید کرد به قول خود سر ((بین چراغ و آفتاب)) به نوشتن مشغول میشد و چیزهای پراگنده ای در دهاتسر گوناگون کوچک و بزرگ ، نازک و عظیم ، مدرسه بی یا حییی می نوشت ، حتی روزهایی هم که برای سخنرانی بخارج از فرانسه سفر میکرد دفترهای خود را همراه میبرد . به این ترتیب در مدت بیست و نه سال تعداد این دفترهایی که شاعر بزرگ فرانسوی برای سرگرمی و تفریح خاطر خود نوشته بود به ۲۵۴ بالغ شد . در این دفترها والری درباره موضوع های گوناگون (زبان ادبیات هنرهای زیبا ، فلسفه ، دین ، تاریخ ، سیاست ، آموزش ، دانش مسائل روز غیره) بحث کرده بود .

همسر والری پسر از مرگ شوهرش این دفترها را به کتابخانه ملی پاریس بخشید و از سال ۱۹۵۲ الی ۱۹۶۱ (مرکز ملی تحقیقات علمی) فرانسه همه آنها را کلیشه کرد و در بیست و نه جلد بزرگ که هر کدام پیرایه هزار صفحه است منتشر کرد .

ناگفته نماند که خود والری از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۴۲ قسمتها بی از مطالب این دفترها را به صورت چند جلد کتاب جداگانه انتشار داده بود .

آنچه در زیر میخوانید جملاتی از این دفترهاست :

- باید به اندازه ای نوشت که قابل خلاصه کردن نباشد .

راز ((قالب)) در همین است آنچه بتوان خلاصه اس کرد مرده است .

من بیت اندیشه میهم رابایت اندیشه روشن عوض میکنم .

شعر به همه کلمات زبان ارزش میدهد . بدون شعر ، قسمت اعظم کلمات هر زبان ، هیچ مصرفی نداشت .

این شخص مغرور است ؛ او قدر کافی رنج نبرد است .

شیطان یک فرشته زخمی است .

نقاش نه آنچه را که می بیند بلکه آنچه را که دیده خواهد شد باید نقاشی کند .

عده ای ، آنچه را که نمیفهمند نامفهوم می شمارند و آنچه را که نمیتوانند نامکنن .

چرا این کار را میکنید ؟ همیشه اینطور بود است . - نمیدانم چرا (عرف) یعنی همین !

نوع نمایش ، حساب شده ترین انواع ادبی است .

من آنچه را که هر روز میتوانم بنویسم ، هرگز نمی نویسم .

خشونت ، یکی از اشکال حماقت است .

تشخص آن نیست که آنچه دیگران انجام نمیدهند انجام دهید . بلکه آنچه دیگران انجام ندادند شما انجام دهید . چه نباشد وجه کهنه .

کارنوآسانتر از کار کهنه است . - زیرا انجام کار کهنه ایچسان میکند که انسان چیزهایی بداند اما در روانی جنین احتیاجی نیست .

همه زنجاباره بد نیامی آیند .

کسی که میخواهد عقاید خود سر را تحمیل کند ، از ارزش آنها مطمئن نیست . میخواهد به هر وسیله ای است آنها را تقویت کند .

مداری)) ، دشوار است . این همه آدم باروان خاص خود ، با گفتار خاص خود ، با سرنوشت خاص خود در پیوند های گوناگون در روند های گوناگون ، این همه مناظر ، حالات روحی ، لباس اثاث خانه ، شهر ، سفر ، تماشا - در مهای عاطفی و غیره را روی کاغذ آوردن ، تکلیف بسیار دشواری است . کار هر کسی نیست . هوش نگاه تیز ، زبان فنی ، قدرت تخیل ، نیروی نقلی لازم است .

رمان گاه از زندگی بمراتب بفرخ تراست . در زندگی خیلی نهرها هریز می رود و به مرداب گاه خونی می ریزد و گاه سرابای زندگی مانند درختی است سترون . زندگی ملو است از تعدادی های بی بقیه در صفحه (۸۴)

باشم . نه تنها موضوع صحبت ما در این نوشته این نوع رمانها نیست . در این جا ما از رمانهای ریالیستی ، یعنی رمانهای روی واقعیات سخن می گویم .

رمان را باید نویسنده در متن های بنویسد که تجارب حیات ، اخلاقی و عاطفی فراوانی اندوخته است . آنها و حوادث زیادی دیده است و دیگر به آنجا رسیده است که دیگر اندرونش در جوش است . یا به بیان دیگر : رمان باید زمانی نوشته شود که دردی بیامی ، نیازی ، نوعی فشار درونی نویسنده را اوامیدارد سخن گوید . نای روانش از نواهای شنیدنی گونه گونی سرشار است .

رمان نویس باید روایتگر شیرین

آدم خان در خان

دادم اود رخوکیمه د پستو فولکلوریکواد بیاتود پیره به زره پوری کیمه ده . داکیمه (مسعود) نامی د پستویه نثر نیکی ده . مسعود د عبد الله خوی اود به قلم خواند و . به (پستانه شعر کبکی ده . - سوانح بیان شوی دی . مسعود د ژوند وختی نه ده معلوم مگر د ویره معلومی ی چی دادم خان له عصره یعنی (۱۰۰۰ هـ) کال نه وروسته اوسیده .

د مسعود نثر د ختکود نثر سبکته نوردی دی اود دی مکتب تابع و مقلد معلومی ی . مسعود هم دی د ورن نثره شان نثر نیکی لندی حلی استعمالوی . یونیم بحای فارسی لغات هم راوری . خسو عبارات بی پوره بوخوالی نه لری . د دغه اثر د نثریوه نمونه :

ادم اود رخود یوقیرله گفته پیدا شو بعد له هغه . حسن خان نو زویه نه درلود . یوقیر راغی نعره بی وکره . حسن خان روپیل به داد یوقیر انودی بلا کمه شی چی خیراتونه صدق و پوی اود عانه کوی پس دی فقیر روپیل چی خه دعا غواری . ده روپیل چی بوی نه لرم .

دی فقیر یوه بچه خرما ده اوسس خرما ورله ورکری . چی واخله دایره خرما بچه ده ویس خوره دادوه . اوس دی ویس غورخوه بخت دی . خیل دی . یوقوی به دی پیدا شی دوه بی خدمت کاران وی او . او غویان به هرکال به نام د الله خیراتوی . خرما بی خوره . د وپس غورخولی . بعد له یوه کال خوی بی پیدا شو چی د حسن سملری نه درلود . نوم بی ادم خان بری کینیبود الخ)

دادم درخوکیمه به پوروشمر ونو چار بیتیا اولند یوکن هم یاد ه شو ی ده .

چی به چیره دادم د رباب ترنگ شو

درخانی به به سر توری گم پیده

سئالین ودوران جنگ

سوسیالیستی قدهلم کرد نهده
اشترک کنندگان نعال انقلاب
اکتوبرسال ۱۹۱۷ و جنگ میهنی
نیز ضد رژیم قدرت مطلق -
العنانی درفش مبارزه را بلند
کردند . ستالین با تمام قدرت
به فشار سیاسی و شکنجه های
جستی بمنظور از صحنه خارج
ساختن مخالفین خود متوسل
شد .

اینگونه تاکتیک ها مستلزم
حد اقل اثبات حقایق بود . بنس
بران ، در چنین شرایطی که نظام
سوسیالیستی شوروی سرانجام
پیروز شده بود و دیگر طبقات
استثمارگر نظام اقتصادی آنها
در کشور وجود نداشت ، ستالین
مفکوره خود شرمینی بر تشه یزد
سازو طبقاتی بمنظور رشده
و انکشاف هر چه بیشتر سوسیالیزم
لینن به پیش کشید . البته این
یک اشتباه بود و نمیشد آنرا
مفکوره حالی از نظر محسوب کرد .
همین مفکوره بود که محور مناقشه
اساسی فرارگرفت و راه انجام
سلسله اقدامات جزائی دولت
شوروی باز کرد . نظارت بر موقعا
طبقاتی کارگران منجره سو ظن
عمومی گردید . آزادی و اظهار نظر
آنگار ازین رفته بود و در موص
تشیخ و تیره گی روابط دستگیری
های جمعی و توطئه ها تقریباً
همه جا رانبره گرفته بود . اصطلاح
(دشمن خلق) هر روز بسز
زیانها بود . میلیونها انسان بیگناه
با تعمت زدن (دشمن) و (جا -
سوسد سنگا های جا سوسی
خارجی) که در حق آنها حاصل
میشد دستگیر شدند . با گذشت
هر سال اینگونه انتقام حوش ها
افزونی میگرفت . در میان نخستین
قربانی این توطئه ها مسئولین
کارآموده و آیدیده حزب ، اداره

چیان صادق اموراتقادی ، -
دانشمندان لایق و دانشجویانی
شامل بودند که جرئت اظهار نظر
را بخود میه اندند . علاوه بر اینها
قوماندانان و کمیسارهای سیاسی
اردوی سرخ نیز از این توطئه
های نصیب نشدند .
درین نوشته میخواهم در مورد
سرنوشت افراد اخیر الذکر
مطالبی را بیان کنم زیرا صد فیصد
متیقینم که به استثنای تصفیه
سالهای ۱۹۲۷-۱۹۲۸ اتان
بستان نومید کننده و تروازیک چون
تایستان ۱۹۴۱ وجود نخواهد
داشت و این درست زبانی بود که
نازی ها بر قلمرو شوروی تجسار
کردند ، مقاومت اردوی سرخ را در
هم شکستند و بعد " حمله بر مسکو
لیننگراد ، ولگا و قفقاز را سازمان
دادند . همه ای اینها چگونه
می توانست اتفاق بیفتد ؟
طبق اطلاعاتی که از طرف
برید جنرال ا . ا . ی . تودورسکی
فقیه (الکساندر ایوانوویچ تودورسکی
۱۸۹۴-۱۹۶۵ یک بخش نظامی
رادر جنگ میهنی رهبری میکرد .
ارسان ۱۹۱۸ عضویت حزب کمو -
نست اتحاد شوروی را حاصل کرده
بود و در طول سالهای ۱۹۲۰ ایسه
حیت قوماندان آکادمی بزرگهای
نظامی اتحاد شوروی ایفای
وظیفه مینمود .
استه از جمله ۲۳ قوماندان
اردوی سرخ و کمیسارهای سیاسی
در آستانه جنگ ۵۷۹ تن آنها
در معرض تصفیه و پاکسازی قرار
گرفتند .
ارمن ۱۹۲۷ تأسیس
۱۹۳۸ در حدود نیم از قوماندانان
نظامی رژیم که تقریباً همه
قوماندانان ارشد واحد های نظامی
رادر میگرفتند دستگیر ، زندانی
یا محکوم به اعدام گردیدند . در
نتیجه ، در حوالی جون ۱۹۴۱ -
(آغاز جنگ) صرف ۲ فیصد

قوماندانان نظامی از تعلیمات
عالی نظامی برخوردار بودند .
(۲۷) فیصد آنها تحصیلات شانرا
حتی در موسسات تعلیمات ثانوی
نظامی نیز کاملاً به اتمام رسانیده
بودند . اکثریت افراد یک در اکثر
پاکسازی از وظایف شان برکنار
شده بودند برخلاف کسانی که
جانشین آنها گردیدند ، با امور
نظامی آنها آشنائی خوب
داشتند . رهبری نازی در آلمان
این مطلب را بخوبی درک کرده بود .
تخریب فیزیکی و معنوی تیپور -
پسین های معروف نظامی
مدنه بزنی بود بر بیکر قدرت
نظامی . فعالیت های آنها منوع
قرار داده شد و این کار طبعاً
بزرگه رشد اندیشه و تفکر خلاق
نظامی را به کندی مواجه ساخت
و آتراه عقب انداخت . بعدها
در جریان جنگ ، سمن سراوان
بخش داده شد تا روش ها و تجارب
خاص جنگی مورد مطالعه و ارزیابی
قرار گیرد و از اینکه سطح شورکی
اینگونه فعالیتها بقدر کافی بلند
نیود ، عمدتاً صرف خلعت
توصیفی را داشتند .
بسیاری از هم میهنان ما که در
طول زمان جنگ ، جنگیده بودند
شکست های تروازیک سال ۱۹۴۱ را
مورد ارزیابی قرار داده و همل آنرا
قرار دین و نومید میسازند .
تنظیم مجدد و تجهیز اکثریت
واحد ها چه از نگاه سوب و اداره
وجه از نگاه تهیه سلاح تکمیل نشدند .
تعویض ستراتژیک قوه ها در مناطق
بندری صفحات غرب خیلی دیرتر
انجام یافت . عملی ساختن بیلان
سترواخذ و واحد های نظامی
به تعویق افتاد . وظایف مند رج
قوماندانان بسیار خلق در امور دفاعی
که در شب ۲۱ جون صادر گردید
بطور مبهم فورمول بندی شده و خیلی
دیرتر جاه عمل پوشید .
برخی از مردم به این دلایل
چنین اذمه میکنند : در اوائیل
ما با نقدان تانکهای عصری ، هوا
پیما های سریع السیر مجهز
ماشیند ارا و توپ های با قطر
بزرگ و تسلیات کافی رادپوشی
مواجه بودیم . طرح تمام ایمن
وسائل هنوز روی میزهای طراحان
نظامی قرار داشت . ای . اس . تیشه
چنگو از مسکو می نویسد : ((تاریخ
فروست نهایت کم بیامداد و این
همه ترین علت عقب مانی های
مادر نخستین مرحله جنگ بسود
نه پاکسازی سال ۱۹۲۷-۱۹۳۸

البته ممکنست جن تمام کارها را
بدون تاریخ بگذارند ، تاریخ
هر باری را می تواند بدون شکست
ولی هنوز هم ما پایست انعدده
از کارهای را که خلق مسئولیت
آنها برعهده داشتند تفکیک کنیم .
بلی ، ما امروز میدانیم که فرمان
آماده ساختن واحد های نواحی
غربی برای عملیات و تنظیم آنها
در خطوط جنگی بطور غیر مجاز
و نابخشودنی دیر تر صادر شد .
این فرمان هنگامی به واحد های
نظامی رسید که جنگ قبلاً آغاز
یافته بود . همه چیز در شرایط -
د شوارفیر قابل یاور تحت ضربات
سخت و کوبنده قدرت دشمن
بی ریزی میشد .
در تعیین و تثبیت زمان حمله
آلمانها بر اتحاد شوروی ، محاسبه
نهایت غلط صورت گرفت . ستالین
کسیکه به تنهائی و شخصاً قدرت
تصمیم گیری در تمام مسایلی
حیاتی دولتی را در دست خود
قبضه کرده بود ، عقیده داشت
که هتلر جرئت نخواهد کرد
معاهده عدم تجاروز را که در سال
۱۹۳۹ با اتحاد شوروی امضا
کرده است نقض کند و زوی همین
عقیده خود حتی تا جون ۱۹۴۱ ،
زمانیکه آلمان و متحدین آن قبلاً
تجهیز نوای شان در امتداد
سرحدات اتحاد شوروی به اكمال
رسانیده بودند ، امر را مرموزید .
تمام اطلاعاتی را که درین باره
از طرف دستگاه جاسوسی اتحاد
شوروی بوی داده میشد ، ستالین
آبرابرو و کاسیون (تحریکات)
تلقی میکرد . اتفاقاً بسیاری
از اجنت های شوروی به ارتباط
این موضوع در معرض تصفیه
و یابودی قرار گرفتند .
آری ، این یک واقعیت است
که انکشاف و معرفی سلاح جدید
و مهمات جنگی بطور نابخشودنی
به کندی پیش میرفت و تروی نظامی
در آغاز جنگ از لحاظ تجهیزات
خیلی ضعیف بودند و برای این کار
دلایل گوناگون وجود داشتند
نخست از همه ، کارمند ان
جدید رهبری کمیساری اتحاد
شوروی در امور دفاعی که بعوض
کسانیکه در سال ۱۹۳۸ در معرض
تصفیه قرار گرفتند روی کار آمده ،
قدرت تشخیص درست مشخصات
تخنیکی و تاکتیکی سلاح های جدید
را نداشتند . مارشال جی . ای -
کولیک که معاون کمیساری اتحاد
شوروی در امور دفاعی مقرر شده بود

و مسئولیت تجهیز قوای نظامی را
با سلاح ثقیل جدید نظامی برعهده
داشت لاجوجانه ادعا میکرد که
ماشیند اراهای کوچک در عملیات
منظم جنگی اهمیت ندارد بلکه
اینها صرف سلاح خاراندوی است .
ثانیاً ، در سال ۱۹۳۸ هنوز هم
روس های بوروکراتیک نظیم
اقتصادی در کشور احسار میشدند .
از قوانین عمده اقتصادی تخطی
صورت میگرفت . زوی موهومات
خیلی مهم اکثریت بدون تحلیل
و اثبات درست علمی بطور دلخواه
و مستبدانه تصمیم اتخاذ میشد که
در نتیجه در شب جنگ سطح تولید
در برخی از فابریک های مهم
بسرعت باثین آمد . این خود
بالای بروسه انکشاف و تولید انواع
جدید سلاح تا نیرو اتواری وارد کرد
رسیده گی به موهومات عاجل
نیوزت بیشتری را ایجاد میکرد .
ستالین (۱۶) معاون صرف
در کمیساری دفاعی داشت ولی
هیچ یکی از آنها حق تصمیم گیری
نهائی را بصورت مستقل نداشتند .
قبلاً تذکره ادم که همچو
روس های رهبری بالای آماده
گی جنگی نواحی نظامی سرحدی
در تابستان ۱۹۴۱ چه تاخیر داشت
به همین ترتیب ، میتوان از فرمان
شماره (۳) مورخ ۲۲ جون یعنی
همان نخستین روز جنگ یاد آوری
کرد . به اساس این فرمان
هدایت داده شد تا قشون اولین
ستراتژیک فوراً به مقابله بپیر -
دازند . قشون دشمن را به
همان راهی که از سرحد عبور کرده
بودند به عقب برانند . تصمیم -
ستراتژیک شگفت آور و بدون آگاهی
از وضع حقیقی جبهه ، موعیبت
قشون و عملیات دشمن اتخاذ
گردید .
فرمان ستالین برای عدم وا -
کداری کفیه ، پایتخت او کرائین
یا آنکه دیگر دفاع از آن شعور
کاملاً غیر ممکن بود ، تا نیسرات
در باره انداره واقعی زمان
های ناشی از برستش شخصیت
که به بروسه انکشاف ورشده
هادی تا سیمات تولیدی و قدرت
دفاعی کشور را آستانه جنگ وارد
آورد و نیز در مورد تلاش های مردم
به خاطر ترم خسارات جنگ
هنوز هم باید تحقیقات بیشتری
صورت بگیرد .
در آغاز جنگ ، مرکز فرماندهی
کل تا سیمس گردید که در آن قو -
ماندانان قوای مسلح و چندین

رادرین کشور صاحب ملک و مال ساخت خیلی دقیق این را میدانم یکی از آنها می را که مورد علاقه اش بود با آنچه از اروپا باخود می آورد ، مالک مغازه جوب-هرفروشی ساخت ، دیگری راهم به تجارت بالابوش پوست خرساند ... چه هاوچه های دیگر ... ولی هیچکس قدر او را نشناخت ، هرکس به تناسب اجرائی مقاصد خود نزد او ((جان)) و ((قریان)) گفت و بعد رهاش کرد البته بیچاره بتول ایمن قدرت را نداشت که تمام ساکنان استانبول را به ناز و نعمت فرقی کند .

صبر کنید ببینم نام او چه بود . ها . اری . اری در این او را شنیده بودم برای شخصی بنام ((کلارک چی معمر)) مغازه یی باز کرده است و با ربه سفر او رفت و آمد و این مرد که کلارک چی نام را آدم ساخت . اری . معمه شما چنین زنی بود . می گذشت . می . این مغزین ، مغز خراست . یک روز بمن . ولی جدا خواهمشیمکم بین ماوشما باشد . گفته بود : ((جرباگر ازاد نبرد اخته وهر-خود را در گوشه انبار گمرک خاک و دود میکند)) - من جواب دادم بودم ((برما به ندانم)) خندیده گفت : ((من سرما به میدهم و شما کمک میکنم))

د پگر هم . والله بیشتر از این ندیدم . آنچه میدانستم همین ها بود . شما این کلارک چی معمر را پیدا کنید . او حتماً میداند . که ((خانم اسماعل)) در کجاست . شاید هنوز باهم زندگی میکنند . انوقتها گاه و بیگاه سری به کلوب عالی میزد و آنها را میدیدم اما بعد از تقاعد دیگر نظر نداشتم .

آخرین بدم هه هه هه میزید . استغفرالله خدا نگهدار اگر پیدا میش کردید . سلام مراهم برسانید . واقعاً نمکی های زیادی بمن کرده است به او بگوئید ممکن است . چه زنی بود چه زن خدا نگهدار محمود بی نر زدم

خبریه از روزنامه

((در اثر گرم شدن یکی از ورته ، بقیه نمیتوانند از میراث متوفای استفاده ببرند))
((خانسی را که وارث ۲۰ میلیون لیره است . - خانواده اش جستجو میکنند .))

از میران (۱) : بانزده نفر افراد خانواده یی که میراث هفتت ۲۰ میلیونی به آنان میرسد ، برای آنکه بتوانند از سهمیه خود استفاده کنند ، در - سر اسرترکیه دنبال خانسی بنام ((گلی)) که در - حد در چهل تا چهل و پنج سال عمر دارد ، بسو - آمده اند . گلی (در سن اینکه تاریخ دقیق در دست نیست) گفته میشود که چهل سال قبل در حالیکه پنج یا شش سال داشته ، توسط خانواد ه یک مامور مجلس به فرزندی گرفته شده است . از آن تاریخ به بعد هیچگونه اطلاعی در دسترس خانواده اش وجود ندارد .

همای سعادت اینک روی سر بانزده نفر از اعضای خانواده ((گلی)) که در قید حیات اند - نشسته است ولی برای دریافت این میراث بیشتر از ۲۰ میلیون لیره لازم استاده تا گلی را پیدا کنند و امضای ارتیزد رو تیقه گرفته شود . در جلسه خانواد ه می بمنظور اینکه گلی حاضر شده هم خود را - بردارد و در اوراق رسمی امضا کند تعصم گرفته شد تا در تمام جزایر و روزنامه ها این موضوع اعلان شود . ولی تاکنون نتیجه یی از این اعلانا به دست نیامده است . بدینجهت افراد خانواده - بانزده نفری ((گلی)) در سراسر ترکیه به سراغ او برآمده اند . محمود یارلی نواسه برادر ((گلی)) که محصل پوهنتون است ، در بنهار اظهار داشته است :

هیچکدام اینها بمن تعلق ندارد . ممکن است جزء اشپای فراموش شده مسافرن در کشتی باشد . شما میدانید که اخیراً مردم بسیار سودایی گردیده ، هر چیز شان را در جیبی فراموش میکنند . حتی انهایی را که در میان سرویس ندان مار - شان را از یاد برده اند دیده ام . و این کشتی بزرگه . اگر در هر سفر یک مسافر چیزی از خود جا گذاشته باشد اینقدر مال و بیشتر میتواند روهم انبار شود . این چه تعجبی دارد . تمیذ انم .

یکی از مسافران کشتی گفت :
- نیر ممکن است . زیرا کشتی جدید و این چهار-مین ماموریت است . از بجای چهار بار چهارصد بار هم به سفر برود ، اینقدر اموال فراموش شده در آن نمیتوان یافت .
هر گاه می که بتول خانم به سفر اروپا میرفت - محتویات بکس سفری . لباس تن و زیراتشرا نیست میکردم . موقع حرکت همیشه لباس سبکی در سفر در برداشتم ولی هنگام بازگشت سرو وضع او به کسی تمییر میکرد . یکی از بازرسان های گمرکی ، در باز-گشت بتول خانم از یکی از سفرهای تنگی اروپا نظری به روق ثبت انگنده گفت :

- معلوم میشود هنگام عزیمت هیچکدام از این چیزها با شما نبوده است . با بنجصد لیره به سفر رفتید . پس اینها را چگونه بدست آوردید ؟
انوقت بود که من به اندازه خشم بتول خانم بی بردم . یاد و دست نخست یقه بالابوش روست خزم بعد یخن پیراهن خود را عقب زده ، سینه های برهنه اش را به مامور نشان داد و فریاد زد :

- بگر حرمی دارید . خوب ، بدست آوردم - مگر اینها مال من نیست .
محمول گمرکی را برداخته آنچه را باخود آورده - بود ، برد . منظوم ازین گفته ها اینست آقا ی - محمود بی ، که بتول خانم یک موجود انترناسیونال بود . منبع اسعاری کشور بود ولی حیف که قدر او را نشناختم . یکی از ماموران گمرک کشور همسایه به من میگفت : ((اگر این زن اهل کشور ما باشد ، او را روی چشم خود میبرد ارم و بجای این بد رفتاری که شما با او میکنید ، ما پنجاه هزار لیره معاش ما ها نه برای او تخصیص میدادیم .))

امروز منبع بزرگ اسعاری ما چیست ؟ کارگران و مزدورانیکه به کشورهای اروپایی یا استرالیا میفرستیم چنین نیست . همی رفته های (فرزندان پدرانی که در قطعه جهان سم ستوران شان زمین رایبه لیره می آورد . اینک در رفت و روپ کوچه های اروپا فرق میزنند . بخاطر اینکه اسعاری او رند . هم اکنون در وطن کارگر ما در خارج کشور اند . زیاد نه ولی در ممالک بتول خانم اگر دود و دخانم دیگر میداشتم ، کافی بود حاجتی نمی ماند به اینکه دو میلیون کارگر ، اسعاری بشکروار میگردند .

یک چیز را میخواهم بشما بگویم : سالهای زیادی من مامور گمرک بودم ولی به اینکه میگویند کارکردن در گمرک منافع زیاد دارد ، باور ندا م . اگر چند تاخا - نی مثل بتول را انسان باخود به اروپا و امریکا ببرد که سرمایه گذاری هم از خود شان است و از او چیزی بصرف نمیرسد ، باعالمی ثروت میتواند به وطن بر-گردد - گذشته از آنها بتول خانم به نسبت دیگرس قاجاقبران با ماد ست و دل باز بود . عزیزم ، مگر معاش برای ما کفایت میکند . وقتی با یی خانسی چون بتول در میان باشد ، من معاش را چه میکنم در هر حال بدست آوردن چنین یک شهرت بین المللی کار هرخص و خاشاک نیست و علاوه اشکارا ماد چهار قطعه الرجال استم .

اه آقا ی من ! اه گفته معمه شماست ها - اینک در کجاها بسر می برد نمیدانم مدتی طولانی او را ندیده ام . انشالله پیدا میشی میکنید . انسرا د زیادی بد بین احسان او استند . جقدر اشخاص

میشد . این بلانها و فرما نها تا انداره زیادی نتیجه تلاش جمعی بوده به میل و آرزوی - صرف یک فرد .

عده ای از نسل کهن سال این کشور چنین برانظر میکنند که انتقاد از ستالین ((رهبر سر شناخته شده کشور ما و خلق)) - چنین معوس را ارائه میکند که از یک جانب ((انداختن گل ولای بروی یک مرده)) است که این خود عملیست غیر اخلاقی و از طرف دیگر خلق ساختن یک رهبر با قدرت حزب و دولت ما ، با در - نظرداشت اینکه روشن است بدون افراد با قدرت کاری از پیش برده نمیشود . ام - کمپلها کوف از لیننگراد این مطلب را چنین بیان میدارد ، ((آیاد یگر کانی نیست که از فکر کردن در مسوورد ستالین بگذرم و به مسائل عاجل که با آن مواجه هستیم رسیده کسی نمانم ؟ سواری با سر هست زیاد توجه به شانه کسی یک پیشه نهایت کننده و خطرناک است))

بعقیده من رسیده می باشد مسائل عاجل که همین اکنون از طرف تمام خلق و حزب صورت میگردد ، به هیچوجه به معمر آن نیست که علل موجهه اینس برایم هار انا ندیده بگیریم . تمرکز شدید (سنترالیزاسیون) اداره سیاسی ، اقتصادی -

اجتماعی رشد بیروکراتیزم ، وضع قیود برعهده الیه های دموکراتیک تخلی از قانونیت فعالیت های مستبدانه و خود اختیاری ، جلو گیری از انسیفایف کارگران ، نا - دیده گرفتن عوامل انسانی ، بی تفاوت بودن در مقابل موضوعات اجتماعی و ضرورت اقتناع تالیات کلتوری ، ذهنی ، اخلاقی و مادی انسان ، فقدان رعایت و احترام به حقوق انسان - ریشه تمام این برابلم هار در دوران برستن شخصیت ستالین می توان جستجو کرد و آنرا نتیجه آن دوران دانست .

به خاطر ریشه کن کردن تمام این عوامل تا کاره لازم می افتد تا به علت وریشه آنها بی رسم - از رایسی ، مطالعه و انتقاد از برستن شخصیت را نمیتوان منحصر به گذشته متوجه ساخت ، بلکه به اهداف امروز و فردا و رشد سوسیالیزم نیز ارتباط دان .

تن از اهدافی کمیته دولتی دفاع عضویت داشتند ولی نتوانستند واقعاً منحنیت مرکز جمعی مبارزه مسلحانه کشور را علیه متجاوز رهبیری و مواظبت نماید . تمام قدرت رهبیری عالی در دست ستالین بود .

اوست های قوماندان اهل سی قوای مسلح ، کمیسار خلق برای - دفاع منشی . هموس کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی ، رئیس شورای کمیسار های خلق (حکومت) و رئیس کمیته دولتی برای دفاع را اشغال کرده بود .

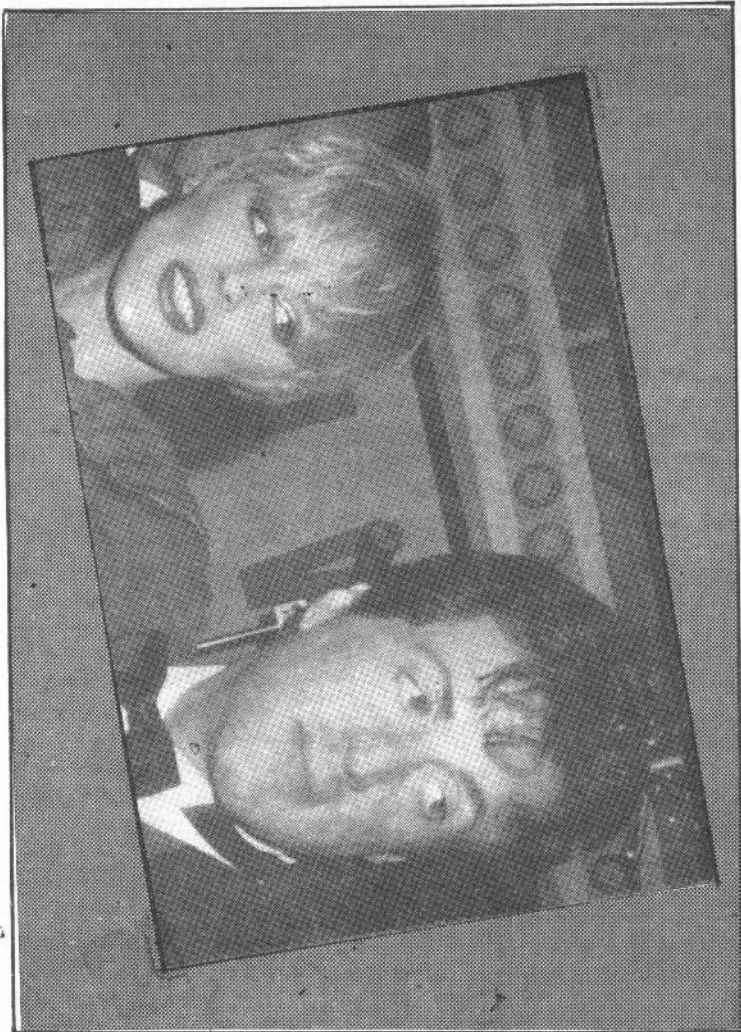
این چنین تمرکز قدرت در - دست یک تن نشانه هد نهانی سنترالیزم سوق و اداره و قومانده بود ولی سیستم نرمش و انعطاف پذیری را بالای قدرت نظامی ما وارد کرد که در نتیجه ، کفایت نیز همانطوریکه حدس زده میشد تسلیم داده شد ولی با تلفات و ضایعات خیلی زیاد و ناموجه . علت آن ، تعصم ستالین بود مبنی بر سازمان دادن چندین عملیات متقابل در جبهات در - جریان جنگ تابستان ۱۹۴۱ که برای اجرائی اینگونه عملیات نه شرایط سترا تژیک و نه شرایط مادی قشون مساعد بود . از تهاجم واحد های مادر جبهه لیننگراد نزدیک دیمپانسک جلوگیری بعمل آمد و این کار تا نتیج مطلوب بپار نیارود . همین حالت در مسوورد جبهه کریمیه نیز صدق میشد . بعد ها قشون جبهه به حالت دفاعی سوق گردیدند و توسط دشمن براه کرج بنینسلا فرستاده شدند و در نتیجه کریمیه نیز بصورت کل از دست رفت . عملیات موافقانه که از طرف قشون شوروی در حومه خارکوف بعمل آمده باعث شکست بزرگ سه قشون جبهات جنوب - غرب و جنوب گردید . قشون آلمان بعد ها قادر شدند عملیات تهاجمی را در امتداد خطوط تقق - از وستالیننگراد از قبل سازمان بدهند .

بعد ها با آغاز جنگ ستالیننگراد در سال ۱۹۴۳ مرکز قوماند هسی کل به طرح پلانهای تاکتیکی و سترا تژیکی و صدور دایرکتیوها بر مبنای نظریات مرکز قوماند هسی نظامی و پیشنهادات شوراهای نظامی جبهات ، برداخت . اکثر فرمهای مرکز قوماند هسی کل و کمیسار دفاعی درباره ساختار نظامی نیز از جانب مرکز قوماند هسی نظامی و کمیساری دفاعی تعیین

بازهم رامبو

رامبو کيست ۲

نامرسلو پيترستالون است که در ششم جولای ۱۹۴۶ زاده شده و از نیلم هالی که او در آن شرکت داشته می توان از فرست بلود (او ۲)، (کیرا) و (روکی ۱-۲-۴) نامبرد. علاقمند است او را بنام رامبو می شناسند. ۵۰۰۰ سال قبل برای زمین باران واج نمود و یکی از همکاران هایش در فیلم کیرا ربه زنی گرفت.



فلم هانیز جریان دارد. زجر دادن، اعمال زور و قتل با تمام شیوه های ممکن و ظریفانه آن روی پرده سینما به نمایش گذاشته میشود. قتل به تماشاچیان یک حادثه عادی و معمولی نشان داده شده و طوری وانمود میگردد که وقوع آن تاثیری را ایجاد نمیکند. در جهان غرب برای نمایش آزادی همین کافی است که انسان به نزد یکترین غرفه اخبار فروش مراجعه کرده، انواع گوناگون فلمهای خوفناک را در بدل پولی کرایه بگیرد که متجاوز از قیمت و قرص نان نباشد. در فلم های سینمایی پیشکش شده مردم همدیگر را با برمه های پرتی برمه میکشند و تشنه در راه شیوه بی انجام میدهند که حتی حکایه آن خوش آیند نمی نماید.

این گونه فلم هارانه تنها جوانان بلکه کودکان نیز تماشا میکنند. آیا این خود آزادی و خود کامگی مجاز واحد نباشی است یا خیر؟ آیا وضع محدود دینی بر اینگونه حوادث خطرناک اجتماعی ممکن است؟

این موضوع به نشریات شما گاهی تلویزیون نیز ارتباط میگیرد. دو

آزادی خود کامگی

ترجمه از: ملاسی

کمیته تلویزیونی پس از قتل های خانگیر نورد، از نمایش یک تعداد فلم هایی که نمایشگر اعمال زور و تشنه بود صرف نظر نمودند. ولی آن کمیته های تلویزیون این کارشان رانه برای همیشه بلکه برای مدتی کوتاهی در معرض اجرا قرار دادند و اخبار داشتند که نظر به خصالت اجتماعی انگلیسها صرف نظر عمیسی از این نوع فلم ها با ((آزادی خود کامگی)) در تضاد میباشد.

تا این نزدیکی هافلیم های نمایشگر اعمال زور و خشونت روی پرده تلویزیون به نمایش گذاشته نشد.

اما فلم سازان متدرجا با استفاده ازین ((آزادی)) از کنترل خارج شده به پیمانهای زیادی به ساختن فلم های نمایشگر خشونت و اعمال زور مبادرت میورزند.

چندی پیش روزنامه ((گاردین)) نسبت اینکه چاقو بین جوانان - عمومیت زیادی پیدا کرده و ابراز تشویش نموده بود.

در لندن فروشگاه های موجود است که در آنها برای هر فردی چاقو عرضه میشود. حتی بعضی مجلات اعلانات آنها را به چاپ میرساند. انواع چاقوهای ((درازا))، ((قاتکی)) و غیره تیپ رامبو خریدار زیادی دارد. نویسنده معتقد است که مایکل رایان محصول مستقیم آزادی خود کامگی بوده و بالاخره به ((تخریب بخاطر تخریب)) منجر خواهد شد.

در ماه اگست سال گذشته یک جوان انگلیسی بنام (مایکل رایان) باشند شهرکی (خانگیر نورد) در لباس رامبو درآمد.

او با دو مانشیند ارتنگچه های دارای چاپ بزرگ خود را مسلح ساخته راهی دهکده کوچک و آرام میشود.

او در آنجا با تمثیل نقش قهرمان فلم (اولین قطره خون) ۱۶ نفر بی گناه را میکشد و ۱۲ دیگر را زخمی میسازد.

او مادر خود را بحیث نخستین قربانی خویش انتخاب نمود. و بعد - ابتدا به پشت سر او خون سردانه با گلوله نیر نمود و سپس خانه اش را به آتش کشید.

قربانی بعدی او را خانم جوان شوهر داری - تشکیل میداد که یکجا با اطفال خود در هوای آزاد به استراحت پرداخته بود، سرانجام رایان در عمارت مکتبی که زمانی در آن - درس خوانده بود خودکشی نمود.

مطبوعات و جراید ناگهیر اعتراف نمودند که همه این قتل ها به شیوه رامبو صورت گرفته است.

در نتیجه بررسی واضح شد که رایان به انسانی آرام و صلح جویو تبدیل گردیده بود ولی صرف به سلاح علاقمندی داشت.

این موضوع انگلیسی هارا نتان داد که او چگونه توانست اجازه -

«نباشتن این قدر سلاح زیاد را بدست آورد» - در انگلستان در زمینه قانونی وجود ندارد. عین موضوع در نمایش

راز یکشنبه

عشر نگه حرمسرای

زیاد باقیات صالحات ان شهادت میدهند حرمسرای امیرحیب الله خان است که شبستان ان را بروایتی ۵۲ و بروایت دیگری ۱۱۲ اشع رخسار و بر توپیکران بن ارزوها و هوسهای بنیانگزارانرا روان می بخشیدند . بسیار ممکن است نزد مردم این بر سن پیدا شود که این همه ماهرویان چه وظایفی را در خدمت شاه انجام میداده اند . برکه حاوی اینگونه

برکه های زندگینامه واسناد بهجامانده زنده گی خصوصی شماری از شاهان روزگاران گذشته هندوستان، ایران و افغانستان گواه است که در محوطه چهار دیوار حرمسرای آنان زیبا رویان زیادی به صفت زنان رسمی و صورتی ویا بحیث کنیزکان گرد آوری شده به شاه لذت و فرحت و به حرمسرا شکوه و جلال می بخشیدند . البته انگیزه های داشتن فرزندان زیاد ، برقرار سازی بیوند های خویشاوندی با شاهان و شخصیت های سرشناس ، به اسارت افتادن زنان در جنگها و مسلط بودن سنت بردگی و سایر ایجابات زمانی و مکانی قلمرو حکمروایی شاهان در تمداد زنان داخل حرمسرا نقش تعیین کننده بی را ایفاء مینموده است . ارقامی که اسناد تاریخی درین مورد در اختیار میگذارد بیانگر است که شاهان هندي از نگاه شمار زیاد زنان نسبت به همقطاران خود در منطقه بسیار به پیش بوده اند . چنانچه یکی از راجه های ناشناخته هندی ۱۵۰۰ و محمد شاه هندی ۹۰۰ لعبت ماه طلعت و سنم اندام را در حرمسرای خویش جاداده بودند . فتح - علیشاه ، از سلاله قاجاری ایران ، با ۵۰۰ و تیمورشاه ، از سلسله سدوزایی افغانستان ، با ۳۰۰ مه پاره گل اندام گلستان حرمسرای خویش را رنگین و دل انگیز ساخته بودند . حرمسرای که هنوز گرد زیادی به روی اوزان تاریخ آن نه نشسته و شماری از مردم هنوز از داستان های شور انگیز بنیاد یابی آن - روایت می کنند و به وجود شمار

تابا مشاهده نوکریوالی یک شبه زنان در حضور سراج الملته والدین نوکریوالی زنان دیگر را در شبان دیگر قیاس بتوانند اصل برکه را در زیر بدقت ملاحظه فرمایند نوشته : شایسته وحدت

وظایف ، که بدست راقم افتاده است ، بعد از مشق نمونه خروار ، جهت روشن شدن زندگی پرده نشینان حرمسرای امیر خدمت خوانندگان گرانقدر مجله سبازون پیشکش میشود

جدول نخست جدول دوم جدول حضور اعلی حضرت سراج الملته والدین که در نوکریوانی باید که بر یک نفری مندوب جدول هم موافق هدایات حضور و دستور العملی ملایم بندهای معین بود جمال درستی خوبی تر بود و سهل انگاری

جمله اول		جمله دوم	
سراج	نام	سراج	نام
بقره نجیم الحرم	میرزا محمد سراج الحرم	سراج	شاه زین الحرم
نگران	نگران	نگران	نگران
ملکت عقده الحرم	شیر رحیم الحرم	یزد زاده مایه الحرم	استاد ورد الحرم
نفری ما محتسب		نفری ما محتسب	
ارغون	پری دونه الحرم	میرزا محمد الحرم	میرزا محمد الحرم
شکره قمر الحرم	صدقه الحرم	میرزا محمد الحرم	میرزا محمد الحرم
ملک عقده الحرم	نیکم	میرزا محمد الحرم	میرزا محمد الحرم

فدات معینه آسانی جدول دوم فوق در یک نوبت فکری زنده در تحت نظارت سر برهنگه و نگارنده این کتاب که در شان پنج شصت قسم گردید بدین تفصیل

شعبه ۱	شعبه ۲	شعبه ۳	شعبه ۴	شعبه ۵
خدمت سراج حاجی محمود مجلس و بطون شرکت	خدمت غسل خانم	خدمت است شویلی و دستمال فضا بین قابلین	خدمت باغبری رختواب و دریشی رختواب و غیره	کارخانه سامانی
نگران	نگران	نگران	نگران	نگران
استاد ورد الحرم	ملکت عقده الحرم	پریعت شغل السرای	یزد زاده مایه الحرم	شیر رحیم الحرم
ما محتسب	ما محتسب	ما محتسب	ما محتسب	ما محتسب

دیگر هیچ آدم میزاده بوزمین - مرتعا میاید بود ، باخورشید بوده در که مه و ابر سالها درمن میشکند ، ومن می بینم آنچه بهتر بود نبینم .

سایه خشم خدا - زوزه و ازد حلم کرگان بوی طعمه شنید . شهز میجوشید . رویه مردم در میدان ، نوح بود و سه پسرش از سوا ، بردرگشت ایستاده .

روز داری بود . روز بزرگ ، که شهر در خون یک تن بساک شدن میخواست . و گهکار آنجا بود ، بهت زده ، خاموش ، بیرون برتر از آنچه بر شهر میگفت .

مردم بودند - زن و مرد - باگرم و سردای یک سرزمین برآمده ، از یک خون و یک تبار ، که تاد بر روز آب از یک چشم بر میگردند و یک خدا در رکشت می پرستیدند . و چهزه هاشان - هر یک دیگرسه - شناسا و خو گرفته ، بسام دوسته نیکخواه و امروزه رایک - چهزه بود - همان یک ، بیگانه ، خون زده ، در قالب ترس و کین ریخته ، بارگه هائی از دروغ و بددلی در فریادهای بیزاری شان .

(راحیل ، دخترزمین ، میترسی ؟)

(توس ؟ آری . و چیزی برتر از ترس ، که از خود میترسی)

میکند از جاکنده میتم ، و همه چیز با من کجا هستیم ، خدایا ؟

واخشی خدائی که در چشمان بیوش زبانه میکشید ، نوح دختر را میدید ، دست بسته ، گشتی نیمه جان ، گیسوانش را کندان به مشت در پیچیده و نگه داشته . نوح را آن برآمدگی سر میگیان اندام که زندگی در آن شکوفه می بست داشتند . و در آنجا آئین شهر - این باری عصمت خدا . و دانشی دیگر ، که راحیل بر هیچ مردی تعمت نس نهاد : (نیازتن بود و خواست بول ، با هر کس که بود)

وسایه لبخندش ، نم و لعل ، بنیاد شهر میلزاند ، از زمین گستاخی . نوح را می از آن برتن راست میشد ، که اینک روز خطرس بود و بیم خشم خدا . و در این داری ، نوح را آسایشی هم بود ، از آن که خورشتن کم شده باز مییافت و حضور برانگیزنده خدا ، که نفسور توانش بر میدان میوزید و بولاد در رگها میگذاخت . و نوح آنجا بویگری بود از بولاد ، بلند و استوار در هاله موهای سپید ، چون کوهی سر به ابرها فرو برده ، - همچنان ستمگین .

(ببریدی ؟)

(راحیل ، دخترزمین ، به دامان مادر باز بایدت گشت ، و ایاتوان چکیده مهر که موده فردا با خود داشت)

و در آن فریاد آشوب غوغا ، سست و کشان تا سنگلاخ بیرون شهر - بپخوله گرگ و سگ و مار و سوسمار ، راحیل میرفت ، بی هیچ یاد و هیچ آسوس ، و نه هیچ شرمش از هیچ نگاه ، که خاک بسادگی و ایکی در او بار گرفته بود ، و بس فارغ از نیست خاک از هم تاریک فرزند آدم و تنهائی که بر خود مید پرنت .

زاینک راحیل مادر بود و دیگر هیچ ، - هر کشتش و تنگان زهدانش یاد آور زندگی که - میوه درخت خدا - از آسب خدا پرستان گریختن میخواست . و در هیچ وثاب دست های بسته ، در - تا شدگی درد ناک باها و شست ، راحیل فرزند را زتن خود میسر میساخت . و در آن غریو طعمه و نفرین و دشنام ، مردم بی پسر و میزدند و بدین زدن خود را باار میجستند و به چشم هم بازی نمودند .

و هم چنین بود تا پایان ، تا آن دم که نوح ، نام خدا بزلب ، به دست خود سنگی بر او جهاند ، و مردم نیز از همه سو ، بیکاره . و در آن میان ، هم آن مرد که شادی هستی در زلال نگاه دختر چشید ، بود و در گیسوانش بوی سوسنبل شنیده . و راحیل ، که با کتر سن بخشی از او با خود میبرد ، - و تنها همان از جهان ، در روز از او بود و شیبانی و ترس نایکار او . و چنین شد که زمین آغوش سنگها بر یکسرش باز کرد و بست ، و دلی را - گم و پخشند ، - در آرامش خود فرو برد .

(راحیل ، راحیل ! به گونست و خون ، تا جاودان بدیمن دست ها پیوستی که تورا از خود برید ، دختر !)

(چه می بینم ، دینه ، چه می بینم ، آه ! تویی در جایگاه ننگه به یاد داشته ، و این منم که سنگسارت میکنم) . . . به کدام دسته خدایا ، که بریده یاد ! به کدام دست ؟ وجه ند مرا که چشم ندید ، یادید و نشناخت ؟ - خدا . . . خدا خور شدیم بود و من کور بودم در خدا . و راحیل ، - دختر گهکار شهر ، توبودی ، دینه و خدا در توبود ، به آفرینندگی . ومن جز خاک ندیدم و تیرگی خاک . و آن بودگی زمینی ، که تا بوده ام و سوسه کینه ام بود در فرزند آدم . و چنین شد که خدا در من غیرت برد . و دست خدا از آستینم بدرآمد . و قوت بازی او بود که به نشانه زد . و نشانه توبودی ، دینه ، ومن بودم و خدا بود . و شد آنچه شد ، دخترم . چه کسی باز خواهدت رها کند ، و مرانیز ، از این گوسفندان کرگه ها گرفته ؟ وجه خواهد رفت برای من گوسفندان ، تا پایان زمان ؟

(و ، رای بر من ! دور که خواهد بود ؟ دور که خواهد بود ، از خدا و من ؟)

نوح را ، تا توان ننگه ، پسران به سردست بردند از آنجا . و راه دور بود تا شهر ، و انتظار میگذاخت . و چشمان مرد خدا را خیرگسی و خشنی میدید . از آنچه دید ، نوح ، تب گرفته و شوریده ، بسا پس سره و زهر لب ز سوسه داشته . سخنانی گسیخته و پرانگده ، بسا آشنای گوش پسران ، و پسران میزدند . از آنچه می شنیدند و به خدا پناه میبردند ، که فرزند آدم را بیم هلاک بود از آن ، و شهر ز پسران خواست شد . . .

پسران نوح راه خانه بردند و در میستند و دینه راه تیمار او گماشتند . و در کار شدند تا کسر راه نوح راه نباشد ، در چنان بیماری و شوریدگی ، و سخن های جهان آشوب . نوح را این ستم بود از پسران و بزرگتر دشنام ، که چشم روشن تر از هر زمان میدید و جانش رویارو با خدا به گفتگو بود ، و باز زمین . و سخن هادانست ، گفتنی ، با شفر که بر آورده دست او بود ، و با مردم که فرزند زادگانش بودند . اما پسران دیواری بودند . اورا ، سنگین و سست ، رخنه ناپذیر . نوح بر بستر افتاده بود ، هدم و پرستارش دینه و وس . و دینه را بر او دل میسوخت ، از آن که میدید مرد خدا را روزهای عمرش سر شده است . و به سرشت مهریان که داشت ، شکیبائی با او به پایان میبرد . بر بالینش می نشست و سخنش می شنید و بسه زبان تصدیق میکرد . اما در دل از خدا آرزوش میخواست ، خود را و پیر عقل به زبان آمده را .

(روز ، دینه ، به رنگی دیگر برآمد بر من . وجه روشن بر آید روز ، در صینه آن مرغ که دیوار قصر شکست !)

(تنها ، در این چار دیواری تنگ برآمده ، از که بایدم نالید ، - خدایا ؟ از پسران که درد بیرون نمسته اند ، بی خطر ، یا از تو که به آستانه امروز کشاندی و آزادی آموختی ؟)

(خشم مرا نمیاید ، خدایا ، و نه خشنودیت ، که تو با من

مسافرت به مریخ

بقیه از صفحه (۵۱)

برخورد خواهد بود. به همین دلیل است که یکی از اهداف عمده پروژه طول مدت شوروی - امریکاییست که دوباره نمونه های از خاک مریخ را به زمین آورده و آنها را به عصری ترین و دقیقترین وسایل ساینس تحت مطالعه قرار دهند.

سوال: آیا طریقه در مطالعه اتوسفیر هره بالونها استعمال شده بود اینجا هم استعمال خواهد شد؟

جواب یلی: اما آنها از بالونهای که در زهره استعمال شده بود - بسیار سادهتری توسط باد به ارتفاع بلند اینسوا نسو حرکت میکردند. بالونهای جدید - رهبری شده خواهد بود. این بالونها در صبح میتواند یک قسمت از انرژی خود را جهت بلند شدن از اتوسفیر خود مریخ گرفته به ارتفاع تعیین شد پرواز کند در طول روز زمین ارتفاع به پرواز خود ادامه خواهد داد و در شب دوباره در سطح مریخ فرود آمده شب را در آنجا سپری خواهد کرد. بالونهای برابر با هم سه جا نه دیگر را نیز حمل خواهد کرد آنها را تا آنجا خواهد ساخت تا حرکت اتوسفیر مریخ را مطالعه کرده در اثنای بلند شدن و فرود آمدن کمره های تلویزیونی آنها تصاویری از سطح مریخ برای ما رای خواهد کرد. بالونهای میکرو تراشه ها ما و اشعه اکسراد ربر خواهد داشت که ترکیب کیمیاوی صخره ها را در اثنای پرواز فرود آیی تحت مطالعه قرار خواهد داد. یک بالون میتواند مسافه چندین هزار کیلومتر را در ظرف روزی کند.

سوال: کدام نواحی از همه بیشتر دلچسپ به نظر میرسند؟

جواب: این یک سوال خیلی مطلق است در حال حاضر نمیشد ان مایکجا با متخصصین حرکایی مصروف کارند و این مساله را مورد مطالعه قرار میدهند.

وادی ها و دریا های مریخ حایز اهمیت بیشتری است. صخره های

روسی آنها قاصه تاریخ مریخ را برای ما بازگو خواهد نمود و امکان پیدا نمودن بعضی اشکال حیات درین وادی ها و دریاها موجود میباشد. بعضی از آتشفشانهای مریخ برای مدت بهیشتراز ۱۰۰ - میلیون سال آتشی و مواد گداخته شده را به بیرون پرتاب کرده است. یک طبقه مواد گداخته شده آتشفشان بالای طبقه دیگر آن قرار گرفته است و ترکیب مواد گداخته شده آتشفشان زندگی داخل سیاره را منعکس خواهد کرد. در حال حاضر یک آله بسیار کدر مریخ حرکت خواهد کرد در حال انکشاف است. آله بسیار فوقی علاوه از یکسبدر اری و جمع آوری نمونه های مجهز باراکتی خواهد بود که نمونه های جمع آوری شده را به مدار بفرستد این راکت در مدار مریخ نزدیک قمر مصنوعی توقف خواهد کرد جایی که نمونه های جمع آوری شده به راکت دومی بار شده و به زمین فرستاده میشود.

سوال: چگونه مسافه تحلیل خاک مریخ در زمین حل خواهد شد؟

جواب: این یک مساله میکروارگانیزم نیست. باید باعث ضرر شوند راکت بازگشت کننده به زمین همراه با نمونه ها باید در یک مدار نزدیک زمین توقف داده شود مطالعه مقدماتی را میتوان در فضا انجام داد و هنگامی که دانشمندان متیقن گردیدند که نمونه ها مضمون است آنها را به زمین انتقال خواهند داد. من معتقد است که بهتر خواهد بود که نمونه ها را یک گروپ وزید بین المطلق مطالعه نماید.

سوال: کی اول به مریخ پرواز خواهد کرد؟

جواب: من متیقن استم که عمل پرواز بین المطلق خواهد بود.

ترجمه از مجله سپوتنیک شوروی شماره ۲ هم اکتبر سال ۱۹۸۸

کار به نهایت بر دی به همان که زندگم دادی.

|| هم ازین بشنوید، - من، که ترس را بر جای خدا نشاندم ازخامی: فرزند آدم را گستاخ باید بود یا خدا، که همه آشنائی است او و یگانگی.

|| خدا، دینه، جادوان روان است در هر چیز که هسته و همچنان هر چیز روان در خدا.

|| ننگم یاد ازشم خویش، که بنداشت آلودگی بود و بزرگترستم بر زندگی.

|| شنیده ای، دخترم؟ مرد خدا خانه به آب داد که موش در انبار نمی پایستش و مورد رشکاف دیوار. و هیچ دانسته ای که باز فردا موش بود و مورد بود و مرد خدا نبود؟

|| زیبای من، دینه. چه روی به باغ آن کس که سپیش را به اندرز ما ریادت خورد؟ زمین تو را خوشتر و باغهایش.

|| زندگی از زمین برجوشید، به زبان های دور و راز و زمین از آن روز خود را هر چه زیبا تر خواست که به چشم فرزند آدم درخود نگریست.

|| شکر به تو زنده است، دخترم. تو را میخورد تا فرزند آدم را بر آورد.

|| ستم ها بر تو خواهد رفت از شهر، که اوریش در ترس دارد. و ترس هنوز تا دیری ایمنی است، امسوس!

|| همه هر جا که هستند، به راهی میروند که باید شان رفت و راه شدن تاییدن. بودن دور است، دور، نابیده.

شهر با راضی طلب میزند. هر یامداد و شام در رکشت، مردم به آتیه دست به دعا بر میداشتنند، بقای زندگی آن را که با خدا به عدل رفته بود. روز گری بازار بود پسران را و هنگامه خدای فرخنده شان. و بر زمین با اشک و نفوس، اما پسر فراری، افسانه نوح با زمین گشتند و در راه او را زمین شناختند، نه در آن که فریاد میرد در خانه در بیست که روزی تازه بر میداد، در آن خشمگین شکر دهند که همچنان زنده و گویا در افسانه سنگ شده بود، تا پایان روزگار. و نوح، پیمبر خدا، سیزده روز در خانه بستری ماند، از شعرو از گشت بریده، که هیچ گوش سخن او نشنید، مگر دینسه که پرستار او بود، - دختری ساده، بی خطر به چشم پسران و پسران می آمدند، هر روز به هزار چشم نگران پایان که دیر می رسید، و در دل با خدا به داری از بیم رسوائی پدر. و نوح تا امید بدشان چشم بر هم می نهاد و خاموش می ماند، که بیگانه تر بودند او را این پسران، دانشمندان او میان قوم و نگهبانان دین خدا.

|| نس بایدم، شناسی بایدم، که شهر به زبان خواهی شد برد از کورنلی و چهره خدا آتیه باز خواهد نمود از تنگ اندیشی.

و سنگین بود پسران را در رنگ زمان و نوح.

و سیزده هم روز، نوح بیدار شد پیش از سید و دمان، و از سر مانا لیدن گرفت، که تنش می فسود. دینه شمع بیست آورد و قطره ای چند شراب در کاس مرد خدا ریخت، سرش به غمخواری بزرگ نونهاد. و نوح چشم گشود و چهره دختر در روشنائی شمع بیدید، تازه و سبک چون خورشید سحر گاهان. دیری بر او خیره ماند، که نه بلکستن فرد خفت یا هیچ رگی در رخسارش جنبید. روز تازه بر آمده بود که آهسته گت:

|| مرگ چون خواب شب میاید، دینه. نفرین بر آن که سرگه را کيفر خواست و به ننگش آلود.

و چشم بر هم نهاد و در آرامش خدا فرورفت. خجسته باد نام خدا!



رتم است! و برای مدت یک ساعت
نواخته میبندد که ترانسوی هانرا
ریکاره نموده اند.
- موسیقی نعلی انعامی
راجگونه آریایی می کنید؟

- حرف میگویم هنر وستان
که ه هنر روزانه اند بایسد
برای هنرمندان آتم هنرمند
مردمی سعی وتلاش نمایند
- پین کبی که براموس
ننود شما در هنگام اجسرای

خانم هایتان در سیزدهت هنر
تان چه سعی دانسته اند
- هنر
- به هر صورت تا- ایگناهه
شاهد سعی نعلی انعامی
شادمانی مردم بوده ام شما

استقبال مردم، تنوین مردم بوده
اگر لقب استاد ی را برام اعطسا
کرده اند همین مردم بوده
اگر هنر را و اوازه هنر را تا
درها رسانده اند همین مردم
بوده و من هم هیچگاه آریاییان
هنر دست دانسته خیر را صرفه
نموده ام.
- میخواستم نظرتان را در مورد
اینکه هنرمندان ما برای اجسرای
پن برگرگام • ساعت در حانسل
خوشی هنرمندان ما بسول
گراف میطلبند بدانم؟
- بایانکه باهر هنرمند که من
همکاری نموده ام درخت محفل
از ۴۰ هزار انعامی کمتر نگرفته
اند اما کمتر از ایشان حامسرا
بوده اند که صرف و در هزاران
را به نام حق الزحمه • من سا
پیشانی باز ببرد ازند • در حالیکه

افغان پنجگه طرایی

بقیه از (۲۷)
را در بین هنرمندان
اشتراک کننده در مسئول نصب
کردیم.
- نون عده بین طلبه
وزیر خلی چیست؟
- نون عده اینست که در ضله
(زیروم) اما در زیر خلی
حدید است بنام برکتی (که به

است درین باره چیزی گفته
نمیوانم ولی همین در ریاید گشت
که در سابق چه خواننده ویسا
نوازنده هنر و برای آبرخشن هنر
زحمت وسیعی تلاش زیاد می نمودند
اما حالا انخور نیست.
- برای هنرمندان
که تازه کارانده چه گفتی های- آریه؟

حضور این شرکت تان را چگونه
آریایی می کنید؟
- شرکت من در محافل شادمانی
مردم باهر هنرمند یک بود صرف
این بوده که من نخواستیم ام
هنر را از مردم پنهان بدانم
همیشه خواست ام تا هنرمند
در خدمت مردم باشند و همین
خواست من بوده که زیاد تر
از دیگران در محافل خوشی

مردم در گذشته های بسیار
شاکردن - اجری از کشور های
امریکا، هندوستان، هایان
فرانسه دانسته ام که اکثر
هر کدام شان از شهرت خوشی
هنری در کشورهای شان برخوردار
اند.
- هنر تانرا در پیشگاه مردم
چگونه آریایی می کنید؟
- از آریانیکه آغاز نموده بودم

بقیه از صفحه (۲۱)
جاست که از بعد الله نهم میخواند
هند تا اخبار آن شب را میخواند
واهمینکه در تلویزیون ظاهر
میکرد همه نگر می کنند برادر
محترم برگان نطای خوب تلویزیون
است خود در مورد درمورد اینکه چه
وجه تشابه می شاید بین آنان
باشد اینطور از نظر می کند
- من نمیدانم چه وجه تشابه
دینی با محترم برگان دارم که
همه نگر می کنند ما باهم کسند ام
سببی دارم تا جایی که متوجه
شده ام محترم برگان اخبار را
صادقانه بدون تمسوع و خشوع
سازی میخواند و من هم می گوئیم
تا بدون خود سازی فقط اخبار
را بخوانم و شاید هم وجه تشابه
در همین باشد.
به اجازه تشابه نظر میکنم
شاید منظور زتون آواز و همین
شیوه خواندن باشد و باهم اگر
بدون دره بین نظر اندازی شود
شاید مساله چهره مطرح باشد.
- اینرا نمیدانم اما امانت کرده
ام به خاطر همین موضوع همیشه
وقتی به هم بر میخورم به یکدیگر
بگوئیم برادر.
خوب وقتی حرف از این مساله
به میان آمد با شما با محترم برگان
رقابت دارید؟ و باهم با کس
دیگر امیدوارم صادقانه پاسخ
بگویم زیرا گمان کردن این حرف که
با هیچ کس رقابت ندارم بسیار
طلبی جلوه نخواهد کرد چه آدمی
همواره با این حالت زبانی دست
در گریبان بوده و است.
- گفته تشابه ما چه اگر آدم بگوید
با هیچ کس رقابت ندارد درست
و صادقانه گفته • من نمیگویم که

با صدای خوب و بیان خوبتر

با کسی رقابت ندارم حتی با رقابت
ساله که آموخته و سازنده باشند
موانع اما در بخش نطای، خودم
نخواست ام با کسی رقابت دانسته
باشم • چون مسلکی نیست اما
بعدها از بسیاری همکارانم چیزی
های می آموخ که شاید نتیجه همین
رقابت باشد • مثلا وقتی تلفظی
را آریایی گویند می شنوم اگر گویم
شیوه تلفظ نا آشنا باشد به فرهنگ
مراجع می کنم • اگر متوجه نشدم
که خودم تا آن وقت نادانم
خواندم کار خود را تصحیح می کنم
در ضمن میگویم برای آن دوستم
حالی که که اشتباهی در کسرت
بوده که در این بخش صمیمی ترین
همکار منم بکتاب است اما در
قسمت محترم برگان باید بگویم
که یک عمل ایشان راه رگر ترانسوی
نیست کم وان اینکه وقتی برای اولین
بار از طریق تلویزیون خبر خواندم
همینکه اخبار با بیان یا مست
برای تلفون آمد و آن تلفون از
جانب محترم برگان بود که به من
تبریک داد و دست تشویق
کرد و خود من هم زیاد احساس
رضایت و شادمانی میکرد • آریا سر
جای ندارم که دیگر با کسی
مانند (برگان) رقابتی نداشته
باشم.
اگر رقابت و رقابت بازی بگویم
شماره های میان مردم برایشان
گنوده آید • صدای حرفه ای
شمار نامه هایست که به مجله
سیا بر رسیده و در آن نامه ها
از خواسته اند تا با شما از طریق
مجله بیشتر معرفی گردند • شما
رزمونفیت خود را در چه می دانید؟
- من نمیگویم که موفق چه تا حال
کدام کارتون العاده می انجام

حرف را به خاطر این گفتم که اکثر
دست اندر کاران این حرفه ها در
آوازه ها، گویند و غیره آظوری
گویند که خودم، خودم باشم
بعد از این هم خواهم گویند
تا همین سان عمل کنم.
بباید حرفه ای هم در مسورد
گویند می گویم • عقیده ندارم -
مورد گویند می اینکه (من است
یا هنر) به حین یک نطای
چیز است؟
چون در مورد هنر بسیار نام
سخن گویم، بدین معنی که
هر چه را به این نمی توانم
خطاب کنم که "به نظر گویند می
در افغانستان من است تا هنر"
- شما یک نطای خیر خوبان
هستید • آیا گاهی وقت هم شعر
خواندید؟
- در ابتدا برنامه های را -
می خواندم که در آن هانم موجود
دانست یعنی شعر خوانده ام اما
مش که نتوانست ام در دست بگیرم
کم چه شیوه شعر خواندم تا
دیگران من دانست و از آنجا که
کسی تمسید نکردند • من هم
نخواستم دیگر شعر خوانم آریایی
هم نورس نبوده که برنامه های
شعری را بخوانم • اما برای احتیاج
متخصص خودم بعد کتاب های
شعری را میخوانم.
آیا شما کتاب های شعری را
میخوانید یا کتاب های دیگری هم
بعد • بالعالم می کنید؟ ایمن
در کارشان باشد.

در مورد گفته تان حرفه ای
بگویند که برای خواننده محله
- ای آزدون نخواهد بود.
- تحلیلات ابتدایی ام را تقریباً
در گیاره شهر نوم و بعد در ایسه
حییه کابل شامل شدم • زمانی
که در گیاره شهر نوم "اکتر" روز
های به نام ماد روز معلم تجلیل
مینند • در حالی که هنوز منسفت چار
مکتب بودم برای اولین بار در روز
ماد روز شعر خواندم • بعد
همینسان نامه ایانت در روزنامه
مورد مقاله ها و شعرهای میخوانم
ندم • تا اینکه مکتب رانم کردم
و درست سال ۱۳۶۳ محسن متف
سم بوهنسی طب بودم که به
رادیو آمدم و به سال ۱۳۶۶ -
من فراردم • بعد
- زد و در مورد دلیل؟
- پنج برادر بزرگ خواهر دارم
و تا هنوز من بزرگم است.
- منظور تان از محافل سودن
اینست که نه نامزد آریا و نه
هرگز کرده آید؟
- بله همین خوراست.
- خوب امیدوارم همیشه همین
نوع عمل باشند • از شوخی که
بگویم در مورد هنر چه میگوید؟
- والله چه بگویم • هنر وجود
دارد • اولین درستی که فهمیدم
چین انسانها بوده و است • اگر
در مورد خودم صادقانه بگویم
آن روزی که حکایت می کنند میگویند
تا حال احساس برام دست
نداده که نام هنر را روی آن
بگذارم • ولی آریا در دست است
که انسان حسن بیانشناسی دارد
در برابرمه چیز زیاد است
میگند که آن زیبایی را دوست دارد
- بفرمایید.

از استعداد تا قهرمانی المپیا

بقیه از صفحه (۱۵)
خوب را مکتب • دلچسپی توده ها
مردم و انتظام خوب آن یاد آور -
می شوند.
در کشور آلمان دموکراتیک
تهران های وجود دارند که
در مسابقات سوار تکیاد کشور
خود که ام جایزه عالی را نصیب
شده اند، ولی در المپیا جهانی
مدان هاراید ست آورده اند.
مثلاً کریستا لودینگ رتینور
گیرگانه زنی که در جهان دست ال
های المپیا زمستانی را در بخش
دوس سریع بر روی یخ و در المپیا
تابستانی در مسابقه با اسکی رانی
دست آورد.
درین حال اینطور نتیجه گیری
مینود که بدون نتایج مسابقات
قبل، قهرمان شدن در المپیا
به حوصله مدا و ایستادگی
استعداد انفرادی و گروهی می دهد.
بعضی از استعداد ها
از روی تعداد کشف مینوند.
مثلاً اگر افتخار قهرمان ۶ مرتبه
بازن های المپیا ۱۸۸ (کرستین
اوتود ریگی از سوئیس) در نتیجه
اسرار زیاد خواهر خوانده امر که
تعداد آبی بازی می خواهد بدون
نی وقت ... طبعاً این استعداد
خاموشی بود.
به سبورت باید از زمان
تحولیت عادت کرد • حتی برای
کسانی که بعد ها در مسابقات
قهرمانی اشتراک می ورزند.
سبورت باید به جفسی
از زنده می بدن گردند • ایمن
منحیت یک تکلیف در قانون اساسی
آلمان دموکراتیک درج است •

انتقاد یا

خرابکاری عامدانه؟

گوید . سعی بر آن بوده است تا مجله از جانبداری سیاسی و موضع گیری به سود این یا آن گروه در شرایط دشوار فعلی امتناع نماید . در کار مجله هم واقعیت خستگی مردم از جنگ ، هم به ضرورت به صلح و تفاهم ملی وهم ضرورت دادن آرامش به مردمی که آتش جنگ و آرامش شان را گرفته است انعکاس خود را داشته است .

پیام مجله ' سپاوون برای جوانان یکی است : کار مسوولانه به سود وطن و پیشرفت کشور و عدوت آنان به صلح و تفاهم ملی . مجله هیچگاه نخواسته و نمی خواهد که منادی جنگ و نفرت - طلبی باشد که یک عده امروز مصروف آن اند .

اما انتقاد کننده گان مجله باید بدانند که یک نشریه صرف وظیفه انعکاس دیدگاه های مثبت را ندارد . واقعیت ها را باید انعکاس داد ، اگر این واقعیتها تلخ اند یا شیرین ، اگر به مذاق ما میخوانند یا نه ، اگر خوش ما می آید یا نه ، نشرات در مورد جوانان این اصل را در نظر نداشته است . صرف کافی است ماصفحات متعدد -

دختران و پسران را مورد کسم و ببینم که از این طریق مجله سپاوون چگونه تصویر روشی یک نسا ، را رایج می کند : نسلی که می جنگد ، تحصیل میکند به آینده امید و ارادت ، بعضاً در ناامیدی فرورفته ، رنج دارد ، خوشی های خود را در ویرولم ها و گاهی هم بیماری های خود را بگذاراز همه اینها مردم بفهمند . ما نباید قصه خوبی خوبی های یک نسل باشیم ، اگر نه فهمیم که بروی آنها چیست ؟ چه چیزی آنها را تهدید میکند و چه چیزی آنها را کجک میکند ، آنگاه چگونه بتوانیم نسخه بی برای علاج د هم و تازه

آنچه مربوط به موضوعات صفحات جوانان می شود این موضوعات آن مسایلی را در بر میگیرد که جوانان ما با آن مواجه اند . اتهام ساده لوحانه و تعجب آمیز پیرامون ((نشرات ضد فرهنگی)) برای ما عجیب است . هیچ مطلبی در سپاوون بی آنکه هدف تنویر جوانان و بازتاب ارزش های فرهنگی ملی و جهانی را داشته باشد نشر نشده است . انعکاس دیدگاه های منفی به معنی نشر مطالب ضد فرهنگی نیست و اینرا انتقاد - کننده گان باید بدانند . مثلاً قصه معروف ((برك دانسر های کابل)) و یا ((مردم جکسن)) ، اگر سپاوون این واقعیت را که بفرغم بسیلری ها بیماری مهیب نسل جوان امروزی است آرایه نمیکرد چگونه امکان داشت تا هزاران بی خبر امروز با خبر شده ، دست به قلم فرسای در باره ' اخلاق نسل جوان بزنند تصادفی نبود که سپاوون گزارش برك دانسرهاود پگران را تحت کلیشه ((از گپ های که ما

خبر شدیم شما هم خبر شوید)) نشر نمود . بعضی انتقاد کننده گان البته هدف شان انتقاد نیست میخوانند از ((چیزی)) برای اهداف خود استفاده کنند در - این مورد میتوان از انتقاد برخی نوشته ها که در باره ' عادات و رسوم فرهنگی کشورهای دیگر - نشر رسیده است ، یاد آوری کرد . مثلاً اگر سپاوون می نویسد که مردمان امریکای لاتین به گیتار علاقمند اند و بارقص کانگورادوست دارند و یا در اروپای غرب ازدواج های آزمایشی صورت میگیرد و یا موارد دیگر از این قبیل ، در این جا چه نوع نشرات ضد فرهنگی میتواند مطرح باشد ؟ بالاخره ما وظیفه داریم در آنچه به سوی

جهان بگشایم و از آنچه که در ما - حول ما و از نظر ما خوب یا بد میگذرد آگاهی یابیم . یک نکته مهم دیگر : بلی در کشور جنگ جریان دارد و استند کمانی که میخوانند بگویند در روزگار جنگ چگونه میتوان از طبیعت آرام سخن گفت ؟ در اینجا سوال جنگ و مطبوعات مطرح می شود . مطبوعات رسالت دارد تا زنده گی را در تمام ابعاد آن منعکس کند و مثلیکه معلوم است در کشور ما هنوز زنده گی متوقف نشده است . گرچه گلوه ها خواب و آرامش مردم را میگیرند ولی همزمان مردم زنده گی می کنند میگیرند ، میخوانند ، میخورند ، می آشامند و

مانارسانی هاد رکارخوشن سرا پنهان نمیکم ، شاید بتوان بیان های نشراتی را بهتر تنظیم کرد و قابل قبول تر برای همه ساخت گرچه یک مجله عمومی که برای قشرهای بسیار متنوع مردم نشرات میکند به مشکل خواهد توانست تا در هر بخش خاطر همه را نگا دارد .

ما به نظریات انتقادی سازنده محتاجیم ، نظریاتی که بتوانند نشرات ما را در جهت کیمک به مردم ' خاصاً نسل جوان و به منظور رشد سالم فرهنگی آنان فنا ببخشند . در روزه ها به روی انتقاد بازاست اما سعی نه کنند با پاره - گویی نام انتقاد را آلوده سازند .

اداره ' مجله ' سپاوون

در ماه های گذشته چه از طریق تلفون ، چه از طریق بگومگو های در اینجا و آنجا و چه از طریق برخی نوشته های منتشره در - مطبوعات و راد یو ، انتقاد های پیرامون نشرات سپاوون را شنیدیم و خواندیم . بعضی ها سعی می نمایند تا به وسیله اینگونه (انتقاد ها) نشرات سپاوون را برای خواننده گان ((طورد یگر)) جلوه داد و نقشی را که این مجله میتواند در روشنگری افکار عامه و پرورش سالم فرهنگی جوانان ایفا کند ، لطمه زند . واضح است که هدف برخی انتقاد ها مفرضانه بوده و تشنگ نظری و ترس از علاقمندی مردم به سپاوون اساس آنرا تشکیل میدهد .

طی سیزده شماره نشرات مجله سپاوون هنگامیکه به فهرست نشرات مراجعه می کنیم درمی یابیم که این مجله تا جایکه ممکن و مقدور بوده است مطالب - دلچسپ ، آموزنده ، مفید و - منطبق با ارزش های ملی و اسلامی جامعه افغانی به نشر سپرده و به گواهی خواننده گان برخی گرایش های جدید کار مطبوعات را به نمایش گذاشته است . موضع نشرات مجله ، موضع مردم بوده و مجله سعی نموده به خواستهای هزاران تن از خواننده گان پاسخ

رینا عاشق د هرمنند رپود اما به او نرسید . زیبایی (رینا) دل های بسیاری را زبون و بود که در این شمار هنرمندان فلسی نیز شامل اند . که تقاضای از و اج را با وی نمودند چون : جیتند ر - نتروگهن سینا ، انیل کیپور - رهند بریکور ، سنجیکارو . . . که وی همه را جواب رد داده است . بالاخره (رینا) در سال ۱۹۸۴ با محمد موسی خان بسریکی از سرمایه داران پاکستانی از و اج کرد . در سال ۱۹۸۵ مدت یکماه به پاکستان رفت . مردم چنچین سیندا اشتند که وی بعد از از و اجش ، د رفلها ظاهر نخواهند شد . ولی وی درین صحنه صحیحه اثر با روزنامه فلسی پاکستان به اثبات رساند که در رفلها حصه خواهد گرفت ولی کم .

ارسالی یانظری
خاتم شکلات
بقیه در صفحه ۸۹

۱) هرچند درباره ۲۰ میلیون صحبت میشود ولی اصل ارضیه خیلی بیشتر ازین تخمین گردیده است . نظریه اطلاقه که اخیراً بدست آوردیم ، ازین ارضیه ۲۰ میلیون لیره ترکی نه ، بلکه ۲۰ میلیون ، راست که بایین ترتیب به ۳۰۰ میلیون لیره ترکی (سان ۱۹۷۴-۱۹۷۵) بالغ میگردد . ولی برای اینکه بتوانیم سمعیه خود را ازین مبلغ هنگت بر- ارم ، نام استعمام (گلی) را بید اکتیم . حتما عمه بیچاره ام که ازین ارضیه سرسام آورده اگهی ندارد ، در کدام گوشه بی باقر و مسکنت ، زندگی میکند))

د سیاون نورسوز می
عما هوس ، عما د حسن بنا پیری ، عما تن د زره تو به عما سوز می ، عما گو ی عی بی انصافه زمانی به کوم قصوره کومه گناه .
ته د شیز کلو محصومه بی کری خلاصه له سستی د وار ه خیی بی نازین کسری ، درما تسی زمانی ته بی بیرحمه ، یاید مسته شو پیری د استاحال درد او د آب مسی کرمی پیخوده کله و ام چه هیچ نه وای پیدای شو یی پنی ی ستایشانی په زرهاو تازره لبنتسی د ظالم انسان پهلان باندی غوخیزی هرگری ، پاک ره په خیل فضل او کرم دی د یوطن کنی سیاون نیاز زره فواری د خوینی شاعر ؛ د وکتور فخرالدین سیاون

درارتباطنامهها

با ابراز تشکر از همدستان و خوا ننده گان که به نامه نوشته اند . روزهای که مجله زیر چاپ میرفت صد ها نامه از دستان بهار رسید . است که در شماره آینده به آنها پاسخ خواهیم گفت .

ق . بهارک (از نامه مقبول شما - تشکر مطالب تا نامرود استفاده - فرامیدیم . شما باید فقط یک درخت رسم میکردید) حبیبه ثورا شماراد جمله همکاران د ایمی خود می پذیرم امید وارم بتوانید برای مجله خودتان خدمت نمایند) محمد سعید ازلیسه انصاری (نظریات شما را در نظر میگیرم از محبت یادت تشکر) وحید و بهبود (خط شما را خوانده نتوانستم) ملالی همدرد ازلیسه جلالی (درباره هنرمندان پاکستانی خیال محمد هرگاه مواد یی بدست ما برسد نشر میکنیم) عتیق الله محبت زاده و وحید الرحیم محبت - زاده (به جمع یاران سیاون شما را خوش آمدید میگویم) محمد - شفیق حکیمی معلم صنف دوازدهم لیه عالی حبیبیه (بگذارد که ارمان به دلتان نماند که ادرم - شمارا نشر کنیم . به سلامتان و علیک اینکه غوث زلمی پاسخ را بی مزه تهیه میکند گوش و اراکتش را بعه بصورت حمت زری از و ازلیسه را بعه بلخی (گورگورن تان که معنای نام تان مهور محبت است یا نه . از همکاری تان ممنون د مورد شما عری باید بیشتر کار کنید) حمید ا - لدین سریان محافظ (نامه شما رسید میتوانید با ما همکاری نمایند . از فرستاده هایتان استفاده می کنیم بلی برای کارتون های که کار خود شما باشد حق الزحمه میپردازیم) لطیفه یوسفزی معلم لیه عاشقان و عارفان (نمیدانیم با چطور حساب چهارمعلم ۸ شاگرد و د طفل را در انتخاب هنرمند سال بید اکتیم) خمار بیبورا (از نامه شما انتخاب کردیم : عشق مثل مرگست همه چه سز را تغییر میدهند) حمیرا غوث (از نامه شما : خنده و خوشی باعث طول عمر میشود و اندوه مولد امراض مختلف است) گلشن بینوا (از نامه شما : اصلیت گل به بوی انست نه به رنگت) منیره مسعود (خواهرگرامی از زده و متاثر نشوید ماسمی ی کم از مطالب دستان فقط چیزهای خوب را انتخاب و چاپ کنیم و در این ردیف هنر فرستاده خوب شما هم حتما چاپ میشود) شکره اندر (در یگر درخت نبود که رسم میکردید)

عابد و رابع بکشان فارغ تحصیل کافذ بیج لیه مری

(تشکر از اینکه به هیچ چیز بیشتر از سیاون علاقه ندارید اگر احیاناً با ظاهرا بیی مصالحه شود خبرنگار د یگر مجله این کار را نخواهد کرد) معروفه از کارته ۳ (از همکاری همیشگی شما تشکر . گوش زلمی را کش کردیم که پاسخ های خوب تر بدهند) - حبیبه تننا (سیاون را تکه تکه نکنید حوصله کنید سوالهای تان را پاسخ میدهم) عادل اختری (برای نابغه افغانی محترم صدیق مخترع کمک های لازم صورت خواهد گرفت) نفیسه رحیمی - همکاری خوب نامه شما رسید سوالات تان را پاسخ میگویم) روزلا سیا من (از نامه تان انتخاب کردیم : استاد - از برنارد شایر رسیدند : استاد چه کتابی بیشترین نفع را بشما رسانیده . شادگفت : کتابچه حکیم)

ازین دستان نامه رسیده که از مطالب شان در صورت قابل نشر بودن استفاده میشود والی از - همکاری شان سپاسگزاریم : خسرو اتمر ، مرضیه احسانند ، - لیلها شمس ، محمد عارف تنها احمد جاوید پنجشیری ، وحید و حمید همانیک سیرا ازلیسه ، زغونوه احمد صفر حکیم زاده ، ق . بهارک باشند ، مکرویان سم ، غلام فاروق حبیبی افسروای مسلح ، سید - معصوم ، شکیبا از سوان انشار لیلها سعادت فارغ لیه ، فرهاد بولزلی از پوهنهی حقوق فرزانه ساحل ازلیسه ، مرم ، - لطیفه عمزی ، حکیمه ازلیسه ، درانی ، راضیه زیارتند ، حمیده نوت ، لیلها احمد زری ، لطیفه رایسی نوزبه تنها .

راز چشمها
چشم های کوچک : نشانسه فعالیت وزیری است . چشم های گرد : د لیلل تنبلی و کند د هنی و خوش گذرانی چشم های بادامی : ملامت و خوش قلبی را میسراند . چشم های سیاه : فرور جدیت و شجاعت را میسراند . چشمان این متایل به قهوه می ؛ تخیل و خیال پردازی . چشم سبز : صمیمیت و سادگی را نشان میدهد . چشم میثی : دلیل عشق پاک ذکاوت و هوش و آرا د قاطع است . چشم قهوه بی : نشان نجابت لطافت و همچنان اراده است .

اصطلاحات محلی :
خواب بی تعبیر - از روی بیحاصل خواب خزرگوشی - غفلت خیال یلو - طمع خام د ویا راد ریک کفش کردن - اصرار و مساجت درباره یک موضوع شیرینی - آدم بیگاره . ریگه در کفش داشتن - مقصود نهانی . شلم دزدی - گناهی که لذت تر اندک و کیش بسیار باشد . دست بد هان محتاج وی بیضا - عت . دست از جان نسته - دل بمرگ نهاده . منت بتاریکی - کجگاو ی زیر کانه .

مکتب عشق :
در این مکتب د درس منظم وجود ندارد که یکی بعد د یگری میشود تا خواننده سر منزل عشق راه می یابد . نگاه - لیخند - سلام - کلام - وعده - دیدار - شنایی - روزنیاز - مهر و محبت - عشق ورزیدن .

گلهارادوست میدارم
گل هارادوست میدارم زیر امقبولی وجد ادبیت ترا در آن تماشا میکنم بهار ارادوست میدارم زیواد رامواج نورزگل های پسر طراوت آن چهره زیبائی تو امی بینم پاییز ارادوست میدارم زیواد رسکوت و برگ های ریزان وزردش جدائی من تو را بیساد میاورم شب رادوست دارم زیرامن بخا بر تو بیاد تو بخواب مبرم .

عشق زن مانند سرمایه است که تا صد در صد نفع نکند انرا بکسی نمی سپارد . به عصمت وفت زن محبت باید داشت و از خطاهای چشم باید پوشید .

دروغ
دروغ میگفت . د یگری را دو - ست میداشت . بارها گفتم - دوستم داری ؟ گفتم آری . تادیری خاموش بودم . ولسی آخر حوصله ام بسر آمد و گفتم راست بگو ترا خواهم بخشید . آیدال به د یگری بستنی ؟ گفتم نه . فریاد زدم . بگو راستن را هر چه هست ترا خواهم بخشید و از گناهت هر چند سنگینتر باشد خواهم گذشت . عاقبت با آرزوی فراوان بیستیم آمد و گفتم :

مرا ببخش . . . د یگری را - دوست دارم . گفتم حال که تو سالها بمن دروغ میگفتی این بار هم من بتو دروغ گفتم : ترا هرگز نخواهم بخشید

ارسالی : محمد عارف تنها

اسباب خود بینی :
چینی یکی از کثیران سلطان محمود غزنوی روزی در هنگام پاک کردن شیشه ها ، آینه قد نمایی از دستش لغزیده بر زمین افتاد و شکست . . . چینی که واقعا یک زن ظریف و ننگه سنج بود و اتفاقاً به شعرو شاعری هم دسترس داشت با تا ترا هسی کسیده گفتم :

از قضا ، آینه را چینی شکست . محمود که این ظرافت آینه بیانه خوشحال شده بود شاعرانه پاسخ داد : خوب شد اسباب خود بینی شکست .

ارسالی : حسینا
مد است
سری لچ به باران بیرون شو که مد است خصوصاً فصل زمستان که مد است اگر سهواً چین را پوشی چیه ه یاران آسان بفرما که مد است گر خواهی که نشکند خط پلوسن به استاده یا بی بخورتان کند است

ارسالی : بسیره قادری

مسیب لارگون



صحت طفل تا از تضمین میکند

همچنان بهترین کاغذ های نرم و ملایم لب کن بارنگ های مرغوب، انواع شیرینی های لذیذ خارجی و اقسام سگرت بصورت برچون از نزد یکترین دکانهای منزلتان و عطریور عمدتاً از ظاهر لمتد در کوچی مارکیت دستیاب نمایند.

فروشگاه وزارت



از لیلام تازه ترین اجناس
مورد نیازتان استقاده نمایید
ارزان و به مفاد شما



آدرس: شهر نو
مقابل زینب نداری

فروشگاه روشن

اجناس لوکس، لوازم آرایشی
و اشیا مورد نیاز خانواده ها

را عرضه میدارد

آدرس: زرغوه میدان





فروشگاه بزرگ افغان یک نندارتون
بزرگ فروش اموال ساخت وطن

داره كنند بهترین اموال در مشهورترین
کمیسیونهای

محمدرضا و خوشی خود را در دستورات فروشگاه بزرگ افغان
برگزار نمایند

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**